
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب میراث
مؤلف
شماره ثبت کتاب
۶۴۸۶۸
۱۱۰۴۹
۹۹۵۳
۸۰۵۷
بازدید شد
۱۳۸۲
خطی «فهرست شده»
۸۰۵۷

شبستان

چراغ تدقیق در گلستان عرفان گونه طبیعت افروختی

می‌یافته و در این اوقات که قاید توفیق عنان کش دا(عیه) بعض

ارادت بمضمار ترقیم کتابی قویم مسمی باثنی عشریه

مشتمل بر مقدمه و دوازده اصل و خاتمه و هر اصل

مشتمل بر دوازده فرع در تحقیق مباحث توحید و

ما یتعلق به از ابحاث حکمت نظری محتوی بر قواعد

تهذیب اخلاق از فنون حکمت عملی منطوی بر علم شریعت

مقدسه از مسایل فرعیه گردیده و هنوز از تحریرات

مقصود بغیر از مقدمه و اصل واحد از اصول خمسه

مبدأ و معاد چیزی دیگر از خلوتسرای ذهن بجلوه

گاه عبارت چهره نما نگردیده که بعضی از طالبین و برخی

از مشتغلین را سر رشته احتیاج باطلاع بر مختصری

از ابحاث فرایض و اقسام مواریث اتصال پذیرفته

سر پنجه ابرام بر گریبان احوال این بی بضاعت محکم

گردانیده بحیثیتی که نقصی از مکنون الحاجش جز باستحصال
مدعاش محال مینمود لاجرم بعجالة الوقت باسرع توجهی
جواد قلم را بمیدان تحصیل مرادش تاخته تا آنکه مختصری
در این باب معری از تکلفات لفظیه با مراعاة قواعد ایجاز
الفاظ وبسط مسایل بقلم درآمد وبه مقدمه و
ده قسم وخاتمه ترصیف یافت و بالله الاستعانة
اما مقدمه اول پس در آن چند مطلب است مطلب
اول بدانکه سبب میراث یا ارتباطی است ذاتی یا عارضی
اما ارتباط ذاتی آنست که هر دو متصلین صعوداً یا
نزولاً بواحدی منتهی شوند اما صعوداً مانند
اولاد وان نزلوا واخوه وان نزلن وهمچنین اخوال
واعمام وهر چند که بالا روند چون اعمام واخوال اب
وجد یا پائین روند چون بنی اعمام واخوال واما هبوطاً
چون اجداد وهر چند که بالا روند واما ارتباط



عرضی آنست ارتباط حاصل بسبب فراوجه وعتق وضمان
جریره وامامت وقسم اول از ارتباط را بنسب منسوب
سازند وقسم ثانی را بسبب موسوم کرده اند ومراتب
نسب سه است اول نسبت ابوت وبنوة که اصحاب آن
ابوین واولاداند وان نزل دویم که اخوه واجداد
سیم اخوال واعمام ومراتب سبب نیز سه است اول ولاء
عتق دویم تضمن جریره سیم امامت واما سبب مزاوجه
پس در جمیع مراتب انساب واسباب شریک خواهند بود
ومراتب انساب بر سایر مراتب اسباب مقدم اند وهم
چنین هر مرتبه از مراتب انساب واسباب مقدم بر مراتب
مابعد اوست چنانچه مادام که احدی از ابوین واولاد
باشند اخوه واجداد محروم شوند وهم چنین چنانچه مفصلاً
مذکور خواهد شد مطلب ثانی در تفصیل سهام مفروضه
بدانکه سهام مفروضه در کتاب وسنت شش است

نصف ۱ و ثلث ۲ و ربع ۳ و سدس ۴ و ثمن ۵ و ثلثان ۶ و ارباب
نصف ۳ طایفه اند اول بنت واحد با عدم ولد دویم
اخت واحد پدر و مادری یا پدری تنها با عدم پدر و مادری
سیم زوج با عدم ولد و ان نزل و ارباب ثلث
تسمیه دو جماعت اند اول مادر با عدم ولد ذکر و عدم
حاجب دویم اخوه و اخوات امی که دو نفر یا بیشتر باشند
و سهم مطلق کلاله امر اذا اجداد و اخوال نیز ثلث است
لیکن بخصوص در کتاب خدا تسمیه نشده و ارباب سدس
نیز سه اند اول پدر با اولاد دویم مادر با اولاد ذکور
یا حاجب سیم سهم واحد از اخوه و اخوات امی و ارباب
ربع دو اند اول زوج با ولد دویم زوجه با عدم ولد
و ارباب ثمن زوجات اند خواه واحد و خواه متعدد
با ولد و ارباب ثلثان دو طایفه اند اول دو دختر یا
بیشتر با عدم ذکور با ایشان و عدم عول دویم دو خواهر

یا بیشتر پدر و مادری یا پدری تنها با عدم پدر و مادری بشرط
عدم ذکور ایضا و از این فرایض بعضی ممکن الاجتماع با هم
اند چون ربع با سدس و ثلث که سهم زوجه و پدر و مادر
با عدم ولد و عدم حاجب ام است و چون سدس و ثلث
و نصف اگر بجای زوجه زوج باشد و نصف و ربع
و سدس که سهم دختر و زوج و پدر یا مادر است و نصف
و ثمن و سدس اگر در اینصورت بجای زوج زوجه باشد
و همچنین ثلثان بجای نصف اگر دو بنت باشند و بعضی
ممتنع الاجتماع اند چون ربع با ثمن که ربع فریضه زوجه
با عدم ولد است و در انوقت ثمن نیست و فریضه زوج
با ولد است و در انوقت زوجه نیست و همچنین ثلث
و ثلثان چه ثلث نصیب ام است با عدم ولد و اخوه
و ثلثان نصیب بنت متعدده و اخوه متعدد است چنانکه
گذشت الحاصل که بعد از ملاحظه ارباب فرایض اجتماع

و امتناع آن از آنها معلوم میگردد و فایده در استقصاء
آن نیست که یکی میگوئیم که فرایض یا زیاده اند بر سهام
یعنی اصل مال زیاده بر اجزاء اوست که برای صاحبان
فرایض تسمیه یافته یا مساوی ند یا ناقص اما اول پس
شاید بر فریضه ورثه نیز بر ایشان رد خواهد شد سوای
زوج و زوجه که بر ایشان رد نمیشود بنا بر مشهور
در ثانی و قولی در اول و همچنین بر ام نیز رد نمیشود
با وجود حاجب مثالش زوجه و پدر و مادر که از دوازده
سه سهم زوجه است و دو سهم مادر با حاجب و دو سهم
پدر اگر او را ذی فرض اعتبار کنیم و باقی رد میشود به
پدر و لیکن پدر در اینصورت باستحقاق وارث است
پس هفت سهم باقی از او خواهد بود با بنت واحده
و پدر و مادر که بنا بر عدم حاجب از شش یک بپدر
دادیم و یک بمادر ~~که بنا بر عدم حاجب~~ و سه به دختر

یکی باقی ماند رد اخماساً کردیم منکسر بود پنج را در اصل
مسئله ضرب کردیم تا سی شد پانزده تسمیةً به بنت
دادیم و پنج به پدر و پنج بمادر و پنج باقی را بهمان نسبت
بر همه ایشان تقسیم نمودیم سه به دختر و یک به پدر
و یک بمادر پس دختر را از مجموع تسمیةً و رداً هیجده
رسید و هر یک از پدر و مادر را شش و اگر حاجب مادر
باشد رد ارباعاً خواهیم نمود پس مخرج ربع که چهار است
در اصل فریضه که شش است ضرب میکنیم تا بیست
و چهار حاصل میگردد دوازده تسمیةً به بنت میدهیم
و چهار بپدر و چهار بمادر و چهار باقی ماند سه از آن
به بنت میدهیم و یک به پدر و بر مادر ردی نیست
و اگر پدر و بنت و زوجه باشند از بیست و چهار که
مخرج مشترک ثمن و سدس و نصف است سه
بزوجه دادیم و چهار بپدر و دوازده به بنت پنج

باقی مانده بر پدر و بنت رد نمودیم منکسر بود چهار را
در اصل فریضه ضرب کردیم نود و شش شد چهل
و هشت به بنت دادیم و دوازده بزوجه شانزده
بپدر بیست باقی ماند پانزده به بنت دادیم و پنج بپدر
و اگر بجای پدر مادر باشد پس اگر مادر را حاجبی نیست
مسئله همین خواهد بود که مذکور شد و اگر حاجبی
باشد از همان بیست و چهار رد است سه بزوجه
و چهار بمادر و هفده به بنت دوازده تسمیه و پنج
رد گاه اگر زوجه و پدر و مادر با عدم حاجب مادر
باشند هر یک را از زوجه و مادر نصیب اعلی خود را خواهند
گرفت و باقی برای پدر است ضابطه اش آنکه در
اگر در ورثه که همه در مرتبه مساوی‌اند غیر ذی فرض
هست خواه مطلقا فریضه نداشته باشند چون اولاد
ذکور یا آنکه درین شق ذو فرض نباشد چنانچه پدر در

شرح

مثال اول زیرا که پدر را با ولد از برای او فریضه نام برده
که وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ
وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ که با عدم ولد پدر را
تسمیه نیست پس باقی مال از برای او خواهد بود و اگر همه
صاحب فریضه باشند تتمه مال ایضا رد بر ایشان خواهد
شد سوای بزوج و زوجه چنانچه گذشت و با اصحاب مرتبه
ابعد چیزی نخواهد رسید باجماع اهل بیت و قول خدای
تعالی که وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ
اللَّهِ و قوله تعالی إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ وَلَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ
أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلَهُ نِصْفُ مَا تَرَكَ که وراثت اخ و اخت
را که از اصحاب مرتبه دویم اند مشروط بعدم اصحاب
مرتبه اول کرده اند و قول بتعصیب که سنیان متعصب
قایل شده اند محض تعصب و تعسف است و اگر فریضه
با سهام مساوی باشند چون زوج و اخت واحد

زیرا که ظاهر است که هرگاه بعضی از ورثه را در هر شق نفر
فریضه معین فرموده و بعض دیگر را که نظیر و عدیل
ایشان باشند در دیگر مرتبه فریضه مقرر فرموده باشد
و در شق دیگر مذکور نفرموده باشد در همین شق باز و
فریضه مقرره جمع شود چنانچه ملجأ بعول شوند پس هرگاه
نقص بر آنکه فریضه در دیگر شق ندارد واقع شود مخالفت
حکم الهی نشده زیرا که او بخصوص این شق فریضه ندارد
بخلاف آنکه بر همه عول باشد چنانچه ظاهر است و ایضا
هرگاه بعضی از ورثه را دو فریضه بجهت ایشان مقرر
فرموده و بعضی از ورثه را که در مرتبه با ایشان مساوی
باشند یک فریضه پس ظاهر است که استیفاء نصیب ایشان
نشده بلکه بقرینه واضحه معلوم است که ایشان در این وقت
حکم من لا فریضه له دارند و اصرح بودن این فریضه
ام با بنت که با وجود اجتماع و اشتراک او با اب در این شق

یا [illegible] بنت و اب و ام حکمش ظاهر است و اگر فریضه از سهام
ناقص باشد چون دو اخت و زوج یا دو بنت و زوج
یا زوجه و پدر و مادر که در مثال اول دو اخت را
هرگاه ثلثان بدهیم و زوج را نصف از شش که مخرج
سهام است هفت حاصل خواهد شد که یک سهم اصل
فریضه از سهام ورثه ناقص است و در مثال ثانی
از دوازده هشت بدو بنت و چهار بپدر و مادر و سه
بزوج میرسد که مجموع پانزده است پس بنا بر مذهب
اهل سنت از پانزده تقسیم مینمایند تا نقص بر همه
وارد شود و اما بمذهب اهل حق عول باطل و محال است
بلکه در ذی فریضه دانستن بعض ورثه خطا کرده اند
چه محال است که عاقل در مالی اجزائی قرار دهد که زاید بر
اصل مال باشد نمی بینی که کسی اگر بکسی بگوید که نصف
فلان مال را بفلان کس بده و ثلثان از بفلان و سدس

وانفراد واختصاص او وبنابر شق دیگر بدون پدر نص است
بانکه پدر را ینشق ذو فریضه نیست وذو فریضه
بودن او مخصوص همان حالت است لا غیر واین معنی در
باب بنت واخت نیز منصرح میگردد که باوجود ذکور
فریضه ایشان برهم میخورد که فَاِنْ کَانُوا اِخْوَةً رِجَالًا وَ
نِسَاءً فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ اگر گویند که چون در
انحالت که ایشان باستحقاق وارثند نه بفریضه اظهار
نموده در ما نحن فیه نیز اگر ذو فریضه نمی بودند میبایست
بیان شود جواب گوئیم که وجه سلیمه حاکمست بانکه
در اینصورت از جهت خفاء کیفیت تقسیم میان اناث
وذکور لازم بود بیان ان والا که قیاس اقتضاء مساوات
مینمود وحال انکه حکم خدا غیر انست پس واجب بود
که بیان شود هرچند که بنابر انچه گذشت از قرینه معلوم
میگردد که ایشان همیشه صاحب فریضه نیستند

وایضا بنابر اشهر ومختار نزد اصولیین مفهوم شرط
معتبر است ودر ایه ابوین تصریح بشرط شده که اِنْ
لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ ودر ایه اخ وابن نیز ضمنا اشتراط ظاهر است
ودیگر انکه ذو فریضه بودن خلاف اصل است ومحتاج
بدلیل است ومقرر است که در خلاف اصل وقوف
بموضع نص لازم است پس هرگاه از ایه حکمش در این شق
مستفاد نگردد باید که باصل عمل شود فافهم پس بعد از
تبیین حق میگوئیم که هرگاه که در فریضه هرسه قبیل
باهم باشند یعنی ذو فریضتین مثلا وذو فریضه واحد
مثل ام وغیر ذی فرض مثل ابن پس صاحبان فریضه مطلقا
فریضه خود را خواهند گرفت وما بقی را غیر ذی فرض
خواهند برد چنانچه از شش در مثال مذکور یک بپدر و
یک بمادر وچهار بابن میدهیم واحدا کان او اکثر ذکورا
واناثا یا ذکورا سهما کالفرض لسته بینهم واز این است

که در امثال اینصورت زیادتی سهام مفروضه با مساوات
انها با اصل فریضه عین شود واگر ذو فریضه اصلا نباشد
ذو فریضه واحده قایم مقام او خواهد بود یا بمعنی که ذو
فریضتین فریضه خود را که در انحالت دارد میگیرد و ما بقی
برای ذو فریضه واحده خواهد بود چون پدر و مادر و
زوج که زوج در اینصورت نصف میگیرد و مادر با حاجب
سدس و باقی برای پدر راست و با عدم حاجب ثلث و باقی
برای پدر راست و همچنین اگر پدر و مادر و زوج و بنت
یا بنتان باشند که در اینصورت هریک از پدر و مادر
و زوجه یا زوج فریضه خود را میگیرند و تتمه از برای
بنت یا بنتان خواهد بود واگر گویند که پدر نیز ذو فریضه
واحده است مثل بنت و بنتان پس چرا او فریضه
خود را کاملا میگیرد و نقص بر بنت یا بنتان مخصوص
میگردد گوئیم که حضرت عزت فریضه او را با وجود

فرزند سدس قرار داده پس در اینموضع بعینه او ذو
فرض است بخلاف بنت که فریضه او مقید بوجود و
عدم پدر و مادر نیست چنانچه ظاهر است

**مطلب سیم**

در بیان مخارج کسور و بیان نسبت میان انها بدانکه مخرج
کسر اقل عددی را گویند که ان کسر از او صحیح بر اید چون دو
برای نصف و سه برای ثلث و چهار برای ربع و همچنین
تا ده برای عشر از کسور تسعه و در ما وراء عشر از کسور را
بکسر مضاف بکسر دیگر تعبیر از ان مینمایند هرگاه مخرجش
اصم نباشد مثل نصف سدس و ثلث خمس و نصف
عشر و عشر عشر و غیر ذلک چون عشر عشر و اگر اصم باشد
یعنی مخرج ان هیچ کسری از کسور تسعه را صحیح نداشته
باشد پس کسور او را باجزاء مضاف باو تعبیر مینمایند
چون یکجزو از یازده و دو جزو از بیست و سه و دو جزو
از دو و بیست و هفت مثلا و غیر ذلک و مراد بکسر یکجزء

یا چند جزء از جمله اجزاء واحد شئ معین است خواه آن
شئ معین متعدد باشد یا نه چون سدس شش و ده
و دوازده یا واحد چون سدس واحد و دیگر باید دانست
که دو عدد را که با هم بسنجیم یا میان ایشان تباین است
یعنی در هیچ یک از کسور تسعه با هم مشارکت ندارند
و هیچ جزء صحیح غیر واحد که کسری از کسور تسعه و احدی
از ایشان باشد کسری از کسور آن دیگر نشود و بعبارت
دیگر آنکه چون اقل را از اکثر یکمرتبه یا چند مرتبه وضع
کنیم و اگر در اثناء عمل اکثر اقل شود آنچه اقل شده از اکثر
بیندازیم تا آخر بواحد منتهی شود چون سه و هفت
که دو مرتبه سه را از هفت رفتیم یک باقی ماند و پنج و هفت
که پنج را یکمرتبه از هفت رفتیم دو ماند و دو را دو مرتبه
از پنج رفتیم یک ماند یا آنکه میان ایشان توافق است و
توافق آنست که در کسری از کسور با هم اشتراک داشته

باشند که آن کسر عددی غیر واحد باشد چنانچه مذکور شد
و علامتش آنست که هرگاه اقل را از اکثر بنحو مذکور اسقاط
نمائیم زیاده بر واحد که مخرج کسری از کسور تسعه است
بماند چون نه و پانزده که سه که مخرج ثلث است هم کسر
نه است یعنی ثلث آنست و هم کسر پانزده است یعنی خمس آنست
و چون نه را از پانزده یکمرتبه کم کردیم شش ماند
شش را از نه رفتیم سه ماند و دیگر باره سه را از
میرویم همان سه میماند پس دانستیم که سه جزء مشترک
است پس میان ایشان توافق بالثلث خواهد بود چه
سه که جزء مشترک است مخرج ثلث است و اگر بعد از وضع
و شمردن اقل از اکثر مرة بعد اخری هیچ باقی نماند آنرا تداخل
گویند و لاکن آن عدد اقل کسری از کسور صحیح و جزء آن
عدد اکثر خواهد بود و بعد از اسقاط اقل از آن مخرج آن کسر
گرفته میشود یعنی اگر سه مرتبه اسقاط عدد اکثر فانی

شود عدد اقل ثلث آن خواهد بود چون سه نسبت به نه و
پنج نظیرها نزده و اگر بسی مرتبه فانی شود ثلث عشر آن خواهد
بود و اگر بهفتصد مرتبه فانی شود یکجزو از هفتصد جزو آن
خواهد بود و قس علی هذا و اگر با هم مساوی باشند متماثلان
خواهند بود و نسبت میان ایشان تماثل است چون سه با سه
و همچنین و دیگر آنکه کسر یا مفرد است چون سدس و یکجزو
از یازده جزو یا مرکب است و کسر مرکب یا مکرر است چون دو ثلث
و چهار سبع و امثال آن یا مضاف است چون نصف سدس
و امثال آن یا معطوف است چون نصف و ثلث و سدس و
سبع و امثال اینها پس مخرج کسر مفرد همان عددی است که
از آن کسر مشتق است چون ثلثه از برای ثلث و اربعه از
برای ربع و یازده از برای یکجزو از آن و علی هذا القیاس و
مخرج کسر مکرر بعینه همان مخرج کسر مفردات آنهاست چون مخرج
ثلثان همان مخرج ثلث است و مخرج چهار سبع همان مخرج

سبع است و مخرج کسر مضاف حاصل ضرب مخرج مضاف است
در مخرج مضاف الیه چون نصف سبع که مخرج اش چهارده است
و آن حاصل ضرب دو است در هفت اما مخرج کسر معطوف
و معطوف الیه پس مخرج مفردات را باید گرفت و ملاحظه
نمود اگر با یکدیگر تباین داشته باشند احدهما را در دیگری ضرب
باید نمود که مخرج مشترک حاصل است چون ثلث و ربع که
مخرج یکی سه و دیگری چهار است و میانه سه و چهار
تباین است پس ضرب کردیم سه را در چهار دوازده شد
و آن مخرج مشترک است چون ثلث اش چهار و ربعش سه
است و این قاعده کلیست که مخرج هر کسری عدد آن کسر دیگر
خواهد بود چون سبع و خمس که چون هر یک را از مخرج مشترک
که سی و پنج است باز ستانیم سبع پنج و خمس هفت است و قس علی
هذا و همچنین اگر از دو کسر زیاده باشد چون نصف و ثلث
و خمس پس اگر میان جمیع مخارج تباین باشد همه مخارج را

در هم ضرب خواهیم نمود چنانچه در این مثال مخرج مشترک
سی خواهد بود که حاصل ضرب دو در سه و حاصل که شش
باشد در پنج است وطریق استعلام هر کسر انست که مخرج دو
کسر غیر مطلق را در هم ضرب نمائیم حاصل مخرج کسر مطلق خواهد بود
مثلاً خواهیم که بدانیم که نصف سی که مخرج مشترک
نصف وثلث وخمس است چند است سه را که مخرج ثلث است
در پنج که مخرج خمس است ضرب میکنیم حاصل که پانزده است
مطلق است وثلث انرا که خواهیم دو را در پنج ضرب میکنیم
وقس علی هذا واگر میان مخرج کسرین یا کسور توافق باشد
چون ربع وسدس که میان چهار وشش توافق است یعنی
دو که مخرج نصف است هم کسر چهار است که نصف ان است
وهم کسر شش است که ثلث انست پس جزء وفق از یک
مخرج را در اندیگر ضرب میکنیم پس نصف چهار را که دو است
مثلاً در شش ضرب میکنیم حاصل همان مخرج مشترک خواهد بود چنانچه

در این

د.و
در این مثال دوازده حاصل میشود که ربعش سه وسدسش دو
است ودر اینصورت البته همان کسر که جزء وفق است از مخرج کسری
که بگیریم مقدار انکسر دیگر از مخرج مشترک خواهد بود یعنی نصف
شش که سه است ربع مخرج مشترک است ونصف چهار که دو
است سدس انست واگر کسور متوافقه بیشتر باشند بهمین
منوال عمل خواهد شد مثل انکه در مثال مذبور تسع هم باشد
پس چون میان حاصل که دوازده است با نه توافق
بالثلث است ثلث دوازده که چهار است در نه ضرب
میکنیم سی وشش میشود مطلق حاصل است وجهة استعلام
کسور بهمان قاعده که مذکور شد عمل باید کرد لیکن بجای
انکه در تباین عدد غیر مطلق را در عدد دیگر غیر مطلق ضرب
میکردیم در صورت توافق جزء وفق از عددی غیر مطلق را
در جزء وفق عدد دیگر ایضا که غیر مطلق است ضرب میکنیم
وهمچنین تا باخر کسر مطلق حاصل خواهد شد مثلاً در

همین مثال هرگاه خواهیم بدانیم که ربع سی و شش که
مخرج مشترک این کسور است چند است نصف شش
که سه است ضرب میکنیم نه میشود همان ربع است
و هم چنین نصف چهار در ثلث شش ضرب میکنیم چهار
میشود همان تسع است و دو را در سه ضرب میکنیم
شش میشود همان سدس است و اگر سه کسر باشد مخرج
کسر اقل عدد کسر اکثر خواهد بود و کسر متوسط همان مخرج
خود خواهد بود چنانچه در این مثال واضح است مثال
دیگر مخرج سدس و تسع و ثلث خمس و ثلث سبع را خواستیم
نظر کردیم تا مخارج اینها همه باهم توافق بالثلث دارند پس دو
را که ثلث شش است در نه ضرب کردیم هیجده شد و
فرقی نیست در اینکه ثلث شش را در نه ضرب کنیم
یا ثلث نه را در شش ضرب کنیم و هم چنین در غیر این مثال
هرگاه جزء وفق عددی را در دیگری ضرب خواهیم کرد

در ثلث نه که ایضاً سه است و



تفاوتی نیست در اینکه آن جزء را از هر یک که خواهیم اعتبار
کنیم پس ثلث هیجده را که شش است در پانزده ضرب کردیم
یا ثلث پانزده را که پنج است در هیجده بر هر تقدیر نود
حاصل شد پس در هفت که ثلث بیست و یک است ضرب
کردیم ششصد و سی شد این مخرج جمیع کسور مذکوره
است و بجهة استعلام سدس ثلث نه را که سه است در
ثلث پانزده که پنج است ضرب کردیم پانزده شد پس حاصل را
در ثلث بیست و یک که هفت است ضرب کردیم یکصد و
پنج شد این سدس عدد مذکور است و دو را در سه ضرب
کردیم شش شد و در هفت ضرب کردیم چهل و دو شد این
ثلث خمس عدد مذکور است و باقی بر همین قیاس باید کرد
و باید دانست که هرگاه که دو عدد در چند کسر باهم توافق
داشته باشند چون دوازده و هیجده که هم متوافق بالسدس
اند با هم و هم متوافق بالثلث و هم متوافق بالنصف پس کسر

اقل را اعتبار باید نمود یعنی در اینمثال مثلا سدس از حدهارا
در دیگری ضرب باید کرد تا دوازده را هیجده ضرب کرده باشیم
وازسی وشش هم نصف سدس و هم نصف تسع صحیح
حاصل این نه انکه کسر اکثر را تا موجب کثرت عدد شود و
حال انکه اقل عدد درین باب مطلوب است چنانچه معلوم شد
دیگر باید دانست که هرگاه کسری مضاف بکسر دیگر شود
کسر اکثر را مقدم باید داشت و مضاف نمود انرا بکسر
اقل مثل انکه نصف سدس گفته شود نه سدس نصف
ومراد بکسر اکثر انست که هرگاه که انرا با کسر اقل از مخرج
مشترک اخذ نمائیم ان بیشتر باشد چون شش که نصف
دوازده است و دو که سدس انست پس نصف کسر اکثر
است نه انکه مخرجش بیشتر است تا برعکس شود دیگر
باید دانست که هر دو عدد که در کسری توافق دارند
البته کران کسر از هر دو عدد صحیح خواهد بود چون

بالثلث

شش و نه که باهم توافق دارند پس هم شش ثلث صحیح دارد
که ان دو است و هم نه که سه بوده باشد زیراکه هرگاه
که مخرج ان کسر جزء صحیح هر دو عدد باشد پس بعد هم
ثابتی که در ان یافت میشود همان کسر مطلوب از ان عدد
خواهد بود مثلا دوازده و شانزده که میان ایشان
توافق بالربع است معنی اش انست که مخرج ربع که چهار است
از هر یک از انها که چند مرتبه وضع شود افنا آنها
میکند پس همان عدد مراتب انکسر از ان عدد خواهد بود
یعنی ربع دوازده سه خواهد بود و ربع شانزده چهار
زیراکه چهار را از دوازده سه مرتبه میتوان شمرد و از
شانزده چهار مرتبه و اگر میان مخرج کسور نه اخلاف شد
اکتفا باکثر میکنیم چون ربع و ثمن **مطلب چهارم** در بیان
قواعد تصحیح و تقسیم در عرف اهل این فن بدانکه دستور
اهل این فن انست که مالی را که خواهند در میان ورثه

تقسیم کنند اقل عددی که بر جمیع فِرَق واحاد ورثه بی
کسری منقسم شود تحصیل مینمایند وما لرا بحسب همان
عدد بسط مینمایند وانعدد را اصل مال واصل
فریضه واصل مسئله ومخرج سهام کویند وتعبیر از
مقدار انصبا بسهام کنند وسهام ورثه را منسوب بان
اصل کردانند مثلا کویند که پدر را یك سهم از شش سهم
میدهیم نه انکه سدس مال پس طریق تصحیح هر مسئله
چنین است که اکر در مسئله صاحب فرضی باشد از
مخرج کسر ان فریضه ان کسررا اخذ مینمایند پس اکر باقی
بر روس سایر ورثه بی کسر منقسم شود پس همان عدد
اصل مسئله خواهد بود مثل انکه پدری ودو پسر ویك
دختر باشند از شش یك بپدر دادیم وپنج باقی بر دو
پسر ویك دختر منقسم بود هر پسری را دو سهم ودختر را
یك سهم رسید واکر صاحبان فریضه متعدد باشند

پس مخرج مشترك ان فرایض را بدستور مذکور باید کرفت
وفریضه هر یك از صاحبان فریضه را از ان اخذ نمود و
تتمه را بسایر ورثه تقسیم نمود پس اکر با عدد روس ایشان
مساوی باشد مثل مثال مذکور فهو المطلوب واکر عدد روس
در نصیب ایشان که عبارت از تتمه مالست داخل باشد
بهمان اکتفا باید نمود واکر نصیب در عدد روس داخل باشد
مخرج جزء وفق که بعینه همان عدد امثال داخل است در
مدخول فیه در اصل مسئله ضرب باید نمود مثل انکه زوج
وپدر ومادر وپنج پسر وچهار دختر باشند که از مخرج مشترک
ربع وسدس که دوازده است سه بزوج دادیم ودو بپدر
ودو بمادر وهفت باقی که نصیب سایر ورثه است بر ایشان
منکسر و با چهارده عدد روس ایشان که عبارت از
مسئله ایشان است چه هر پسر بمنزله دو دختر است متداخل
بالنصف نصیب را دو مرتبه از عدد روس میتوان شمرد

پس دو راد را اصل مسئله کرد دوازده آنرا ضرب کردیم ببیست و چهار شد

مقصود حاصل است واکر میان نصیب و سهام توافق

باشد جزء وفق از عدد روس را در اصل فریضه ضرب میکنیم

از حاصل درست میکردد در مثالش فرض کنیم که پدر و مادر

و شش دختر هستند از شش که مسئله پدر و مادر است

دو بایشان دادیم و چهار باقی بر ورثه منکسر و با عدد

رؤس ایشان که شش است متوافق بالنصف بود

جزء وفق از عدد رؤس را که سه است در شش ضرب

کردیم هیجده شد سه بپدر دادیم و سه بمادر و ان

دوازده باقی هر دختر را دو رسید و در امثال این مقام

بجهة استعلام سهام از مسئله ثانی نصیب هر یک را

از مسئله اول در همان عدد که در اصل فریضه ضرب کرده ایم

ضرب میکنیم نصیب او از مسئله ثانی خواهد بود چنانچه

در مثال تداخل که مذکور شد دو راد رسه که نصیب

زوج از اول بود ضرب میکنیم شش میشود و نصیب

او از مسئله ثانی همان خواهد و همچنین دو راد در دو

که نصیب هر یک از پدر و مادر است از مسئله اول ضرب

میکنیم چهار میشود نصیب هر یک از ایشان از مسئله

ثانی خواهد بود و دو راد در هفت که نصیب سایر ورثه

است ضرب میکنیم چهارده نصیب ایشان خواهد بود

وقس علی هذا و باید دانست که در صورت توافق

نیست میان اینکه نصیب از اصل عدد رؤس کم باشد

یا بر عکس باشد چه در هر حال جزء وفق از عدد رؤس را

در اصل فریضه ضرب میکنیم و اکر میان عدد رؤس و

عدد سهام نصیب تباین باشد مجموع عدد رؤس را در

اصل فریضه ضرب باید نمود چون پدر و مادر و زوجه

و پسر و چهار دختر که مسئله صاحبان فرایض

بیست و چهار است سه از زوجه و چهار از پدر و

وچهار از مادر سیزده باقی ماند و با هشت که عدد
رؤس ورثه است تباین داشت هشت را در
اصل فریضه ضرب کردیم یکصد و نود و دو شد پس
نصیب هر یک را از بیست و چهار در هشت ضرب
کردیم نصیب او شد از اصل مال چنانچه زوجه را بیست
و چهار که حاصل ضرب سه در هشت است رسید
و هر یک از پدر و مادر را سی و دو که حاصل ضرب چهار
در هشت است و نصیب اولاد یکصد و چهار که حاصل ضرب
هشت در سیزده است بود هر پسری را بیست
و شش و هر دختری را سیزده رسید و اگر ورثه
فرق مختلفه باشند بهمین دستور اگر میان نصیب
هر فرقه و مسئله ایشان تباین است و میان مسئلهای ایشان
ایشان بعض با بعض هم تباین پس مسئله های
که از عبارت از اعداد رؤس ایشان باشد بعضی را

در اخری ضرب میکنیم تا اخر پس مجموع حاصل را در اصل
فریضه ضرب مینمائیم اگر در مسئله صاحب فریضه
باشد و اگر نه همان حاصل مسئله ایشان خواهد بود
مثال فرض کنیم که چهار زوجه و سه نفر اخوه ام و هفت
نفر اخوه اب هستند از دوازده که مخرج مشترک است
سه به چهار زوجه دادیم بر ایشان منکسر و با عدد ایشان
متباین و چهار به سه اخوه ام دادیم بشرح ایضا و پنج باقی
با خوه اب هم چنین و میان عدد رؤس بعض با بعض تباین
بود سه را در چهار ضرب نمودیم دوازده شد پس در هفت
ضرب کردیم هشتاد و چهار شد پس در اصل فریضه اول
که دوازده است ضرب کردیم یکهزار و هشت شد ربع
ان که دویست و پنجاه و دو است بزوجات دادیم هر یک
را شصت و سه رسید و اخوات ام را سیصد و سی
و شش رسید هر یک را یکصد و دوازده و چهار صد و بیست

با خواهر هریك را شصت و طریقه استعلام هریك از انصبا
و نصیب هریك از فرقا اینست که نصیب غیر آن فرقه
را از سایر فرق در یکدیگر ضرب نموده پس در اصل فریضه
که حاصل نصیب آن فرقه که مطلوب است خواهد بود چنانکه
در همین مثال خواستیم نصیب ازواج را بدانیم سه را در هفت
ضرب نمودیم بیست و یك شد انرا در دوازده ضرب
کردیم دویست و پنجاه و دو شد مطلوب همان بود و خواستیم
که نصیب اخوه ام را بدانیم چهار را در هفت ضرب کردیم
بیست و هشت شد در دوازده ضرب کردیم سیصد
و سی و شش شد مقصود حاصل است و هفت را در پنج
ضرب میکنیم پس در اصل که دوازده است چهار صد
و بیست میشود غرض همانست و از برای استعلام
نصیب هر فرد از هر فرقه بجای انکه در اصل فریضه اول
ضرب میکردیم در نصیب همان فرقه از فریضه ضرب

مثلا

مثلا برای معلوم نمودن نصیب زوجات بیست و یك را
در دوازده ضرب میکردیم الحال که غرض استعلام نصیب
یکی از ایشانست در سه که نصیب یکی ایشان بودن
فریضه اول ضرب میکنیم فافهم و اگر میان نصیب هر
فرقه و عدد رؤس ایشان تباین نباشد اما میان عدد
رؤس بعض با بعض تباین باشد پس یا در هیچ یك تباین
نیست یا انکه در بعضی تباین هست و در بعضی تباین نیست
پس در انجا که تباین است عدد رؤس را بحال خود میگذاریم
و در انجا که تباین نیست اگر تماثل است عدد رؤس را
مطلقا در حساب در نمی اوریم و اگر تداخل است که عدد
رؤس در نصیب داخل است بشرح ایضا و اگر تداخل بمعنی
دیگر است یا توافق است عدد رؤس را بجزء وفق برمی
گردانیم پس بعضی از انها را که عدد رؤس با جزء وفق باشند
در هم ضرب میکنیم و عمل را تمام میکنیم و اگر میان عدد

رؤس با یکدیگر همه جا تباین باشد یا اصلا تباین نباشد
یا در بعضی تباین باشد و در بعضی دیگر نباشد پس اگر
اصلا تباین نیست و میان همه توافق است جزء وفق
از هر یک را بدیگری و از حاصل بدیگری ضرب میکنیم
تا تمام شود و حاصل را در اصل فریضه ضرب میکنیم
مثل آنکه عدد رؤس طایفه چهار باشد و دیگری شش
و دیگری نه که میان اول و ثانی توافق بالنصف است
و میان ثانی و ثالث توافق بالثلث پس اولا نصف
چهار را در شش ضرب میکنیم دوازده میشود پس
ثلث آنرا در نه سی و شش میگردد پس آنرا عدد رؤس
میگیریم و اگر در بعض تداخل باشد و در بعض تماثل
و در بعض توافق و در بعض تباین پس میان آن دو که
تداخل است اکتفا مینمائیم و الجزء توافق دارد جزء وفق
میگیریم و آنکه با همه تباین دارد بحال خود میگذاریم و

عمل میاوریم و مخفی نیست که در تباین لازم است که
با همه فرق باشد اما توافق لازم نیست چه دو عدد که
باهم توافق دارند یکی از آنها را بجزء وفق بر میگردانیم هر چند که
هر یک از آن دو با باقی توافق نداشته باشد و اگر یکی از آن دو با
دیگری هم توافق دارد پس آنرا نیز بجزء وفق بر میگردانیم که با
دیگر با آن توافق نداشته باشد چنانچه در مثال چهار و شش
و نه چهار با شش توافق داشتند چهار را در نصف شش
ضرب کردیم و چون شش و نه با هم توافق بالثلث داشتند
ثلث نه را در حاصل یا ثلث حاصل را در نه ضرب خواهیم
نمود و باید دانست که هرگاه دو عدد با هم توافق دارند
هر یک از آنها را در عددی که ضرب کنیم حاصل نیز با آن
عدد دیگر همان توافق را خواهند داشت و شقوق
محتمله درین باب بسیار است از الجمله پنج شق ذکر میکنیم
که با شق سابق شش قسم را ذکر کرده باشیم اول آنکه میان

همه انصبا و عدد رؤس تماثل باشد و مفروض آنیست که اعداد
رؤس بعض با بعض متباینند مثال فرض کردیم که در مثال
سابق زوجات سه و اخوه ام چهار و اخوه اب پنج است پس
در اینصورت نهمان مسئله اول درست است **دویم** آنکه
میان همه انصبا تداخل یعنی تانی باشد چنانچه فرض کنیم
که در همین مثال شش زوجه و هشت اخوه ام و ده اخوه
اب پس عدد تکرار را که در هر جا دو است بدست آورده در
اصل فریضه که دوازده بود ضرب میکنیم درست میشود
و اگر عدد تکرار مختلف باشد آن اعداد را با هم ملاحظه مینمائیم
اگر متباین باشند در هم ضرب مینمائیم و حاصل را در اصل و اگر
متوافق باشند اجزاء وفق را و حاصل را در اصل و اگر متداخل
باشند اکثر را و این ظاهر است **سیم** آنکه میان همه انصبا با
رؤس توافق باشد پس از همه رؤس جزء وفق میگیریم و در
همه یکدیگر ضرب مینمائیم و حاصل را در اصل **چهارم** آنکه

میان بعض با بعض توافق باشد و میان بعض دیگر با بعض
تباین مثل آنکه در مثال سابق اخوه ام شش نفر باشند که میان
چهار که نصیب ایشان از دوازده و شش توافق بالنصف است
و میان سه و چهار که سهام و رؤس زوجات است و پنج و هفت
که سهام و رؤس اخوه اب است تباین است پس در اینصورت
عدد رؤس را که با سهامش توافق داشت بجزء وفق رد کردیم
یعنی ایشان را سه گرفتیم پس سه را در سه و حاصل را در هفت
و حاصل را که شصت و سه است در دوازده ضرب کردیم
هفتصد و پنجاه و شش شد از اینجا درست است چنانچه ظاهر است
**پنجم** آنکه بعض انصبا را با رؤس توافق و بعضی را تباین و بعضی
را تداخل یعنی تانی و بعضی را تماثل باشد چنانچه فرض کنیم یکجزء
از دوازده جزو مالی از نسبه کل ست بالسویه و دو جزو از آن
بشرح ایضاً از چهار نفر و چهار جزو از آن ایضاً از چهار نفر
دیگر و دو جزو ایضاً از شش نفر دیگر و دو جزو ایضاً از هشت

نفر دیگر پس مخرج جمیع این اجزا که بیست و دو است گرفتیم
و نظر کردیم میان سهام دیگر و رؤس ایشان در اول
تباین بود سه را منظور داشتیم و در ثانی تماثل بود منظور
نداشتیم و در ثالث تداخل یعنی اول بود ایضاً منظور نداشتیم
و در رابع توافق بالنصف بود نصف عدد رؤس را که سه است
منظور داشتیم و در خامس تداخل یعنی ثانی بود عدد
که دو است منظور داشتیم پس نظر میان رؤس کردیم
سه و سه و دو بود زیرا که دو و چهار بسبب تماثل و تداخل
یعنی اول منظور نیستند و شش به بر کردیم و هشت
بد و پس چون دو و سه تماثل باهم داشتند اکتفا بیکی کردیم
و سه دیگر را در سه ضرب کردیم و حاصل را در بیست
و دو که اصل مسئله است یکصد و سی و دو و شش
سهام هریک را از بیست و دو در شش ضرب نمودیم
بر همه درست شد چنانکه سه نفر را که از مسئله

اول دو سهم داشتند دوازده دادیم هریک را چهار و
نفر را که چهار داشتند بیست و چهار دادیم هریک را شش
و چهار نفر دیگر را چهل و هشت دادیم هریک را دوازده
و شش نفری را که چهار داشتند ایضاً بیست و چهار دادیم
هریک را سه تمام شد **تتمه** هرگاه نصیب طایفه جزء
طایفه دیگر باشد مثل آنکه چهار نفر از نسل نصیب سه نفر
اول که در مثال مذکور شد شریکند پس اگر آن نصیب سه
صحیح دارد اما با رؤس طایفه ثانی متباین است شش را
در چهار ضرب میکنیم و حاصل را حفظ میکنیم و اگر سه
صحیح اصلا ندارد بشرح ایضاً و اگر سه صحیح دارد و با رؤس
اصحاب آن تماثل دارد همان شش را حفظ خواهیم نمود و
اگر توافق باشد جزء وفق احدهما را در دیگری ضرب نموده
حاصل را حفظ میکنیم و اگر تداخل دارند اکثر را حفظ مینمائیم
پس میبینیم که محفوظ را با عدد رؤس الجماعت اول چه

منبت است اگر تباین است در هم ضرب میکنیم و اگر تداخلست
اکتفا باکثر مینمائیم و اگر توافقست جزء وفق احدهما را در
دیگری و اگر تماثل است باحدهما اکتفا مینمائیم و حاصل
در اصل مسئله اش ضرب میکنیم از مجموع نصیب انطا بعد
سدس را میگیریم و بر رؤس طایفه مستحقینش قسمت
مینمائیم درست خواهد بود چنانچه در مثالیکه فرض کردیم
که سدس نصیب سه نفر بچهار نفر باید که تقسیم شود و
نصیب ایشان بعد از تصحیح دوازده بود سدس آن که دو است
با چهار تداخل داشتند چهار را گرفتیم و نظر کردیم تا باسه که
عدد رؤس فرقه اولست تباین دارند در همشان ضرب
کردیم دوازده شد در اصل مسئله اش که یکصد و بیست و
دو است ضرب کردیم یکهزار و پانصد و هشتاد و چهار شد
نصیب فرقه اول از آن یکصد و چهل و چهار شد بیست
و چهار را از آن بچهار نفر مذکور دادیم و باقی که یکصد و بیست

است بسه نفر تقسیم نمودیم و با فهم آنچه مذکور شد استنباط
سایر شقوق آسان میگردد والسلم مقدمه دویم در
بیان موانع ارث بدانکه موانع ارث یکی از سه چیز است
اول قتل است پس هرگاه بعضی از ورثه مورث خود را
ظلما عمدا بکشد خواه بالاستقلال و خواه بالاشتراک بای
السبب از ارث ممنوع خواهد بود اما اگر او را بحق کشته
باشد مثل آنکه در جهاد باذن امام یا بی اذن در صورتیکه
جهاد واجب شده باشد او را بکشد یا باجراء حد جائی که
اجرا توانکرد او را کشته باشد یا هر جائی که دم مقتول در
آنجا هدر باشد او را کشته باشد از میراث ممنوع نخواهد بود
چنانچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم در باب کسی که
در جهاد با فئه باغیه پدر یا پسر خود را کشته باشد سؤال
نمودند آنحضرت فرمودند که میراث میبرد و تعلیل فرمودند
باینکه بحق او را کشته اما اگر قتل خطأ واقع شده باشد در آن

سه قولست اول آنکه از هیچ چیز ممنوع نیست دوم آنکه
مطلقا ممنوع است سیم آنکه از دیه ممنوع است اما از عین
آن ممنوع نیست و اقوی مذهب اولست هرچند که ثالث
مشهورتر است اما اینکه میراث میبرد مستندش خبر
صحیح عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم است
و روایت محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم که صریح اند در
اینکه میراث میبرد هرگاه که از روی خطا باشد و نمیبرد
هرگاه که عمداً باشد و اینکه رفع عن امتی الخطاء پس بقتل
خطا اثم نخواهد بود تا موجب حرمان او شود و اینکه توارث
اصل ثابتی است و از آن ممنوع نمیگردد مگر بدلیل و دلیلی
که نص در او باشد نیست اما اینکه از دیه هم میبرد پس بجهت
اینکه دیه نیز از جمله اموال مقتول محسوب میگردد و از
اینجهت بدین و وصیت داده میشود و دلیلی بر این
تفصیل نیست و مخصصی از نصوص بطرق خاصی یافت



نمیشود پس قول بتفصیل محض تخییل است و استدلال
باینکه تفصیل وجه جمع و تأویل خبرین مزبورین با مرسله
فضیل بن یسار و خبر ضعیف السند دیگر میگردد بسیار
ضعیف است چه قول بتفصیل حکمی است شرعی و بدون
دلیلی که قابلیت حجت داشته باشد اثبات نمیتوان شد
و باین قسم خیالی قایل بایشان خطاست و اگر خبرین مزبورین
تصریح باین تفصیل مینمودند که از راه ضعف اعتباری
نداشتند چه جای آنکه بجهت تأویلی که در کمال بعد است چون
موجب اخراج آنست از اطلاق خود و اخراج خبرین صحیحین از
اطلاق و عموم خود بلی اگر خبرین مزبورین نبودند بمعاضدت
اطلاق سایر اخبار بلفظ قاتل و قتل و صدق آنها در صورت
خطا ایضا قول بمنع مطلق قوتی میافت و لیکن خبرین
مزبورین و موافقت اصل و معاضدت عقل مخصص اطلاق
و عموم سایر اخبار میگردند خصوصا که در اکثر اخبار که

در باب قتل وارد است متعرض ذکر قصاص نکرده باشد
مثل انکه لا یرثها که مراد قاتل ام خود است و یقتل
بها صاغراً و لا اظن توبتها کفارة لذنبه پس ظاهر می شود
که مراد بقتل قتل عمد است و الله اعلم با انکه احادیث
مذکوره را تاویل دیگر که اظهر از ان تاویلست میتوان کرد
با انکه حدیث فضیل محمول بر خطا شبیه عمد شود و
حکم بمنع او مطلقا بشود چنانچه مختار اکثر اصحابست
و بهر حال در صورت عمد سایر ورثه را و هر چند که بعید
باشد حتی امام اختیار قصاص یا اخذ دیه قاتل یا عفو خواهد
بود و هر چند که قاتل قریب باشد الا انکه قصاص از و
ساقط است و مگر امام که او عفو نمیتواند نمود بلکه
یا قصاص مینماید یا دیه میگیرد اما متقرب بقاتل ممنوع
نخواهد بود پس پدر قاتل از پسر پسر خود میراث میبرد
و همچنین پسر قاتل از جد خود ارث میگیرد هرگاه اقرب

از ایشان نباشد پس اگر مقتول که پدر قاتل باشد فرضاً
پسر دیگر غیر قاتل داشته باشد پسر قاتل ممنوع خواهد شد
باعتبار بعد و اگر فرزند زادهاء دیگر داشته باشد پسر
قاتل با ایشان شریک خواهد بود کما فرض الله و هر که از
سایر اموال میراث میبرد از دیه نیز میراث میبرد خواه
جهة وراثتش نسب باشد یا سبب باشد سوای اخوه و
اخوات مادری که نصوص بسیار در منع ایشان بخصوص
وارد شده و بعضی را گمان اینست که مطلق قرابة ام از ارث
دیه ممنوعند و این قیاسی است بی وجه چه در حکم مخالف
اصل که عدم فرق میان قرابة ام و ابست توقف بر موضع
نص لازم است با انکه مادر از ارث دیه محروم نیست و با پدر
بشراکت وارث اند از دیه پس اقرباء ایشان نیز باید همین حکم
داشته باشند لیکن اخوه و اخوات بسبب تصریح نصوص ازین
حکم بیرون رفتند سایر قرابة ام که نصی در باب ایشان

نیست باصل وراثت باقی خواهند بود و علت اخراج
اخوه و اخوات منصوص نیست بلکه اصلا معلوم نیست
تا قیاس توان نمود با آنکه قیاس بام که اصل ایشان است
در وراثت باطل است دیگر آنکه در اخبار منع اخوه و اخوات
بعنوان استثنا واقع شده پس بدلیل مفهوم که در
استثنا معتبر است در نزد جمهور محققین اصولیین
غیر اخوه و اخوات در توارث داخل خواهند بود و استغراق
سایر ورثه در ارث بلا ام دلیل بر مطلوبست و دیه حکم
سایر اموال مقتول دارد چنانچه اشاره بدان شد و دیون
و وصایا و حجة الاسلام که در زمان حیات بر ذمه مقتول
مستقر شده باشد از آن اخراج باید نمود اما در قتل عمد
ورثه را اختیار قصاص هست و غرما و موصی لهم و غیر
ایشان را منع نمیرسد و همچنین زوج و زوجه را در
قصاص اختیاری نیست اما اگر دیه گرفته شود از آن ارث

میبرند و اولاد اخوه و اخوات حکم ایشان دارند چه ایشان نصیب
اخوه و اخوات را میبرند هرگاه متقرب بهما ممنوع باشند ایشان
نیز بطریق اولی ممنوع خواهند بود و طفل و مجنون که قاتل
عامد باشند حکم کامل دارند در حرمان از ارث مقتول و معالجی
که باذن مریض معالجه نماید هرگاه مظنونش باشد که امعالجه
موجب قتل او میشود همان حکم قاتل عمد دارند و اگر ظن صحت
در امعالجه داشته باشد حکم قاتل بخطاء شبیه عمد خواهد
داشت مگر آنکه طفل یا مجنون باشند و باذن مریض معالجه
کنند که ممنوع نخواهند بود و اگر بی اذن باشد البته ممنوع
خواهند گردید بهر حال و هر که باشد و فرقی نیست در قتل
میان مباشر و معاون مثل کسی که او را نگاه دارد تا قاتل او را
بکشد یا آنکه آلت قتل برای قتل او بقاتل بدهد یا آنکه سبب قتل
او گردد بنحوی از اسباب چون حفر چاه بر سر راه او یا ترغیب
و تعلیم نمودن جمعی به قتل و اما اگر بدون قصد قتل یکی

از اسباب ارث حاصل شود ممنوع نیست و اگر در نزد حاکم
شهادتی ناحق که موجب قتل او گردد بدهد همان حکم قاتل
خواهد داشت اما اگر بعد از شهادت جمعی که موجب حکم
حاکم بقتل او شده او نیز شهادت بدهد ممنوع نمیشود
چه در اینوقت اثری بر شهادت او مترتب نمیگردد اما اگر
شهود دیگر که موجب قتل بحکم او شود هم باشند لیکن او
مبادرت نموده شهادت بدهد ممنوع خواهد شد هر چند
که اگر او شهادت نمیداد دیگران شهادت میدادند اما صادقست
که شهادت او موجب قتل او شده و اگر دو پسر یکی پدر خود
و دیگری مادر خود را بکشند اگر قتل هر دو مقارن هم باشد
پس هر یک از ایشان وارث مقتول آن دیگر خواهد بود و هر دو
قصاص از یکدیگر میتوانند نمود و اگر هر دو بیکبار بر یکدیگر
ضربت زنند تا قصاص از طرفین بشود فبها و اگر یکی
بر دیگری مبادرت نماید پس اگر هم آنکه مبادرت نموده



وارث او نیست از او وارث میبرد چونکه او را قتل نموده بحق بوده
قصاص سابق نیز از او ساقط میگردد و اگر وارث دیگر نیز
داشته باشد پس اگر آن وارث اقرب از او باشد چنانچه فرضاً
پسری داشته باشد پس آن وارث را قصاص آن برادر بقصاص مقتول
اول میرسد و اگر در مرتبه با او مساوی باشد مثل آنکه برادر
مادری دیگر نیز باشد در اینوقت سهم برادر مادری را میگیرد
و قصاص نیز میتوانی کرد اگر آنکه برادر بقصاص نموده قاتل
مادر بوده باشد اما اگر قاتل پدر بوده باشد برادر مادری دیگر
نمیتواند که او را قصاص کند چه او در اینوقت ولی مقتول
نخواهد بود و بوراثت برادر نیز نمیتوانی که قصاص نمود
چه اخوه مادری در قصاص و دیت نیز وارث نیستند
چنانچه گذشت و بنا بر آنکه قاتل مادر باشد نیز میباید نصف
دیه را بوراثت بدهد چون آن برادر که قاتل پدر بود از
او قصاص شده نصف ولایت قصاص با او بوده والحال

بمادر مذکور منتقل شده و اگر بجای برادر مادری برادر
پدری دیگر باشد وارث اول نخواهد بود چو با برادر پدر
مادری که همین قاتلست برادر پدری تنها وارث میراثی
نیست مگر آنکه گوئیم که چون او قاتل مادر خود است
پس باعتبار او ارث نمیگیرد چنانچه از او ارث نمیگیرد که
بنابرین با برادر پدری مساوی خواهد بود و این
احتمال خالی از قوّتی نیست پس در اینصورت اگر
آن برادر دیگر قصاص کننده را از آن در قصاص داده
بوده پس نصف دیه که مقتص منه را میگیرد و قاتل او را
میکشد امّا نصف دیهٔ او را باو میدهد و در اینوقت
چون او قاتل مادر خود است اضافه دیتی ندارد لیکن
اگر مبادرت قاتل پدر باشد آن برادر بقصاص پدر میتواند
از او قصاص نمود بشرط مذکور که ردّ نصف دیه
باشد و اگر دو برادر پدری که باهم از مادر متفرق

برادر را
باشند یک برادر پدر را بکشد و برادر دیگر مادر آن
که زن پدر او است بنحو مذکور که مقارن هم باشند
شد
هرد و قتل و حال آنکه آن زن را پسری از شوهر دیگر نیز با
که برادر مادری قاتل پدر است پس در اینصورت
هرگاه فرض کنیم که قاتل مادر مبادرت بقصاص نموده
پس آن برادر مادری سهم خود را از برادر مقتص منه
میگیرد و اگر خواهد که بقصاص مادر او را بکشد باید که
سه ربع دیه باو بدهد چه در اینوقت از زن مادر او نبوده
و هرگاه مردی را بعوض زنی قصاص نمایند باید که نصف
دیه را بورثهٔ او بدهند و چون نصف آن نصف دیگر
نیز باعتبار ارث برادر باو تعلق گرفته پس سه ربع باید
بگیرد و اگر بدیت راضی شود ربع دیهٔ مردی میگیرد و
اگر آنکه مبادرت نموده قاتل پدر باشد و مقتص منه
اوّل قاتل مادر مبادر که مادر او نیست پس آن برادر

دیکر که پدری باشد قصاص از و مینماید بدون رد
چیزی چو او برادر را بقصاص مادر خود کشته پس
نصف دیه را بورثه او باید بدهد و چون او نیز نصف
وارث است یکربع دیکر باید بدهد و چون او برادر دیکر
او را بعوض پدر قصاص مینماید و نصف وراثت
او با مقتص منه اولست و نصف از ان که یکربع مطلق
باشد بمادر تعلق کرفته پس این ربع بعوض ان ربع حساب
میشود و از سایر اموال المقتص منه اول نیز نصیب نصف
میکیرد و اکر سه برادر پدر مادری هم باشند و یکی از
ایشان پدر را و دیکری مادر را بکشد ان ثالث نصف
ارث پدر و نصف ارث مادر را میکیرد و از هر دو قصاص
نیز میتواند نمود لیکن در قصاص از هر یک از دیکری بدیه
خواهد بود پس اکر هر دو را بکشد پس اکر وارث غیر این
برادر نداشته باشد مال هر دو نیز از اوست و چیزی



براو نیست و اکر هر یک وارث دیکر نیز دارند نصف دیه
هر یک را بوارث او باید بدهد و اکر یکی وارث داشته
باشد دون دیکری پس اکر ان که وارث دارد زودتر کشته
ایضا چیزی بر او نیست و اکر بر عکس است ربع دیه بوارث
انکه اخر میکشد میدهد و اکر در صورتی که دو قاتل باشند
لا غیر و یکی دیکری را عفو کند ان دیکر را میرسد که او را بکشد
و اکر موت یکی از پدر و مادر سابق بر دیکری باشد تمام
مال سابق از قاتل ان دیکر نخواهد بود بلکه نصیب زوج
اکر سابق مادر است و زوجه اکر سابق پدر است از قاتل
سابق خواهد بود اما در قصاص تفاوتی نیست مکر
انکه از عوض سابق دیت کرفته شود و ممکن است که
سبقت قتل مستلزم سبقت قصاص شود پس در این صورت
تبادر لاحق متعین است و اکر چهار برادر باشند با عدم
وارث دیکر و اول ثانی را و ثالث رابع را بکشد اکر هر دو قتل

مقارن هم واقع شود مثل سابق خواهد بود واگر به تعاقب
باشد پس قاتل اول میتواند که قاتل ثانی را بکشد بی رد چیزی
و وارث او خواهد بود اما قاتل ثانی نمیتواند که از اول قصاص
نماید تا نصف دیه باو ندهد هرچند که بازاو وارث اول
خواهد بود زیرا که چون اول ثانی را کشت وارث مقتول مجموع
ثالث و رابع بودند و چون ثالث رابع را کشت نصیب او
از ثانی منتقل باول شد اما اگر پسری و پدری پسر پسر خود را
که پسرزاده پدر اولست بکشد و پدر دیگر خود را بکشد
که جدّ پسر مقتولست وارث پسر است و پسر که پسرزاده
پدر مقتولست وارث جدّ خود است اما پسر پدر را میتواند
قصاص نمود دون عکس و اگر پسر پدر را بکشد آیا وارث
آنچه از پسر که خود کشته باو رسیده هست یا نه اقوی
آنست که اگر پسر ولد خود را قبل از قتل پدر دیگر خود را
کشته وارث خواهد بود و اگر بعد از آن بوده وارث

پدر راست

مال ابن خود نیست و اگر بعد کشته اشکالست و اگر پسر
زاده پدر خود را و جدّ نیز پدر خود را بکشد توارث و
تقاص از هر دو جانب خواهد بود مثل مسئله سابق
و اگر عکس اول باشد حکم نیز منعکس میگردد و اگر عکس
ثانی باشد توارث از جانبین خواهد بود اما تقاص از هیچ
جانب نیست چنانچه ظاهر است **دویم** از موانع ارث
کفر است و آن هر چیز نیست که بسبب آن اینکس از حکم
اسلام بیرون رود خواه حربی باشد و خواه ذمّی خواه
اصلی مقرّ بشهادتین نباشد یا آنکه مقرّ باشد اما منکر
منکر ضروری از ضروریات دین محمد صلی الله علیه و آله
باشد چون خارجی و غلات و غیرها خواه اصلی باشد
یا بارتداد بوده باشد بعد از اسلام و ضابط ارتداد آنست
که معتقدش اگر بفطرت اسلام بوده باشد بسبب آن
اعتقاد واجب القتل گردد پس هرگاه کسی بمیرد و وارث

قریب و کافر باشد میراث او از برای وارث بعید او که مسلم
باشد خواهد بود هر چند که معتق باشد و در ضامن
جریره اشکال است اما اگر در هیچ مرتبه وارث مسلم ان
برای او نباشد سوای امام ارث او از برای وارث کافر
خواهد بود الاقرب فالاقرب اگر متوفی کافر باشد و اگر
اصلا وارثی نباشد امام وارث اوست هرگاه وارث
کافر بعد از فوت مورث مسلمان شود پس اگر اسلام او قبل
از تقسیم مال فیما بین ورثه بوده باشد شریک خواهد
شد اگر در مرتبه مسلمین باشد و اگر اقرب باشد مسلمین را
منع میکند مثل انکه کسی بمیرد از سه پسر و یکی از ایشان
کافر باشد و قبل از تقسیم مال میان ان دو پسر دیگر که مسلم اند
کافر نیز مسلم شود پس با ایشان شریک خواهد بود و
میانه ایشان اثلاثا است و اگر بعد از تقسیم مال میان
ان دو پسر مسلمان شود او را نصیبی نخواهد بود و اگر

کسی بمیرد و یک پسر کافر و برادر مسلمان داشته باشد اگر
ان پسر قبل از تقسیم مال میان او و برادر مسلمان شود
تمام مال مخصوص اوست و الا فلا اما اگر وارث کافر
مسلمان شود بعد از تقسیم مال میان بعض ورثه دون بعض
پس اگر اسلام وارث مستلزم هدم و نقض تقسیم واقع
نیست باینکه او از فرقه باشد که هنوز تقسیم میان ایشان
نشده و بسبب دخول او زیاده و نقصانی در نصیب ان
فرقه نمیشود چون یکی از اخوه امی که مسلمان شود بعد
از تقسیم مال میان قرابه اب و ام و قبل تقسیم نصیب قرابه
اب فیما بین ایشان و قبل از تقسیم میان اخوه ام با تعدد
اخوه ام بغیر از کافر مزبور پس او نیز شریک خواهد بود با
ایشان یا منع میکند ایشان را هرگاه که اقرب از ایشان
باشد مثل انکه برادر مزبور پدر مادری باشد و سایر
اخوه پدری تنها و مادری تنها باشند و قبل از تقسیم

میان اخوۀ پدری مسلمان شود چون در اینصورت اسلام
او موجب هدم و نقض تقسیم سابق نمیگردد اما اگر
موجب هدم تقسیم سابق شود ارث نخواهد گرفت مثل
آنکه غیر او از اخوۀ امی در فرض اول واحد باشد که او را
سدس داده باشند و تتمه میان اخوۀ اب تقسیم یافت
چه در اینصورت قسمت سابق برهم میخورد هرگاه او
وارث دانیم چه در اینوقت اخوۀ ام را ثلث مال باید داد
اما اگر در اینصورت بعد از وضع نصیب کلالۀ ام
تتمه مال هنوز میان کلالۀ اب تقسیم نیافته باشد
او نیز نصیب خود را که سدس دیگر است از مال میگیرد
مگر آنکه اخوۀ پدری منحصر در فرد باشد که در آنوقت بعد
از وضع نصیب برادر مادری دیگر قسمت نیست
و حکم آن دارد که وارث منحصر در واحد باشد که دیگر
چون تقسیمی نیست وارث نخواهد بود و اگر وارث

واحد امام باشد در اختلافست اصح آنست که اگر قبل از نقل
مال به بیت المال یا در تصرف گذاشته امام مسلمان شود
وارث است والا فلا و اگر برادر مادری کافری داشته باشد
و سایر ورثه اولاد اخوۀ پدری و اخوۀ مادری باشند و مال
میان اولاد اخوۀ پدری و اولاد اخوۀ مادری تقسیم یافته
باشد و میان رؤس هر فرقه هنوز منقسم نگردیده باشد
که آن برادر مسلمان شود پس اولی آنست که مال مختص
اوست و اولاد اخوه مطلقا محروم میشوند و اگر او نیز یکی
از ورثه باشد که منفرد بفریضه نیستند اما مال میان
بعض تقسیم یافته باینمعنی که بعضی حصۀ خود را از مال
گرفته اند در اینصورت نیز اولی شراکتست و اگر
اقرب از ایشان باشد اختصاص میابد و بعضی گمان
اینست که چون مسمی قسمت بعمل آمده پس او ممنوع
خواهد بود بنابر عبارات احادیث که بدینمضمونست

که بدهید او را اگر مسلمان نشود قبل از قسمت و اگر مسلمان نشود
قبل از قسمت بدهید باو مال را و امثال اینها اما این ظن
فاسد است چون در اینموضع تسمیه در بقاء قسمت
معتبر است و با عدم قسمت میان بعض قبلیت صادقست
چنانچه اگر کسی نذر کند که اگر فلان حاجت او قبل از
امدن حجاج قضا شود نذر وفا کند و بعضی از
حاج امده باشند و بعضی هنوز نیامده باشند که حاجتش
براورده شود که البته نذر مشغول الذمه خواهد بود
چنانچه مخفی نیست مثال فرض کنیم که مورث را اجداد
اربعه و بنی اخوه مادری و برادری کافر هست و بنی اخوه
پدری از دو برادر و بنی اخوه مادری از یک برادر و دو
خواهر و قبل از اسلام کافر تقسیم میان فرق نموده
باشند باینطریق که مالی که ثلثش بر پنج و ثلثانش بر هفت
منقسم گردد خواستیم چون میان هفت و پنج تباین بود در

پدری و بنی اخوه [illegible]



هم ضرب نمودیم سی و پنج شد پس نظر کردیم تا با سه نیز تباین
دارند ضرب کردیم یکصد و پنج شد سی و پنج را با اجداد و
اخوه ام دادیم بالتسویه هریک از دو جد را هفت و هریک
از سه اخ و اخت را هفت هفتاد باقی را هریک از دو برادر
و جد را بیست و جده را ده دادیم پس پیش از تقسیم سهام
اخوه میان اولاد اخوه برادری که کافر بود مسلمان نشد
پس بنا بر مختار بنی اخوه ممنوع خواهند بود اما ایا نصیب
بنی اخوه را بالتمام میگیرد یا انکه بجدید تقسیم با فرض وجود
برادر میشود تا اگر پدری باشد مثلا از سی تقسیم شود
که جد و جده پدری را هریک پنج و برادر و جد را هریک
هشت و جد پدری را چهار برسد اقوی ثانیست و اگر
نصیب اخوه که او با ایشان شریک نیست تقسیم یافته باشد
اما فرقه که در ایشان شریکست مانده با ناشکالست
و قول بمنع شرکا خود دون غیر خالی از قوتی نیست هر چند

که بنابر انچه در باب عبارات احادیث مذکور شد بمجرد
بقاء قسمت وارث میکردد وبناء تقسیم بر وجود او
مسلمان خواهد بود هرچند که شرکاء او تقسیم نموده
باشند وفرقه دیکر هنوز درمیان ایشان تقسیم نموده
باشد امّا اکر بعض اموال میان ورثه تقسیم شده باشد
وبعضی نشده باشد دو احتمال هست اوّل انکه در ان
بعض که هنوز تقسیم نشده وارث خواهد بود دون بعض
دیکر که تقسیم شده دوّم انکه از مجموع وارث است بنا
بر انچه مذکور شد از عبارت حدیثی که مسمّی قبلیت مستلزم
وراثت اوست در کل چنانچه در روایت محمد بن مسلم
از احدهما علیهما السلام واقع است که من اسلم علی میراث
قبل ان یقسم المیراث فهوله و در روایت ابی بصیر
از امام محمد باقر علیه السلام که انحضرت در جواب سؤال
ابی بصیر که اکر مردی بمیرد وماد ر نصرانی و زوجه

و ولد مسلمان داشته باشد انحضرت فرمودند که اکر
قبل از قسمت مسلمان نشود ثلث باو داده میشود و
وباز سؤال نمود که اکر زوجه و ولد نداشته باشد و
سایر قرابه او نیز نصاری باشند فرمودند که اکر ام او مسلمان نشود
جمیع میراث از اوست واکر ام مسلمان نشود و دیکری از
قرابه او مسلمان نشود میراثش از او خواهد بود که مسلمان
شده واکر هیچ یک مسلمان نشوند میراثش از امام خواهد
بود ومفاد فله میراثه اقتضا تمام میراث میکند نه
بعض که قسمت نشده و مخفی نیست که اینکه ان حضرت
فرموده که اکر هیچیک از قرابه او مسلمان نشوند میراث
او از امام است بنابر این است که انمرد مورث مسلمان
بوده چو هرکاه کافر بوده باشد میراث او از ورثه کافر او
خواهد بود هرکاه وارث مسلم اکر همه ضامن جریره باشد
نداشته باشد بنابر قولی امّا اکر مورث مسلمانی باشد

میراث او را بهر حال بکافر نخواهند داد و اگر هیچ وارثی
غیر امام نداشته باشد میراثش از امام است چنانچه
خود فرموده‌اند و احتمال دیگر آنکه که از مجموع ممنوع
گردد ضعفش از کلام سابق ظاهر است و اگر بعض
یا کل ترکه قابل قسمت نباشد مثل آسیا و حمام و نگینه
یاقوت و امثال اینها پس اختصاص آن بعوضی یا بدون
عوضی در ملکیت و تصرف بعض ورثه قسمت اینها
خواهد بود پس اگر وارث کافر قبل از انتقال مذکور
مسلم شود وارث خواهد بود و الا محروم بنابر مختار
و در حکم قسمت است اینکه توزیع و تقسیم منافع آن
نموده باشند خواه بحسب تقسیط الیوم که هر چند روز در
تصرف کسی باشد و منافع آن از خدمت یا غیر مخصوص
بعضی باشد یا اجرت و منافع آن فیما بین تقسیم شده
باشد و اگر وارث احد زوجین باشد پس اگر قایل شویم

برد بایشان در صورت عدم ورثه چنانچه مذکور خواهد
شد وارث کافر مطلقا ممنوع خواهد بود چون در این وقت
وارث واحد خواهد بود و اگر قایل برد نشویم چنانچه مشهور
اینست خصوصا در زوجه پس در ما فوق نصیب زوجه
و زوج اگر مورث مسلم است که با امام باید داد مثل سابق
است که اگر انتقال بتصرف کلا امام یافته ممنوع خواهد
بود و الا وارث است و اگر مورث کافر باشد حق اینست که
تمام مال از زوج یا زوجه خواهد بود مثل آنکه زوج مسلم
شود و زوجه قبل از انقضاء عده بمیرد هرگاه زوجه
حربیه باشد و اگر کتابیه باشد زوجیت باقیست دایما و
در عکس که زوجه مسلمان شود در هر حال نظر با انقضاء
عده است که بعد از عده زوجیت منقطع خواهد گردید و اگر
در صورتی که مورث مسلم است و یکی از زوجین وارث
است و پسر کافر باشد زوجه با زوج میراث اعلی خواهند

گرفت بنا بر اینکه وجود ولد در اینوقت در حکم عدمست
واحتمال ادنی نیز هست چه لفظ ولد شامل کافر نیز هست
و بر فرض احتمال اوّل و عدم رد هرگاه ولد قبل از انتقال مال
به بیت المال مسلمان شود آیا منع ام از نصیب اعلی میکند
یا نه ظاهر آنست که منع میکند و ولد قاتل و رق نیز حکم
کافر دارند در منع و عدم منع زوجین از نصیب اعلی
و اگر جمعی از ورثه کافر باشند هر کدام که قبل از قسمت مسلمان
شوند وارث خواهند شد و هرگاه که بعد از تقسیم مسلمان
شود ممنوعست چنانچه گذشت اگر وارث کافر که مسلم
شده ادعا نماید که قبل از قسمت مسلمان شده و ورثه انکار
نمایند بیّنه بر مدّعی سبق اسلامست و اگر یکی از ورثه
تصدیق او نماید در نصیب مصدق حکم تقدیم ممضی
خواهد شد و اگر عادل باشد شهادت او معتبر است پس
اگر شاهد دیگر از ورثه یا غیر باشد حکم بتقدم میشود



اما اگر شاهد دیگر از ورثه یا غیر باشد حکم بتقدیم میشود
اما اگر شاهد دیگر نباشد آیا با یمین مدّعی اثبات
دعوی میشود یا نه خلافست و مشهور آنست که این حکم
که با شاهد واحد اختیار یمین با مدعی است مخصوص
دینست و بعضی در مطلق حقوق مالیه جاری میدانند
و خالی از قوتی نیست اما اگر بعض ورثه مرتد شوند در حین
وفات مورث پس اگر مرتد از فطرة اسلام اند مطلقا محروم
خواهند بود خواه توبه کنند و خواه نکنند چه مرتد فطری که
عبارت از کسی است که والدین او یا احدهما مسلم باشند
او کافر شود دیگر توبه او مقبول نیست و از حین ارتداد
زوجه او از او باین میگردد و عده وفات میدارد و بر
هر کس که از او لفظ دال بر ارتداد مشعر بر قصد قلب
اختیار ابشود جایز است که او را بکشد و اموال او را
از حین ارتداد میان ورثه تقسیم مینمایند خواه کشته

شده باشد و خواه نه اما اگر مرتد ملّی باشد و آن انست که
ابوین او هر دو کافر باشند خواه هر دو از یک کفر قه کفر باشند
مثل آنکه هر دو یهود باشند یا آنکه یکی یهودی و دیگری
نصاری باشند پس اگر او مسلمان شده باشد و باز کافر
شود او را مرتد ملّی گویند و توبه او مقبول خواهد بود
و زوجه او از حین ارتداد عدّهٔ طلاق میدارد و
اگر در اثناء عدّه رجوع کند احق بزوجه خود خواهد
بود و مادام که زنده است مال او را تقسیم نمی کنند
و اگر مرتد ملّی بملّتی غیر ملّت سابق خود برود یا از ملّتی
از ملل کفر بملت دیگر نقل کند حکم حربی بهم میرساند
که وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ چون
اینها دانسته شد پس میگوییم که اگر بعضی از ورثه مرتد
باشند بارتداد ملّی پس اگر قبل از قسمت مال مسلمان
شود و توبه کند وارث است و الّا فلا چنانچه در باب
کافر تفصیل یافت و اگر کافری بمیرد و ورثه قریب او
طفل باشند و ورثه بعید مسلمان مال او را امام نگاه
میدارد و از آن نفقهٔ اطفال میدهد تا بالغ شوند
اگر اقرار بدین اسلام نمودند مال را بر ایشان تقسیم
خواهد نمود و الّا بورثه بعید خواهد داد و اگر ورثه
بعید ملّی هم معتبر باشند مال را بر ایشان تقسیم مینمایند
و ایشان علی قدر حصصهم انفاق بر صغیر مینمایند
تا بلوغ اگر بدین حق اقرار نمایند ترکه را بعد از وضع
نفقه بایشان تسلیم مینمایند و الّا فلا و نما و منافع
قبل از قسمت و اسلام کافر حکم اصل دارد بنا بر اظهر
چو اسلام کافر قبل از تقسیم کاشف استحقاق است او
نه ناقل زیرا که مادام که قسمت نشود استحقاق
سایر ورثه ثابت نمیگردد پس ملک متزلزل
خواهد بود هرگاه ورثه قبل از تقسیم مسلمان شوند

کافر

حقیقت ایشان مکشوف خواهد گردید و سایر فرق
کفر از هم میراث میبرند هرچند که مختلف باشند در ملت
چون یهود از نصاری و مجوس و حربی و هم چنین
فرق اسلام میراث از یکدیگر میبرند چون حنفی از
شافعی و شیعه و غیر ذلک و من یتقرب بکافر ممنوع
نیست چنانچه در قتل گذشت مانع سیم رقیت است
پس اگر کسی بمیرد و وارث قریب او بنده باشد از ارث
او ممنوع خواهد گردید و میراث او از برای وارثی
خواهد بود که آزاد باشد هرچند بعید باشند تا ضامن
جریره اما بوساطت رق میراث میگیرند مثل آنکه پسر
مورث بنده باشد اما پسران پسر آزاد باشند پسرزاده
مذکور ممنوع نخواهد بود بلکه اگر اقرب از آن ورثه است حاجب ارا
مال مخصوص اوست و اگر مساوی است با ایشان
شریک میگردد چنانچه تفاصیل آن در باب کفر گذشت

مثل ۳

و هم چنین قول در آزادی قبل از قسمت بعض قول در
اسلام قبل از قسمت بعض است و لیکن رقیت
متبعض میشود بخلاف قتل و کفر که تبعیض در آنها
متصور نیست پس اگر یکی از ورثه نصفش آزاد باشد
و بعض دیگر تمام ایشان و در رتبه مساوی باشند
آنکه نصفش آزاد است نصف نصیب آزادی را می
برد و باقی ورثه تمام نصیب خود را مثلا فرض کنیم که
وارثی که نصفش حر است پدر مورث است و احرار
اولاد او پس نصف سدس را بپدر میدهیم و باقی
نصفش را بر اولاد منقسم میگردد و اگر یک پسر از اولاد
بنده باشد او را نصیب دختری خواهیم داد و اگر
دختر باشد نصف نصیب دختر بنا بر اظهر و احتمال
دیگر آنست که نصف نصیب آزادی او را با او می
دهیم و باقی برای وارث آزاد باشد و تفاوت بین ا

که اگر دو پسر باشند یکی نصف بنده و یکی آزاد بنا بر اول
از سه یکی به بنده میدهیم و بنا بر ثانی از چهار و
صاحب فرض نصف آزاد در این صورت همان فرض نصیب
خود را میگیرد و اگر غیر او لد که نصفش رقیت
دیگر وارث آزادی نداشته باشد پس باقی بر آن
ذو فرض رد میشود اگر اب و ام باشد و اگر یکی از
زوجین باشد همان خلاف باقیست و بنا بر عدم
رد تتمه از وارث آزاد بعید خواهد بود و اگر او وارث
دختری باشد با پدر مثلا پدر سدس میگیرد و دختر
ربع و باقی بهمان نسبت رد میشود چنانچه از دوازده
که مخرج مشترک سدس و ربع است دو به پدر
و سه به بنت میدهیم و هفت باقی را ایضا اخماسا
رد مینمائیم چنانچه پنج را در دوازده ضرب میکنیم
و از شصت ده را التسمیة بپدر و پانزده به بنت

میدهیم و از سی و پنج باقی چهارده به پدر و بیست
و یک به بنت تا پدر را از مجموع بیست و چهار و بنت
را سی و شش میرسیده باشد و اگر وارث احد زوجین
است و اولاد رقاق باشند همان خلاف که در کفر
مذکور شد از نصیب اعلی بردن و نصیب ادنی با بیست
و اگر مبعض باشد بنا بر اول اشکال اقوی است
اما در مسئله بنت مذکور و اب احتمال دیگر هست
که از دوازده دو را التسمیة بپدر دهیم و شش
که نصیب بنت آزاد است نصف او را نیز بپدر دهیم
و چهار باقی را نیز یک به پدر و سه به دختر و نصف
از این نیز بپدر بر گردانیم چون مخرج نصف که دو است
منکسر بود دو را در دوازده ضرب کردیم بیست
و چهار شد از مجموع پانزده بپدر و نه به بنت
رسیده باشد و این احتمال مبنی بر آنست که سابقا

مذکور شد در باب دو ابن که یکی نصفش بنده
بود و لمش اینست که در احتمال ثانی خواه در دو
ابن و خواه در بنت و اب بخورد در مقابل رقیت مبعض
واقع میگردد مختص غیر رق میشود و در احتمال
اول آن نیز فیما بین بحصص قسمت میشود و بنا
بر مراعات مساوات نسبت حریتهما با نصیبهما احتمال
اول اقویست چون که در فرض دو ابن بنحو مذکور چون
حریت این مبعض نصف حریت ابن آزاد است باید که
نصیب او نیز نصف نصیب او باشد و بنا بر احتمال
ثانی ثلث نصیب او خواهد بود چنانچه ظاهر است
و سایر شقوق محتمله در این باب مذکور خواهد
شد ان شاء الله تعالی و اگر مجموع ورثه هریک بعض
از ایشان رق باشد پس هریک بقدر آزادی نصیب
خود را میگیرد و باقی را بوارث بعید خواهیم داد

مثلا هرگاه پدری بود و پسر هریک نصف ایشان رق باشد
نصف مجموع ترکه را بر ایشان قسمت مینمائیم کالفرض
الله و نصف باقی را بقرابات بعید خواهیم داد چنانچه
از بیست و چهار دو به پدر و هر پسری را پنج داده و
دوازده باقی را بوارث ابعد میدهیم و اگر اصحاب مرتبه
ثانی نیز حریت در ایشان مبعض باشد بقدر حریت
از آن میراث میبرند و باقی را با بعد دهند و اگر
هریک از ورثه ثلث ایشان آزاد باشد ثلث مجموع مال را
فیما بینهم قسمت مینمائیم و تتمه را با بعد میدهیم و اگر
دو پسر یکی نصفش حر باشد و یکی ثلثش ربع مال را بانکه
نصفش حر است میدهیم و سدس مال را بانکه ثلثش
حر است بنا بر آنکه هریک بر فرض حریت نصف را مستحق
پس آنکه نصفش رق است از نصف نصیب خود ممنوع
میگردد و ربع باو میماند و آنکه ثلثانش رق است از

ثلثان نصیب ممنوع میکردد پس سدس مال باو باقی
خواهر ماند واکر در اینصورت پسری دیکر ازاد
باشد بنا بر قاعده ثانی تصحیح مسئله ایشان از
هیجده است که مخرج مشترک ثلث ثلث و نصف و
ثلثاست پس اولا هر یک را شش دادیم پس از نصیب
یکی سه و از نصیب دیکری نیز چهار برادر ازاد
دادیم تا او را از مجموع سیزده و یکی را سه و دیکری
را دو رسید و بنا بر اول از یازده درست است
که یکی را که ازاد است شش و انکه نصفش
رقست سه و انکه ثلثانش رقست دو رسید
تا نصیب هر یک بنسبت ازادی او باشد و همچنین
هرکاه دو پسر مثلا یکی ثلثانش ازاد باشد و دیکری
ثلث که در اینصورت نیز بنا بر قاعده مقرره ثلث
نصف را بانکه ثلثانش ازاد است میدهیم و ثلث





نصف را بانکه ثلثش ازاد است و نصف دیکر را
بابعد میدهیم و در امثال این مسئله احتمال دیکر
هست که تکمیل مقدار حریت نمائیم و تمام مال را میان
ایشان ثلث و ثلثان قسمت نمائیم چو برادری که
ثلثانش ازاد است اکر تنها میبود ثلثان مال را از او
بود و ثلث با بعد و الحال که وارث دیکر که بعتر دهمان
جزو ازمال ازاد است هست تتمه مال را میکیرد و
و منع ابعد مینماید لیکن بنا برین ملاحظه داعتبار د
اجتماع ایشان با یکدیکر نشده خواهد بود بل فرض
وجود انها دیکر با عدمش که نقیضین اند شده خواهد بود
و این محالست احتمال دیکر انکه هرکاه انکه ثلثانش
ازاد است تمامش ازاد میبود یا این دیکر که ثلثش
ازاد میبود سه ربع مال را بنا بر احتمالی که مختار است
و پنج سدس را بنا بر احتمال دیکر میبرد پس در اینوقت

که ثلثش منجزه است از یک ربع بنا بر مختار یا ثلث
پنج سدس بنا بر احتمال ثانی محروم خواهد بود و هم
انکه ثلثش ازاد است بنا بر تمامی ازادی سه خمس یا
چهار سدس میگرفت پس در اینوقت از ثلثان
محروم میماند که انرا و خمس از سه خمس است بنا
بر اول و دو ثلث چهار سدس بنا بر ثانی پس بر احتمال
اول که مختار است یکخمس مال را میبرد پس از ده
پنج بانکه دو ثلثش ازاد است میدهیم و دو بانکه
ثلثش ازاد است سه دیگر بود نه بعید میدهیم
و بنا بر احتمال ثانی از نود و پنجاه بانکه ثلثانش
ازاد است میدهیم و بیست بانکه ثلثش ازاد است
میدهیم بیست دیگر بسایر ورثه با عدم احتمال
ثانی با این احتمال که ما نحن فیه است مناسب ترا
چو بناء این احتمال نیز بر عدم مراعات تساوی



نصیبین با حرّیتین است و نوع دیگر که باین احتمال
است اینکه گوئیم که هرگاه وارث بقدر حرّیت ارث
میبرد پس بهمان قدر مانع دیگری میتواند شد پس اگر
انکه ثلثش ازاد است تمامش ازاد میبود ان برادر دیگر
را دو خمس یا دو سدس میرسد و اگر اصلا نمیبود او را
ثلثان میرسد پس از پانزده ده یا از هیجده دوازده
بنا بر عدم ثلث ازاد میبرد و بر فرض تمام ازادی ثلث ازاد
از پانزده شش یا از هیجده شش میبرد تفاوت ما بین
چهار یا شش است پس در اینوقت از ثلث چهار یا
شش ممنوع میگردد چنانچه بنا بر اول از چهار و پنج
بیست و شش میگیرد و بنا بر ثانی از همان هیجده ده
میبرد و انکه ثلثش ازاد است با عدم ثانی از هیجده شش
میبرد یا از یکصد و هشتاد شصت پس با بودن
برادر دیگر تمام ازاد از هیجده سه میبرد یا از یکصد و

هشتاد چهار و پنج پس در این وقت از هیچده چهار
میبرد و از یکصد و هشتاد پنجاه چنانچه از
نود که آن برادر پنجاه و دو میبرد این یک بیست
و پنج میبرد بنحو دیگر بگوئیم که اگر دو برادر که هر یک
نصف ایشان آزاد است هر یک از ایشان اگر تمامش
آزاد بود و تنها میبود تمام مال را میبرد پس برادر
دیگر که هست اگر تمامش آزاد میبود نصف مالرا
میبرد و اگر تمام مرده و بنده بود هیچیک هیچ نمیبرد بل
و اگر آن برادر دیگر آزاد میبود و او بنده ایضا هیچ
نمیبرد پس در این وقت ربع یکمال و نصف مالرا که سه
ثمن باشد هر یک میبرد و این وجه را علامه در قواعد
ذکر کرده و گمان نیست که ضعفش بر کسی مخفی باشد
اولا آنکه قیاس به تنزیل احوال خنثی نموده و حال آنکه
خنثی وجوه منزله همه در او محتمل اند و در اینجا همه

احتمالات غیر واقعست یقینا و ثانی آنکه اگر غرضش
ازین فروض توسیط است پس چنانچه دو مرتبه هر یکرا
بی نصیب مطلق میگردانند میباید که دو مرتبه هر یک
را صاحب تمام نصیب گردانند و دیگر آنکه در غیر صورت
رقیت نصف درست نمیشود مگر بوجهی که اصلا
عقل قبول نکند چنانچه بیانش موجب تطویلست
و اینکه تخصیص فروض با ربعه بی مخصص است
چه ممکن است که هر یک را نصف آزاد نیز فرض کنیم
با حریت آن دیگر یا آزادی یا نصف آزادی تا ثمن حالات
حاصل کرده و بنحو دیگر میگوئیم که چون آنکه ثلثانش
آزاد است در یک ثلث مزاحمی ندارد پس یک ثلث
را بالتمام میبرد و در ثلث دیگر چون آن برادر با او
در آزادی شریکست بالمناصفه میان نمایند چنانچه
از شش سه را باو میدهیم و یک به برادر دیگر و

دو باقی را باعد میدهیم و بر هر یک از احتمالات
مذکوره بحث وارد است اما بنا بر اوّل که هر یک را
از نصیب تمام آزادی ایشان بقدر آزادی بدهیم
لازم میاید که وجود برادر دیگر که ثلثش آزاد است
موجب تنقیص نصیب ایشان شود مثلا هر گاه
که آن ثلثانش آزاد است میبود و آنکه ثلثش آزاد است
اصلا نمیبود یا تمامش رق میبود آن برادر که
ثلثانش آزاد است ثلثان مال را میگرفت و الحال
هر دو یک ضعف مال را میگیرند و ترتیب نقص بر
حرّیّت بیوجه است و لیکن توجیه میتوان نمود
این وجه را باینکه امتناعی درین نیست چه ظاهر است
که این تمام آزاد تمام مال را میبرد و با شریک حصّه
او منتقص میگردد و همچنین ارباب فرایض
تکثر ایشان موجب نقصان نصیب هر یک میشود

لیکن اگر گوئیم که ثلثان مال را که بانفراد میبرد الحال
فیما بین ایشان اثلاثا قسمت شود این بحث مندفع میگردد
داساو این اقوی احتمالاتست و سایر وجوه مشترکند
در ورود بحث بر ایشان باینکه تخالف نسبتین لازم
میاید یعنی نسبت حرّیتی و نصیبی و بر قاعده
تکمیل از چند جهت بحث وارد است اوّل آنکه لازم
میاید که رقیّت در ایشان مؤثر نباشد و اینکه مبعّض
بقدر آزادی ارث میبرد بیفایده باشد و جواب
میتوان گفت باینکه الحکم مخصوص حالت انفراد است
با آنکه هر یک نسبت بهم بقدر آزادی ارث میبرند
چو در مثال مذکور نیز چنین است که مال را اثلاثا
میبرند پس هر یک بقدر آزادی گرفته‌اند و لیکن
ظاهر نقل اقتضاء تفاوت در اصل نصیب هر یک
میکند و تخصیص بی مخصص است دوّم آنکه لازم

میاید که وجود مشارک در مزاحمت ومشارکت
باعدم تش مساوی باشد واین خلاف ظاهر در این
بابست سیم انکه هرگاه انتقاص حریت از یکی
متجاوز باشد یا عدم اعتبار بعض ابدان مخصص
یا محال لازم اید زیرا که هرگاه که سه پسر هریک نصف
ایشان حر باشد اگر جمع کنیم یک ونصف حر کامل
میشود پس استحقاق زیاده بر مال خواهد بود وان
محالست چهارم انکه هرگاه سه برادر دو از ایشان
نصف حر باشند وثالث ثلثش حر باشد بنابر مراعات
تکمیل میباید که هر سه مساوی برند چه حریت
ناید بر ثلثان دو برادر دیگر مؤثر نیست وحال انکه
اصحاب اختیار این مذهب بتساوی قایل نیستند بنا
بر ناخوشی که در ان ظاهر است وبهر حال بنا بر تکمیل
اگر پدر ومادر وپسری هریک ثلث ایشان حر

باشد تمام مال را بایشان باید داد کما فرض الله وممکن
است که گفته شود که چون این سه از فرق مختلفه اند
تکمیل نمیشود واین هم دلیل ضعف این قاعده است
واگر در اینصورت پسر ازادی با ایشان باشد البته
تکمیل نیست بلکه از دوازده یک بپدر ویکی بمادر ده باقی
بر ثلث منکسر چون بنا بر مختار مسئله ایشان از چهار است
چهار را در دوازده ضرب میکنیم چهل وهشت میشود
چهار بپدر وچهار بمادر وده بانکه ثلثش حر است
وسی بازاد دادیم وبنا بر احتمال دیگر از سی وشش
سه بپدر وسه بمادر وچهار بانکه ثلثش حر است
دادیم بیست وشش برای ابن ازاد ماند واگر فرض
کنیم که دختری ثلثانش ازاد است وپسری ثلثش
ازاد است بنا بر تکمیل احتمال دارد که نصف پسر را
ونصف دختر را باشد چو بازادی کل ایشان دختر از

هیجده شش و پسر دوازده میبرد و بازادی هر
ثلث دو از دختر و چهار از پسر حساب میشود
پس ازادی دو ثلث دختر چهار خواهد بود با
قدر نصیب ازادی یک ثلث پسر مساوی است
و چون در صورت تکمیل هر یک نصیب ازادی
را بنسبة واحده میبرد و احتمال دارد که بر نسبة
حریة برند زیرا که پسر اگر تنها میبود ثلث میبرد
پس با مشارکت بشرح ایضا و همچنین دختر در صورت
انفراد ثلثان میبرد پس در صورت اجتماع
انچه هر یک بتنهائی برده میبرند چنانچه شان
تکمیل اینست و سایر احتمالات نیز هست لیکن
تفصیل انها مناسب این رساله نیست و اگر در هیچ
مرتبه وارثی سوای امام نباشد اگر اصل او ازاد
نیست امام وارث من لا وارث له است و اگر



بیشانرا
ورثه رقیق هستند پس امام از مال ایشان اقرب از ا
فالاقرب میخرد و ازاد مینماید و تتمه مال را نیز بایشان
میدهد و در خریدن پدر و مادر خلافی نیست
و همچنین اولاد باعتبار نصوص متظافره اما
در باقی اقارب و ارحام خلافست و حق تسوی
حکم است بحکم بعض احادیث که تصریح بتوریث
شد چون مرسله ابن بکیر و خبر عبد الله ابن طلحه
هر چند که بحسب ظاهر دلالت میکنند بر اینکه ام و اخت
را میخرند و حال انکه با ام دیگر اخت را نباید خرید
اما مراد اینست که هر یک از ایشان این حکم دارد و
غرض اشتراک در حکم است بعطف نه مصاحبت
در شراء یعنی در صورتی که اخت وارث باشد اورا
میخرند و همچنین صحیح ابن مسکان از ابی عبد الله
علیه السلم که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه

زوجه چنین را میخریدند و آزاد میفرمودند و
باقی مال را باو میدادند و اگر چه این خبر بحسب ظاهر
دلالت میکند باینکه زاید بر قیمت بضعه را بزوجه
رد میکنند و این مخالف اکثر احادیث و مشهور
میان اصحاب است اما توجیهش اینست که زاید
بر قیمت از قدر نصیب را باو میدادند و محتاج
نیستیم باینکه گوئیم آنحضرت تبرع میفرمودند
چنانچه بعضی گفته اند تا تبرع در اصل شرا نیز
راه یابد چو حضرت ابی عبد الله علیه السلم در مقام
بیان حکم مسئله فرموده اند نه در مقام نقل و اگر
چه این اخبار شایسته حجت نیستند اما چون مخالفی
ندارند و بمفهوم موافق سایر اخبار نیز موافقند
و مشترک در حال با مسایل اجماعیه نیز هستند
پس تسویه در حکم اقوی خواهد بود و اگر مال وفا



بقدر قیمت نکند بآن قدر که وفا کند میخرند و آزاد
میکنند و غلام خود در باقی سعی میکند تا آزاد
شود یا بقدر حصه بندگی خدمت میکند بشرط
آنکه مال وفا بیکجزو از سی جزو قیمت بکند که اگر
آزاد باشد اعتباری ندارد و اگر بر چند جزو و کسر
جزوی وفا کند آنکسر اعتباری ندارد و بعد از شرا
اجزاء صحیحه آنکسر را باو میدهند و اگر مولی مملوک
راضی نشود بجبر از او میگیرند بعد از رد قیمت و
با صیغه شراء صیغه عتق نیز میباید و تولیت این
امور با حاکم شرع است و سند آنچه گفته شد از
تبعیض و تجزیه قول فضل بن شاذان است که
محمد ابن یعقوب در ذیل خبر اسحق روایت نموده
و ظاهر است که مادام که فضل از امام علیه السلم
نشنیده یا خبری باو نرسیده باشد قایل بآن نمیشد

چو منفرد بین اصحاب امامیه رضی الله عنهم عمل بر
رای و استحسان نمی نمودند و مادام که از ائمه
خود چیزی بایشان نمیرسیده فتوی نمی نموده اند
خصوصاً که در خلال بیان ایمانی بان نموده که
هکذا ادوبنا عن ابی عبدالله علیه السلام و ایضاً فی اوی
تفاصیل و تعلیلات او شاهدند برانکه این نقل
مضمون اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام و بعضی
را اعتقاد است که باعتبار اصالت عدم شراء
و توقف در خلاف اصل بموضع نص شراء مخصوص
ابوین و اولاد است و بعضی زوجین را نیز
بنابر صحت نص می بود داخل میدانند و همچنین
در تبعیض نیز توقف مینمایند گوئیم که خروج
بعض از نص مسلم نیست و بر هر تقدیر هرگاه
ورثه ممالیک متعدد باشند هر یک را از نصیب

خود باید خرید و تتمه نصیب او را باید باو داد و
اگر نصیب هر یک وفا بقیمت هر یک نکند اما مجموع
وفا بقیمت یکنفر یا بیشتر از ایشان بکند پس اگر
به تبعیض شرا قایل شویم از هر یک بعضی را میخریم
و در باقی سعی خواهند کرد و اگر نه تردد است در
آنکه یکی از ایشان را بقرعه یا باختیار امام بخرند و
باقی مال را باو بدهند هر چند که باقی وافی بقیمت
دیگری هم باشد یا آنکه هر چند نفر را که وافی بکمال قیمت
ایشان هست میخرند و منکسر را با ایشان علی
ما فرض الله قسمت مینمایند یا آنکه هیچیک را نخرند و
مال از برای امام باشد بسبب آنکه اینموضع موضع
استخاره نیست چه استخاره وقتیست که حکم بر
حاکم مشتبه باشد اما در نفس الامر متعین باشد
و در اینموضع ظاهر و نفس الامر یکی [illegible]

عرم

نصیب بعض بقیمت او وفا کند دون بعض بنا بر قول
بتبعیض حکمش ظاهر است والا اشکالست که اورا
بجزئی وا ازاد نمایند وتتمه را باو دهند یا بامام واکر
مجموع مال وفا بقیمت بعض ورثه کند دون بعض
مونه بر در شراء آن بنا بر تخییر متعین میکردد وبنا بر
قول بعدم تبعیض قول بتخییر خالی از قوتی نیست
ولزوم ترجیح بلا مرجح ممنوعست چو مرجح تا نباشد
احدی مختار نمیکردد واکر همه تعلق اراده مختار
باشد فتی بر بلکه با قول به تبعیض در حالت انفراد
میتوان کفت که در حالت اجتماع تخییر حسن است
چه مصداق مضامین اخبار وتعبد بانها بعمل
میاید والله اعلم مخفی نماناد که مورث رق نیز وارث
او از او محروم میشود باعتبار العبد وما فی یده لمولاه بلی
اکر جزوی از او ازاد باشد وارث او بقدر ازادی او از



او میراث میبرند اکر ازادی او بنا شد والا که بقدر انکه
از مورث ایشان ازاد است از ایشان نیز ازاد خواهد
بود پس از مقدار نصیب خود تتمه مال کتابت را
که بر بی رایشان بوده میدهند اکر ازادی الجزو
باعتبار کتابت باشد والا تتمه قیمت خود را میدهند
وازاد میکردند واکر از نصیب ایشان چیزی باقی
مانده باشد صاحب میشوند واکر مورث از مال
کتابت هنوز چیزی باقی نداده باشد
یا مکاتب مشروط باشد که اکر از اداء تمام یا اداء
نجمی از نجوم عاجز اید برقیت برکردد پس ورثه او را
نصیبی از مال او نخواهد بود واکر ان اولاد در رقاق
مملوک دیکری باشند مثل انکه از جاریه کسیکه شرط
رقیت اولاد برای او شده پس تمام مال از مولی مکاتبست
یا بمقدار ازادی از امام وبعضی را مذهب اینست که هرکاه

که مکاتب برد بعض مال الکتابه بعض واز آزاد شده
باشد و ورثه نیز تابع باشند پس ورثه بقیه
مال الکتابه را بموالی میدهند و تتمه مال را بالکل
مالك میکردند و لطلاق عبارات احادیث نیز
مشعر باین معنی اند لیکن مخالفت با اصل ثابت
مخصص احادیث میکردد والله تعالی یعلم قسم اول
از اقسام تسعه در میراث اصحاب مرتبه اول یعنی
ابوین و اولاد هرگاه کسی بمیرد و از مرتبه اول سوای
پدر کسی نداشته باشد تمام مال از آن پدر راست
بعد از مقدمات چون اخراجات تجهیز و تکفین
متوفی بقدر واجب از آنها و دیون او و بعد از وصیت
بشرط آنکه زاید بر ثلث مال نباشد و اگر مادر تنها
باشد بشرح ایضا تمام مال او را میبرد لیکن سدس یا
ثلث تسمیة و باقی ردا و اگر پدر و مادر هر دو باشند



پس اگر متوفی را دو برادر یا یکبرادر و دو همشیره یا چهار
همشیره پدر و مادری یا پدری تنها نباشند مادر را
ثلث و پدر را باقی خواهد بود و اگر حاجب می بوده
باشند سدس از مادر و باقی از پدر راست بشرط آنکه
اخوه مزبوره مادری تنها نباشند و اینکه مثل این
مثال پدر دهم باشد که اگر پدر نباشد اخوه متوفی
حاجب نیستند و مادر ثلث خواهد برد و رد خواهد
گرفت دیگر آنکه موانع ارث در اخوه مذکوره نباشد
چنانچه گذشت زیرا که چنانچه در بعضی اخبار ائمه اطهار
تعلیل فرموده اند چون اخوه مذکوره عیال پدر و واجب
النفقه پدر اند و وارث او نیند بعد از او لهذا مادر
را هر چند که مادر ایشان نیز باشد منع مینماید چون با
وجود پدر احتمال ندارد که واجب النفقه مادر شوند
و اگر با هر یك از ایشان یا هر دو یکی از زوجین باشند

زوج یا زوجه نصیب اعلی خود را خواهد گرفت چنانچه
مذکور خواهد شد و ثلث یا سدس اصلی از مادر است
و باقی از پدر و اگر با زوج یا زوجه پدر تنها باشد
باقی بعد از سهام اعلی یکی از زوجین از پدر خواهد بود
و همچنین اگر مادر تنها باشد که ثلث تسمیة و ما بقی ردّاً
بعد از سهم زوجین از او خواهد بود و اگر متوفی را از فرقه
اول یک پسر باشد لاغیر تمام مال از اوست و اگر یک دختر
باشد بشرح ایضاً لیکن باعتبار مختلف است چه دختر
چنانچه در مادر گذشت نصف مال را تسمیة میبرد یعنی
فریضة و باقی را ردّاً بنابر عدم مستحق در مرتبهٔ او اما
پسر چون فریضه ندارد تمام مال را باعتبار وراثت میبرد
و اگر هر یک از پسر یا دختر متعدد باشند تمام مال را مابین
خود بالسویه قسمت مینمایند لیکن دختر هرگاه زیاده
از واحد باشند ثلثان را تسمیة و باقی را ردّاً خواهند



برد و اگر پسر و دختر هر دو باشند از برای هر پسری دو مثل
نصیب دختری خواهد بود و اگر پسر و دختر بلاواسطه
نباشند اولاد پسر و اولاد دختر قایم مقام اینها خواهند
بود و با پدر و مادر مشارک خواهند شد و اقرب از
اولاد منع ابعد ایشان مینماید چنانچه پسر و دختر
مانع اولاد ایشان خواهند بود خواه اولاد از ایشان
باشد و خواه اولاد پسر و دختر دیگر که متوفی نشده
باشند و همچنین سایر فرق ورثه از سایر مراتب
آنکه کم واسطه تر است مانع آنکس است که واسطه اش
بیش است بشرط آنکه از یک فرقه باشند و مثل اخوه و اخوات
نسبت بهم و اجداد و جدّات ایضاً یک فرقه اند و پدر
و مادر یک فرقه لیکن قرب و بعد از برای ایشان متصور
نیست و اخوال و اعمام فرقه واحده اند و اولاد ذکوراً
و اناثاً فرقه واحده اند پس با عدم اولاد اولاد اولاد

وارث خواهند بود امّا هریك نصیب انرا که واسطه
اوست میبرد چنانچه اولاد دختر هرچند که متعدد
وذکور باشند نصیب دختر را میبرند امّا ایا ایشان
نیز للذکر ضعف الانثی تقسیم مینمایند یا ذکور واناث
بتساوی میبرند اصح واشهر اوّلست هرچند که
بنا براینکه نسبت باولاد ابن للذکر ضعف الانثی
معتبر نیست بلکه نصیب من یتقرب به را هر طایفه
میبرند چنانچه کفتیم اشبه اینست که در تقسیم
حکم اولاد نداشته باشند لیکن چون حکم لکلّ
نصیب من یتقرب به مخصوص منصوص است و
این موجب این نمیکردد که از اولاد بودن بیرون روند
پس در تقسیم حکم اولاد خواهند داشت واولاد
پسر هرچند که واحد وانثی باشد نصیب من یتقرب
به را میبرد واولاد دختر هرچند که متعدد وذکور

باشند که نصیب دختر را میکیرند وبعضی را اعتقاد
اینست که اولاد اولاد نیز حکم اولاد دارند که مال
میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم باید
لیکن خلاف اصح ومشهور است چنانچه کفتیم
وهم چنین هرکاه پایین تر روند با پدر ومادر
ارث میبرند چنانچه پدر ومادر هریك سدس میبرند
وباقی میان ایشان تقسیم میباید بخلاف مر ابن بابویه را
که او با ابوین اولاد اولاد را چیزی نمیدهد واکر با اولاد
ذکور ابوین باشند هریك از ابوین را سدس وباقی از برای
اولاد است واحدًا کان او اکثر واکر اولاد منحصر در یك
بنت یا اولاد او باشد هریك از ابوین سدس میبرند و بنت
یا اولاد او نصف وباقی اخماساً رد میشود اکر حاجب ام
نباشد والّا ارباعاً مثالش از شش یك بپدر ویك
بمادر وسه به بنت یا اولاد او داده یك باقی مانده بنا

بر عدم حاجب ان یک سهم را بر پنج که اصل انصباست
بسط میکنیم تا هر یك از ایشان از آن به نسبت انچه از فرض
برده اند کرفته باشند پس مال را از پنج بر ایشان قسمت
مینمائیم بنت را سه و پدر را یك و مادر را یك دادیم
و تصحیح آن بدستور حساب این است که چون یك بر
پنج منکسر بود پنج را در اصل مسئله که شش بود
ضرب کردیم سی شد پانزده بدختر و پنج بپدر و پنج بمادر
دادیم بیست و پنج شد باقی را بهمان نسبت تقسیم نمودیم
سه بدختر و یك بپدر و یك بمادر رد درست امد و اکر
اخوه مذکوره باشند یا انکه پدر تنها باشد یا مادر تنها
باشد رد ادبا عا خواهد شد اما انکه مادر باشد و حاجب
از شش بوجه مذکور تقسیم نمودیم یکی باقی ماند خواستیم
بر هر یك از پدر و دختر علی قدر نصیبهم من الاصل
تقسیم نمائیم و بر چهار منکسر چهار را در شش ضرب



میکنیم بیست و چهار میشود دوازده تسمیه
به بنت دادیم و چهار به پدر و چهار بمادر و دو باقی را
چهارم
بر پدر و بنت بهمان نسبت قسمت نمودیم پدر را
یك و بنت را سه دادیم و انکه پدر یا مادر تنها با بنت
باشند از شش سه به بنت و یك بپدر یا مادر دادیم
دو باقی ماند بر چهار منکسر و متوافق بمعنی اعم بالنصف
دو را در شش ضرب کردیم دوازده شد شش تسمیه
به بنت دادیم و دو بیکی از ابوین و چهار باقی را بهمان نسبت
تقسیم نمودیم و اکر با متعدد از بنت پدر و مادر هر دو
باشند فریضه با سهام مساوی خواهد بود چنانچه
بنات را ثلثان و ابوین را ثلث میدهیم و اکر واحد از
ابوین باشد بشرح مذکور ثلثان را بینات و سدس
بواحد از ابوین و سهم باقی رد میشود بر بنات و واحد
از ابوین بنحو مقرر اخماسا چنانچه از سی درست ا

که بیست به بنات و پنج بپدر یا مادر رد ادیم و پنج
باقیرا چهار ازان ایضاً بنات دادیم و یک ازان
بواحد از ابوین **مثال** فرض کنیم که متوفی را دو پسر و
سه دختر و پدر و مادر هستند از شش که مسئله
ذی فرض است یک به پدر و یکی بمادر دادیم و چهار
باقی بر هفت که مسئله اولاد یعنی عدد رؤس ایشان است
بعد از دفع یعنی کرد اینده هر پسر بمنزله دو دختر و هر جا
که من بعد مسئله بورثه مضاف شود چنانچه مسئله
اولاد با اخوه یا غیرها که گفته میشود مراد عددیست که بر
رؤس اورثه صحیح منقسم میگردد و بالجمله چون میان
چهار با هفت تباین بود هفت را در اصل که شش
بود ضرب کردیم چهل و دو شد درستا مثل چنانچه
هفت بپدر و هفت بمادر و هر پسر را هشت و هر
دختر را چهار رسید و اگر با این جماعت زوجه هم باشد

اول مخرج مشترک فریضتین که سدس و ثمن است
خواستیم چون میان شش و هشت توافق بالنصف
بود نصف احدهما را در دیگری ضرب میکنیم بیست
و چهار شد ثمن آن که سه است بزوجه دادیم و سدس
آن که چهار است بپدر و همچنین بمادر رسیده باقی
ماند بر هفت ایضاً غیر منقسم و متباین هفت را در
اصل فریضه ضرب کردیم یکصد و شصت و هشت
شد سه را در هفت ضرب نموده بیست و یک
شد بزوجه رسید و چهار را در هفت ضرب نمودیم
تا بیست و هشت شد از آن هر یک از ابوین شد
هفت را در سیزده ضرب نمودیم نود و یک شد از
برای اولاد ماند هر پسری بیست و شش و هر دختری
سیزده ❖ دیگر زوج و پدر و مادر و چهار پسر و هفت
دخترند از مخرج مشترک ربع که نصیب زوج با ولد است

وسدس که نصیب ابوین است وان دوازده است چون
میان چهار وشش توافق بالنصف است احدهما را نصف
در دیگری ضرب کردیم دوازده شد ربع ان که سه است
بزوج دادیم وسدس که دواست بپدر وسدس
بمادر پنج باقی ماند وبا مسئله اولاد که پانزده است
تداخل بالثلث یعنی عدد وقوع پنج در پانزده سه است
چنانچه گذشت پس سه را در اصل فریضه که دوازده است
ضرب میکنیم تا سی وشش حاصل میگردد حاصل
**مثال** دیگر پدر و دو پسر و یک دختر وارثند از شش
یکسهم بپدر دادیم پنج باقی با مسئله اولاد تماثل
داشت بهمان اکتفا نمودیم **مثال** دیگر پدر و مادر و
زوج وارثند مادر را از شش یکی دادیم واگر حاجب
مادر باشند واگر نه دو وسه بزوج دادیم وباقی که
ثلث یا سدس باشد برای پدر ماند **مثال** دیگر فرض

کنیم که با ابوین دو پسر و دو دختر هستند از شش دو
بابوین دادیم و چهار باولاد با مسئله ایشان که شش است را
توافق بالنصف دارد نصف مسئله ایشان را که سه
است در اصل فریضه که ایضا شش است ضرب
نمودیم هیجده شد سه بپدر وسه بمادر و هر پسری
را چهار و هر دختری را دو رسید و با ملاحظه انچه
گفتیم سایر جزئیات اسان گردد و فرق میان قریب
واقرب و قریب وبعید بانست که قریب وبعید
هر یک از یک مرتبه اند از مراتب ثلثه و قریب واقرب
هر دو از یک مرتبه اند و فرق دیگر انکه قریب با اقرب
میراث نمیبرد و فرق دیگر انکه اما با مساوی با اقرب
وباکسی که با اقرب ارث میبرد ارث میبرد بخلاف
قریب وبعید **خاتمه در حبوه است** بدانکه حبوه
در اصل بمعنی عطیه است و در اصطلاح امامیه

چو این حبوه از جمله خصوصیات مذهب امامیه است
اینست که پسر بزرگتر را ببعضی اموال از ترکه مخصوص
میکرداند چون لباس پوشش مورث و انگشترین و
شمشیر و مصحف و سایر اسلحه و اسباب زینت
مخصوص باو چون درع و کتب و سلاح و رحل و
راحله او نیز احادیث وارد شده اما مشهور اکتفا
بهمانست که مذکور شد و در آنچه مذکور شد نیز
خلاف کرده اند که آیا بجهت استحقاق میگیرد یا بعنوان
استحباب و حق اولست زیرا که دخول لام برانها
که در اخبار واقعست علامت وجوب و امارت
استحقاقست و بران پسر نیز واجبست که آنچه
از نماز و روزه که از وفت شده باشد قضا کند و
اگر یک پسر و چند دختر داشته باشد حبوه مخصوص
آن پسرست هرچند که از بنات کوچکتر باشد و اگر

چند

چند پسر از همه بزرگتر باشد و هیچیک از ایشان از دیگری
بزرگتر نباشد نیز خلافست و ابن حمزه و جمعی را عقیده
اینست که در اینصورت دیگر حبوه نخواهد بود زیرا که
اکبریت که مفاد مفهوم افعل تفضیل است متحقق نخواهد
شد چو مراد باکبر شخص اکبر است نه صنف و مشهور آنست
که میان ایشان بالسویه تقسیم خواهند نمود چه اکبر
مفهوم کلی است که تجویز صدقش بر کثیرین میتوان کرد و
ممکن است که گفته شود که هرچند که من حیث المفهوم صدقش
بر کثیرین امتناعی ندارد اما بملاحظه خصوصیتی که در آن
معتبرست انفراد ما صدقش از جمله افراد بمضاف الیه لازم است
مثلا افضل القوم کسی است که بر هر که بر تحت مفهوم قوم
داخل باشد افضل باشد هرچند افضل قطع نظر از ملاحظه
اضافه جایز الصدق بر کثیرین باشد بلی تحقیقش اینست
که چنانچه در نزد علماء عربیت مقرر است افعل تفضیل

مضاف و احتمال دارد اول که شایع و کثیر است اینست که
زیادت بر سایر ما اضیف الیه داشته باشد نه مطلقا و بنا
برین جایز است تعدد مفضل و دویم آنکه زیادت بر جمیع
ما عدا داشته باشد مطلقا و بنابرین منحصر در فرد خواهد
بود و مناط حمل بر هر یک از احتمالین قرینه خارجیه است
و هر چند که بنا بر خلاف اصل بودن جوع حمل بر چیزی که
مسقط آن باشد راجح است ولیکن قرینه بر حمل اول
در اخبار هست زیرا که چون اکبر در عبارات اخبار مضاف
بولد بدون تعریف و استغراق شده پس هر ولد را احتمال
نیز ولد بودن متحقق است و با کبریت ذات و اکبریت از ولد
خصوصا که در اکثر احادیث با بن با قطع نظر از اکبریت
اکتفا شده و بعد از سؤال از حالت تعدد و اختلاف در
کبر و صغر بحکم غالب در قرینه سؤال تخصیص با کبر یافته
فتامل کسی را بخاطر نرسد که بنا برین تحقیق افعل تفضیل

محمول با ضافی شده و از حقیقت بیرون رفته خواهد بود و
بدون ضرورت از حقیقت بیرون رفتن از تحقیق دور است
زیرا که میگوئیم که میان آنچه حمل افعل را بر آن کردیم با معنی اضافی
افعل تفضیل فرقیست چه مدار اضافی مدار بر تفضیل بر
افراد مشتمل علیه مضاف الیه و عدم تفضیل بر بعض
دیگر است بجوز با اعتبار استعمال لفظ کل در جزء و لهذا
در اقسام مجاز مرسل محسوبست و آنچه گفته شد مدار
بر عدم اشتمال مضاف الیه است بر کل اما اعتبار تفضیل
بر کل ما اشتمل علیه اللفظ شده پس فرق ظاهر است
و اگر اشیاء مذکوره هر یک متعدد باشند مثل آنکه چند
شمشیر و چند مصحف و چند قبا و امثال آن داشته باشد
پس هر را آنچه در تحت لبس مثلا حسبت اظهر و اشهر است
که همه در حبوه داخل باشند زیرا که در اخبار بلفظ جمع
و در بعض محلی بلام واقع شده که افاده عموم میکند

جمیع البسه او جوع است خواه پوشیده باشد و خواه نه
اما بجهت پوشیدن اماده نموده باشد و در بارچه کرده جهت
لباس کرفته باشد اما هنوز نه بریده و نه دوخته باشد بر دو است
و اظهر انست که در تحت ثیاب و کسوه بالفعل داخل
نیست و بالقوه اعتبار ندارد اما اگر بریده شده باشد
ظاهر انیست که در اینوقت او را ثوب کویند هر چند
خیاطت نشده باشد و چیزهائی که محتاج بخیاطت نیست
چون میان بند و عمامه بنابر اظهر در تحت ثوب و کسوه
عرفا داخلند و مدار در امثال اینمقام بر خاطر عرف است
پس مجرد اعداد انها بجهت پوشش خود داخل خواهند
بود و بالاپوش بانواعها و کفش و موزه و امثال انها
نیز داخلند و هر چند که متعدد باشند اما شمشیر و مصحف
و خاتم و درع در انها خلافست و مشهور اکتفا
بواحد از انهاست بنابر انکه در خلاف اصل وقف



باقل مسمی نص لازمست و بنابرین اختیار تعیین با
اوست هر کدام را که خواهد اختیار میتواند نمود اگر چه
بنا بر دلیل این قول باقل و ادنی اکتفا میتوان نمود و
ارجح اینست که انچه در حیز اختصاص بودن از اشیاء
مزبور در امده در رجوع داخلست اما علاقه کافی نیست
و غلاف و حلی شمشیر و نکین خاتم و جلد و لفافه
مصحف با انچه بانها زیادتی اتصال و اختصاص داشته
باشد چون بندی که خاتم بان بسته باشد هر گاه که در
کردن می بسته و امثال ان داخلست و شرایط رجوع
کرفتن چند چیز است اول انکه ابن یا اکبر سفیه نباشد
دویم انکه فاسق متظاهر بفسق نباشد سیم انکه فساد
در مذهبش نباشد هر چند که از حکم اسلام بیرون
نباشد چهارم انکه اگر نماز یا روزه از پدر فوت شده
باشد قضا کند پس اگر معلوم باشد که قضا نخواهد

کرد چنانچه خود کوید که نمیکنم و از برای او استیجار
نمائید ظاهرا از فتاوی بعض اصحاب اینست که حبوه
نمیکیرد اما در نصوص ازین شروط اثری نیست
و اکر ولد اکبر متعدد باشند عبادات فایته را تقسیم
مینمایند و هریک حصه خود را بجا میاورند و معا
در وقت مضر نیست و اکر منکسر باشد انکسر حکم
واجب کفائی دارد و به فعل هریک از ذمه دیکران
ساقط میکردد پنجم انکه بغیر از حبوه چیزی دیکر
از او مانده باشد که از مقدمات و دیون فاضل باشد
پس اکر اصلا چیزی دیکر بغیر از حبوه نداشته باشد
یا انکه ان زیادتی از دیون و مقدمات فاضل نمیاید پس
حبوه نخواهد بود اما اکر بغیر حبوه چیزی دیکر باشد
اما بقدر حبوه نیست یا هریک از انصبا بقدر حبوه
نیست ایضا از حبوه بیرون نخواهد رفت بنا بر اطلاق

احادیث اکرچه اطلاق احادیث از اشتراط ابا دارند اما اتفاق
اصحاب بر بعض انها موجب حکم در انها شده و مخالفت اصل
با نصوص متظافره مانع حکم نیست و هرکاه حکم بان نمودیم
بر عموم ان نیز باید حکم نمود تا مخصص از اخبار ظاهر شود
و بعضی را اعتقاد اینست که حبوه بعوض نصیب او از
ارث باو داده میشود و این بعید است والله اعلم بالصواب
خاتمه سنت است که هرکاه جد و جده در جائی که پدر
و مادر وارث باشند هریک از پدر و مادر سدس نصیب
خود را بپدر و مادر خود بعنوان طعمه بدهند و انکه
کفتیم قول ابن جنید و بعض دیکر است از تابعان و اما
مشهور انست که سدس اصل مال را بدهند هرکاه که
نصیب پدر و مادر از سدس بیشتر باشد و اکر نصیب یکی
بیشتر باشد دون دیکری از انکه نصیبش از سدس بیشتر
نیست طعمه از ان ساقط میکردد اما از انکه بیشتر است

ساقط نخواهد بود پس هرگاه پدر و مادر باشند و حاجب
ام نباشد بر هردو واجبست و اگر حاجب ام باشد
بر پدر تنها واجبست و اگر ابوین و بنت باشند و حاجب
نباشد ایضاً بر هردو واجبست و با دو بنت بر هیچیک
واجب نیست و با زوج و عدم حاجب بر مادر تنها
واجبست و الا بر پدر و اگر هریک از ایشان پدر
و مادر هردو باشند سدس را فیما بین ایشان بالسّویه
قسمت مینمایند و اجداد پدر و مادر را طعمه نیست
والسلام **قسم ثانی** در میراث اصحاب مرتبه ثانی که اخوه
و اجدادند و در آن چند مسئله است **مسئله اول**
هرگاه متوفی را مناسبی از مرتبه اول نباشند و یک
برادر او را باشد تمام مال از آن برادر است خواه برادر
پدری باشد و خواه مادری و خواه دو جهتین و لیکن
اگر مادری باشد سدس را تسمیة و باقی را رداً و اگر پدری

یا ذ

یا ذو جهتین باشد تمام را بقرابه میگیرد و اگر دو برادر باشند
بیک نسبت مال میان ایشان بالسویه قسمت مینمائیم
و اگر بجای برادر خواهر باشد همان حکم دارد در هر باب
لیکن اخت واحد نصف و مافوق واحد ثلثان را تسمیة
میبرند و باقی را رداً و اگر از هردو قبیل باشند قرابه ام را
اگر واحد است سدس و اگر متعدد اند ثلث و باقی را
بقرابه اب میدهیم و اگر ذکور و اناث از قبیلتین هردو
باشند قرابه اب ثلثان یا پنج سدس را که با ایشان بماند
لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَیَیْن تقسیم مینمایند و قرابه ام
اگر ذکور و اناث هردو باشند بالسویه خواهند برد و
اگر از هر سه قبیل باشند قرابه پدری محروم و قرابه
پدر و مادری با مادری بنحو مذکور قسمت خواهند نمود
**اما** اگر پدر و مادری نباشد پدری تنها قایم مقام او
خواهد بود و با قرابه ام مشارک خواهند شد و از

برای زوج و زوجه با اخوه حصراً علی ایشانست پس
اگر متوفی را دو خواهر و یک برادر پدر و مادری باشند
تمام مال میان ایشان بچهار سهم منقسم میشود
و اگر مثل اینها مادری هم باشند عددی خواستیم که
ثلث آن بسه سهم و ثلثانش بچهار سهم منقسم توانند
شد اوّل سه را در چهار ضرب کردیم دوازده شد
در سه اش ضرب کردیم سی و شش شد درست منقسم
کردید چنانچه هر یک از قرابت ام را خواه ذکر و خواه انثی
چهار رسید و هر یک از دو خواهر پدر و مادری را شش
و برادر را دوازده دادیم و درینصورت از هیچ جهه نیز
بحسب اتفاق منقسم است اخوه ام را شش بالسّویه
و اخوه ذو جهتین را دوازده ذکر مثل انثیین و
جهة اتفاق فرق میان ثلثان و ثلث است بیانش
آنکه هر چند که سابقاً مذکور شد که مخرج ثلثان همان

مخرج ثلث است امّا در اعمال اختلاف دارند مثلاً
هرگاه که عددی خواهیم که ثلثان بیک نسبتی خاص
باشد اگر ثلثان از بجای ثلث در اریم بنصف آن
عدد اکتفا میتوانیم نمود و همچنین هر عدد که یک
خمس آن بر عددی منقسم توانند شد ثلث سه خمس
آن عدد نیز همان حال خواهد داشت مثال دیگر فرض
کنیم که سه نفر اخ و دو اخت پدری بشرط عدم دو
جهتین و دو اخ و دو اخت امی و زوجه باشد در
تصحیح آن اولاً مخرج مشترک ثلث و ربع بدست آوردیم
و آن دوازده است پس ثلث از آنکه چهار است باخوه
ام دادیم و ربعش که سه است بزوجه و بر هر یک
درست آمد و باقی را که پنج است باخوه اب چون میان
پنج و هشت تباین است هشت را در دوازده
ضرب کردیم نود و شش شد ربعش که بیست و چهار است

بزوجه دادیم وثلثش که سی ودو است باخوه ام
هر یک را هشت وچهل باخوه پدری را وبرادری
را ده وخواهری را پنج **مسئله دویم** در اولاد
اخوه اگر برادر یا خواهر پدری واولاد برادر یا خواهر
مادری او پدر ومادری باهم باشند برادر یا خواهر پدری
مانع اولاد دیگر برادران میکردد هرچند که با آباء
وامهات ایشان محروم بوده اند اما در اینوقت
باعتبار اقربیت مانع اولاد اخوه میکردند واکر از
جمیع فرق اولاد ایشان باشند اولاد هر یک نصیب
متقرب بخود را میبرد واولاد اخوه با اجداد هرچند
که جد اقرب باشند ارث میکیرند واقرب اجداد
مانع ابعد اخوه نیست همچنین برعکس در اولاد در
قسمت تابع آباء وامهات اند باین معنی که اولاد
برادر پدری یا پدر مادری نصیب آن برادر را فقط

بین خود للذکر ضعف الانثی میگیرند واولاد اخوه
مادری بالسویه واولاد اخت نیز مثل اولاد اخ
میگیرند که منسوب بپدر بتفاوت وبمادر بتساوی
میگیرند وزوج وزوجه با ایشان مثل با اخوه است
**مثال** فرض کردیم که متوفی زاد وشوهر ودو برادر پدری
ودو دختر یک برادر چنانچه یک برادر را یک پسر ودو دختر است
ویکی را یک پسر وسه پسر برادر مادری ویک دختر وزوجه ذو ربع جدا است
مخرج مشترک سدس وربع طلب نمودیم دوازده بود ربع
آن که سه است بزوجه دادیم منکسر بود وسدس آن
که دو است بر چهار کلاله ام دادیم بشرح ایضا منکسر
بود وتتمه که هفت است براولاد دو برادر که مسئله
ایشان از هشت است منکسر ومیان انصبا ورؤس
بعض با بعض تداخل منجر کردید هشت را که عدد اکثر بود
در اصل مسئله ضرب کردیم نود وشش شد بیست وچهار

بدو زوجه دادیم بالسویه وشانزده بکلاله ام بالسویه
پنجاه وشش بکلاله اب پسر یکبرادر بیست وهشت
وپسر دو دختر یکبرادر دیگر ایضاً بیست وهشت پسری
وچهارده دختری هفت درست شد مسئله سیم در
میراث اجداد اگر متوفی را وارث غیر یکجد نباشد تمام
از اوست خواه پدری باشد وخواه مادری وهم چنین
جده واحده واگر هردو باشند پس اگر هردو پدرینند یعنی
پدر پدر ومادر پدر اند مال را اثلاثاً قسمت مینمایند
ذکر ضعف انثی واگر هردو مادرینند یعنی پدر ومادر مادر
مورث اند مال را بالسویه قسمت مینمایند واگر یکی پدری
ویکی مادریست پدری را ثلثان ومادری را ثلث نصیب
است خواه جد پدری وجده مادری یا برعکس باشد
وهم چنین اگر هم جد وجده پدری وهم جد وجده مادری
باشند ثلث از جد وجده مادری خواهد بود بالسویه

هیجده
وثلثان از جد وجده پدری جد ومثل جده چنانچه از
که مخرج نصف وثلث ثلث است شش بجد وجده امی
میدهیم هریکرا سه ودوازده بجد وجده پدری جد را
هشت وجده را چهار واگر زوج وزوجه با ایشان حصه
اعلی میبرند مثلا که زوج با ایشان حصه اعلی میبرند
باشد از سی وشش درست میگردد واگر زوجه باشد
هفتاد ودو که حاصل ضرب مخرج فریضه زوجین است
در هیجده که مسئله ایشانست واگر احد قرابتین واحد
باشد کم وزیادی در نصیب ایشان نخواهد بود یعنی
اگر جد مادری باشد وجده نباشد یا برعکس همان نصیب
قرابه ام که ثلث است بایشان خواهیم داد بخلاف اخوه
ام که بواحد از ایشان سدس داده میشود واگر اجداد
قریبه نباشند پدر ومادر ایشان اگر باشند بجای
ایشان خواهند بود چنانچه هریک از اجداد اربعه را

را بشند هفتصد و بیست و شش
سهم چهار از بعض ایشان اجداد
پدر منتقل

پدر و مادری و چهار دیگر اجداد مادر او خواهند بود
پس در اینصورت ثلث مال را چهار جد و جده مادر رسید هم
بالسویه و ثلثان با جداد پدر از آن نیز ثلث بجد
و جده مادری پدر و ثلثان بجد و جده پدری او
و هر یک از ثلث و ثلثان را نیز اثلاثا للذکر ضعف
الانثی بنا بر مختار و بعضی را توهم انشده که چون جد
و جده مادری پدر متقرب بام اند بنا بر این ایشانرا بالتسویه
میباید داد و جوابش اینست که هر یک از ایشان نسبت
بورث پدر رسید و مادری بودن نظر بواسطه که پدر
باشد اعتبار ندارد و بر هر تقدیر مسئله ایشان
از یکصد و هشت تصحیح میباید بیانش آنکه از سه
که مخرج ثلث است یک با جداد ام دادیم بر چهار منکسر
بود چهار را در سه ضرب کردیم دوازده شد ثلثان
آن که هشت است بر اجداد اب منکسر بود و با



مسئله ایشان که نه است تباین داشت زیرا که مخرج
ثمن است چو لازم است که نصیب ایشان ثلث و ثلثش
نیز ثلث صحیح داشته باشد نه را در اصل فریضه که
دوازده بود ضرب کردیم یکصد و هشت شد و بیانش
بنحو دیگر آنکه مسئله اجداد ام که چهار است با اجداد
اب که نه است تباین دارند احدهما را در دیگری ضرب
میکنیم سی و شش میشود پس در اصل مسئله که
سه است ضرب میکنیم یکصد و هشت میشود سی و
شش با جداد ام میدهیم هر یک را نه و هفتاد و دو
با جداد اب بیست و چهار بجد و جده مادری پدر اثلاثا
و چهل و هشت بجد و جده پدری بشرح ایضا و اگر مرتبه
دیگر بالا روند که شانزده تن شوند طریق تصحیح این است
که بیست و هفت که مسئله هشت اجداد پدر است
در هشت که مسئله اجداد مادر است ضرب نموده تا

دویست وشانزده شود پس در سه ضرب نموده تا
ششصد وچهل وهشت شود از انجا تقسیم نمائیم
واگر زوج با ایشان باشد مخرج فریضه زوج را که
در اینمرتبه دو خواهد بود بر اصل فریضه ضرب مینمائیم
تا درست شود واگر زوجه باشد چهار را که مخرج نصیب
اوست مثلاً چهار را در یکصد وهشت ضرب نمودیم
چهار صد وسی ودو شد یکصد وهشت بزوجه
دادیم وثلثش که یکصد وچهل وچهار است باجداد
ام دادیم هریکرا سی وشش یکصد وهشتاد باقیماند
باجداد اب دادیم درست شد مسئله چهارم در
میراث اخوه با اجداد بدانکه هرگاه که اخوه مورث
واجداد او هردو باشند اخوه مادری مشارک اجداد
مادری خواهند بود واخوه پدری مشارک اجداد
پدری اخ مساوی جد ارث میبرد واخت مساوی

جده چنانچه در مرتبه اولی هرگاه اخ واختی پدری و
اخ واختی مادری باشند از سی وشش درست میشود
چون حاصل ضرب جزوفق شش که مسئله اقربا
ءاب است وان سه است در چهار که مسئله اقرباء
ام است وضرب حاصل کرد دوازده است در سه که
اصل مسئله است ودر اینصورت نیز هرچند که هر
یک از اقرباء اب واقرباء ام نیز چهارند لیکن مسئله
اقرباء اب در اینصورت شش است چون مخرج
نصف ثلث است چون نصیب ایشان در اینوقت
فیمابین جدین واخوین نصف میشود وبا مسئله
اقرباء ام که در هردو حالت چهار است توافق بالنصف
دارند بخلاف سابق که مسئله اقرباء اب نه بود و
باچهار تباین داشت لهذا در حساب اختلاف بهم رسید
واگر اخ یا اخت پدری تنها یا مادری تنها باشد پس

اگر پدری باشد شریک اجداد پدری خواهد شد اگر
اخ باشد مثل جدی و اگر اخت باشد مثل جده و اگر
مادری باشد شریک اجداد امی خواهد بود و اگر متکثر
باشند نیز بدین قیاس است مثل هرگاه چهار اخ و
سه اخت پدری با اجداد اربعه باشند و اخوه امی
اصلا نباشند مسئله اقربای اب که چهار ده است چون
با دو که مسئله اجداد امیست تداخل دارند چهار ده
را در سه که اصل مسئله است ضرب میکنیم تا چهل
و دو میشود چهارده بجد و جده مادری میدهیم هر یکرا
هفت و بیست و هشت بمجموع اقربای پدری میدهیم
هر یکی از اخوه و جد را چهار و هر یک از اخوات و جده را
دو درست میگردد و طریق تصحیح مسئله با دخول زوج
یا زوجه بنحویست که مکرر بیان شده محتاج بتکرار
نیستیم مسئله پنجم در میراث اولاد اخوه و اخوات



و اجداد بعیده بدانکه بموجبی که اشاره بدان شد اقرب
از هر طایفه مانع ابعد ان طایفه دیگر که در ان مرتبه باشند
نمیگردد چنانچه اولاد اخوه با اجداد قریب و اجداد بعید
با اخوه میراث میبرند از برای هر طایفه نصیب متقرب بهر
خواهد بود یعنی در اولاد اخوه اخ متقرب بر ایشان را
در قسمت بحساب میگیرند هر چند که اولاد مذکور
متکثر باشند هر اخی مثل جدی چنانچه اشعاری بان شده
اما اجداد اقرب مانع ابعد خواهند بود و بعضی را
گمان این است که با وجود اخوه ام اجداد قریب اب مانع
اجداد بعید ام نشود و نظر ایشان بر اینست که چون
میراث بردن او در اینوقت موجب زیاده و نقصان
نصیب اجداد اب نمیگردد بلکه مساهم اخوه است و
قریب اخوه مانع بعید جد نمیگردد و این ظن قیاسیست
فاسد چنانچه ظاهر است پس هرگاه فرض کنیم که هشت

نفر از اخوه چهار پدری دو برادر و دو اخت و چهار
مادری ایضاً گک با اجداد ثمانیه باشند اخوه و اخوات
مادری با اجداد او خود ظاهر است که همه در ثلث
نصیب ایشان مساوی خواهند بود اما اخوه و اجداد
پدری پس بنا بر مختار برادر پدری مساوی جد پدری
پدر و اخت پدری مساوی همان جده ارث خواهند
گرفت چنانچه مسئله ایشان ایضاً بنا بر مختار که ثلثان
نصیب اقرباء اب را بر مجموع تقسیم تا نقص بر جمیع
اجداد وارد باشد نه آنکه نقص بر جد و جده که حکم
بتساوی سهام اخوه با سهام ایشان نشد مخصوص
کرد پس بنا بر مختار پانصد و چهار که حاصل ضرب
بیست و یک مسئله اقرباء اب در هشت مسئله اقرباء
ام است و حاصل در سه که اصل مسئله است در
میگردد تفصیل آن آنکه ثلث پانصد و چهار که

یکصد و

یکصد و شصت و هشت است با قرباء ام دادیم
هر یکرا بیست و یک سیم و ثلثان با ب که سیصد و سی و
شش است بر اقرباء اب قسمت نمودیم چنانچه جده
امی پدر را شانزده و جد امیش را سی و دو و هر یک
از اخوات ثلثه را نیز سی و دو دادیم و هر یک از اخوه
و جد پدری پدر را شصت و چهار رسید و بنا
بر توهم بعضی که اخوه در ثلثان ثلثان که نصیب جد
و جده پدری پدر است شریک میکردند و ثلث ثلثان که
نصیب جد و جده مادری پدر است از برای ایشان خاص
میماند مسئله ایشان از یکهزار و نهصد و چهار و چهار
خواهد بود چون عددی میخواستیم که ثلثش بر هشت
و ثلثانش بر سه و ثلث ثلثانش ایضاً بر سه و ثلثانش
بر نه تقسیم یابد پس اولا نه را در سه ضرب نمودیم تا
بیست و هفت شد پس حاصل را در سه ایضاً ضرب

نمودیم تا هشتاد و یک شد پس در هشت ضرب
نمودیم تا ششصد و چهل و هشت شد پس در سه
که اصل مسئله است ضرب نمودیم تا یکهزار و نهصد و
چهل و چهار شد پس ثلث از آنکه ششصد و چهل و
هشت است با قربای ام دادیم هر یک را هشتاد و یک
و از ثلثان که یکهزار و دویست و نود و شش است
ثلثش که چهارصد و سی و دو است بجد و جده مادری
دادیم دویست و هشتاد و هشت بجد و یکصد و
چهل و چهار بجده و ثلثان ثلثان اصل را که هشتصد و
شصت و چهار است باخ و جد و جده پدری دادیم
هر یک از دو اخت و جده را نود و شش دادیم و
هر یک از دو اخ و جد را یکصد و نود و دو دادیم درست
شد اما حق همان مذهب مختار است در هر دو موضع
اما آنکه اخ و اخت مثل جد و جده پدری بدل ارث

میکیرند

میکیرند پس بواسطه آنکه در اخبار نصیب جد را مثل
اخ و جده را مثل اخت فرموده اند نه بر عکس چنانچه
مظنون صاحب مذهب خلاف مختار است پس هرگاه
که باین مذهب قایل بشویم لازم میاید که جد و جده پدری
بدر را که بالاتفاق ضعف جد و جده مادری بدر میگیرند
و مثل اخ و اخت نیز خواهند گرفت و در این هنگام
زیادتی مشبه بر مشبه به لازم میاید وایضا بنا
بر آنکه هر یک نصیب من یتقرب به را میبرد مناسب
اینست که نصیب مجموع جد و جده پدری بقدر مساوی
نصیب یک اخ بوده باشد و همچنین نصیب جد و جده
مادری مساوی نصیب یک اخ بوده باشد اگر جد
و جده قریب [illegible]دند چنین بود پس الحاق نیز اجداد
همان نصیب من یتقرب به را باید که بگیرند ولیکن
چون مشهور ما بین اصحاب باعتبار اطلاق اسم جد

بر بعید نیز اینست که هر یك از اجداد با اخوه و اخوات فی

نفسه شریك باشند لاجرم ترك اصل نموده ایم لیکن تو

بانچه اشبه باصل است لازمست فتامل و وجه ثانی نیز

از تامل و فهم دلیل مذکور که عبارت از ملاحظه حال

اجداد بنسبت به من یتقرب است معلوم میکردد

فتبصر بعلم انشاء الله تعالی و دیگر ایضاً خلافست که

هرکاه که اخت واحده پدری یا جدّه واحده مادری باشند

وارث شش که مخرج مشترك نصف و ثلثست ده و بجده

وسه باخت دادیم یکسهم دیکر باقیمانده ایا رد بر مجموع

جدّه و اخت اخماساً میشود یا انکه باخت داده میشود

و برای جدّه ردی نیست و حق عدم ردّ است چو اطلاق

نصوص باختصاص ایشان بثلث لاغیر مقتضی زاید

نیست و تشبیه ایشان در فریضه باخوه مستلزم

تشبیه ایشان در رد نیست و همچنین اشکال وارد

در اینکه

در اینکه اکر قرابت ام یك اخ یا یك اخت باشد و ابنه اب

جدّه واحده باشد که ثلثش را باخ یا اخت میدهیم

و باقی را بجده واحده یا انکه جدّه را بقیاس اخت نصف

میدهیم و باقی را رد میکنیم اخماساً و در اینمقام نیز حق

اولست زیرا که مسئله رد خلاف اصلست و محتاج است

بنص و اثبات مسایل شرعیه بقیاس و استحسان

خلاف طریقه مرضیه اهل ایمانست بلکه انچه از مضامین

اخبار مستفاد میکردد توقف بان لازم و تجاوز از ان

بتوهمات مضله جایز نیست و بنحوی که مذکور شد

اولاد اخوه با اجداد قریب و بعید مشارکت کنند و هر یك

نصیب من یتقرب به را میبرد چنانچه پسر اخت با اجداد

حکم اخت دارد و دختر اخ حکم اخ دارد و اکر جماعتی

بنی اخوه از یك اخ یا یك اخت باشند میراث همان اخ

یا اخت را میبرند پس اکر ان اخ یا اخت پدر و مادری یا

پدری باشد در میان اولاد هر یك للذکر ضعف الانثی
قسمت میشود واگر مادری باشد میان اولاد او
ذکر وانثی سواء قسمت میشود **واگر** بنی اخوة با
اجداد بعید باشند هر یك از اجداد در حساب بمنزله
برادری خواهد بود واولاد آن برادر هر چند که
باشند نصیب آن برادر را خواهند گرفت وهمچنین
جده واخت خواه پدری باشند وخواه مادری بنحوی
که مذکور گردید ومثالی شامل ایراد کنیم تا معین
بر استخراج سایر جزئیات باشد **فرض** کنیم که متوفی
را هشت اجداد مزبور وده بنی اخوة امی چهار پسر هر
دو پسر از یك اخت وشش دختر از سه برادر هر دو
از ایشان از یکی ودوازده بنی اخوة ابی از سه برادر
وچهار اخت یك پسر ودو دختر از یك برادر واز
دیگری دو پسر ویك دختر ویك دختر از دیگری ویك پسر

دو دختری

ودختری از یك اخت ودو دختر از اخت دیگر واز
دو اخت دیگر هر یك دختری وزوجه واحده هست
پس اولا مخرج مشترك ربع وثلث خواستیم دوازده
بود سه بزوجه وچهار باقربای ام دادیم بر ایشان
منکسر وبا هیجده که مسئله ایشانست توافق بالنصف
داشت پس بجزء وفقش که همان نه است بر گردانیم
پس نظر کردیم بمسئله اخوة واجداد اب اولا مسئله
اجداد اربعه واخوة سبعه را خواستیم بنابر مختار
که تشریك اخوة وایراد نقص بر جمیع اجداد اربعه است
از بیست ونه درست آمد هر یك از اخوة وجد پدری
پدر را چهار دادیم وهر یك از جده پدری پدر وجد
مادری پدر واخوات اربعه را دو دادیم وجده مادری
پدر را یك **وازالجمله** نصیب اخ بر اولادش که یك
پسر ودو دختر است درست است با تماثل ونصیب

برادر دیگر با مسئله اولادش که دو پسر و یک دختر است
منکسر است بالتباین ونصیب اخت دیگر نیز بر وارثش
که یک دختر است صحیح است ونصیب اخوات بر یکی
که یک پسری ودختری دارد منکسر بالتباین چو مسئله
او سه است وبر باقی دیگر درست بود پس پنج را
در سه ضرب نمودیم وپانزده را در اصل مسئله
که بیست ونه است تا چهار صد وسی وپنج شد
پس نصیب ایشانرا که پنج است از دوازده با مسئله
ایشان توافق بمعنی اعم یعنی تداخل داشت پس مسئله
ایشانرا بجزء وفق یعنی بخمس آن که هشتاد وهفت
است برگردانیدیم ونظر کردیم میان نه با آن توافق
بالثلث بود ثلث احدهما مثلا سه را در هشتاد وهفت
ضرب نمودیم دویست وشصت ویک شد در
اصل مسئله اش که دوازده است ضرب کردیم



سه هزار ویکصد وسی ودو وشد هفتصد وهشتاد
سه ازان بر وجه دادیم ویکهزار وچهل وچهار
با جداد واخوام هر یک از اجداد اربعه را یکصد
وشانزده دادیم وهر یک از اولاد اخوم را پنجاه
وهشت دادیم درست آمد ویکهزار وسیصد
وپنج باقرباء اب دادیم جده مادری پدر را چهل وپنج
وهر یک از اخوات وجد مادری پدر وجده پدری
پدر را نود وهر یک از اخوم وجد پدری پدر را یک
صد وهشتاد دادیم درست آمد وبنا بر عدم تشریک
اخوم با جد وجده مادری پدر گوئیم که عددی خواستیم
که ثلثش برهیجده که اقرباء امند وثلث ثلثانش
بر سه وثلثان ثلثانش بر هفتصد وهشتاد که
مسئله اخوم وجد وجده پدری پدر است درست
آید پس چون میان سه وهفتصد وهشتاد تداخل

بود بزيادتى نصف اسعد بازاء ثلث بران اكتفا
كرديم يكهزار ويكصد وهفتاد شد چون بامسئله
ام ايضًا اكتفا نموده ودر دوازده كه اصل مسئله
بود ضرب نموديم چهارده هزار وچهل شد ازينجا
درست است چنانچه زوجه را سه هزار وپانصد
وده واقرباء ام را چهار هزار وششصد وهشتاد
داديم هريك از اولاد اخوه ذكوراكان او اناثًا پنجاه
وشش داديم وهريك از اجداد را يكصد ودوازده
داديم وپنجهزار وهشتصد وپنجاه بقرابات اب
داديم يكهزار ونهصد وپنجاه بجد وجده مادرى
پدر ديكهزار وسيصد به جد وششصد وپنجاه
بجده وسه هزار ونهصد باولاد اخوه وجد و
جده پدرى پدر داديم هريك از جده واخوات را
سيصد وهريك از جد واخوه را ششصد رسيد

درست

درست شد ديگر بايد دانست كه بعضى را در تقسيم
تركه باجداد ثمانيه اعتقاد اينست كه اولا ثلث مال را باجداد
اربعه ام ميدهد پس ثلث ثلث را بجد وجده مادرى
مادر ميدهد بالسويه وثلثان ثلث را بجد وجده پدرى
مادر ايضًا بالسويه وثلثان ديگر را ثلثش را بجد وجده
مادرى پدر ميدهد ايضًا بالسويه وثلثان از ان بجد
وجده پدرى پدر ميدهد اثلاثًا وازجمله متقدمين
معين الدين مصرى را اعتقاد اينست ونظرش باينست
كه چون جد وجده پدرى مادر از جانب پدر مادر مورث
اند پس باعتبار ان پدر ميبايد كه دو مثل جد وجده بيرند
كه از جانب مادر مادر بنا بر انكه چون هر فرقه را نصيب
من يتقرب به است پس فرض وفات مادر را ملاحظه
مينمايد كه درين هنگام بين الجدين وجدتين بدين نحو
تقسيم ميبايد ليكن بنابرين اعتبار مناسب اينست كه

ثلثان ثلث میان جد و جده پدری مادر ایضا اثلاثا
تقسیم شود و وجه تسویه را چنین خیال نموده
که چون نسبت بتوفی از او با آباء امند پس مناسب تسویه
است اما این با تفصیل سابق سازش ندارد و هم چنین
در تسویه ثلث ثلثان فیما بین جدتین مادری پدر
همین حرف هست و بعضی دیگر همه جا اثلاثا تقسیم
مینمایند سوای ثلث ثلث را فیما بین جد و جده امی
ام و مناسب در اعتبار و لکل نصیبهن یتقرب به
و باعتبار موروث بودن من یتقرب به اینست که
اولا میان اجداد اب و اجداد ام اثلاثا قسمت شود
پس هر یک از قسمین میان پدری از انها اثلاثا و ما
مادری انها بتساوی قسمت شود چنانچه اگر فرضا
پدر و مادر موروث هر یک بعد از او وفات میافتد اند
و مناسخه میشدند بهمان نحو میان اجداد هر یک

تقسیم میشده و لیکن قایل باین قول معلوم نیست
و مشهور اینست که اولا تفصیل یافته و از نصوص
چیزی که نص بر یکی ازین تفاصیل باشد یافت نشده
بنابرین هر یک بموجب رای خود هر قول را که سازش
ان با اطلاق احادیث بیشتر دیده اختیار نموده و احوط
در امثال اینمقام بنابر مصالحه است و الله تعالی و رسوله
اعلم **خاتمه** و در ان چند مسئله است **مسئله اول**
**بدانکه** گاه اتفاق میافتد که در شخصی چندین جهت
وراثت جمع میشود چنانچه ابن ابن اخ که ابن بنت
اخت یا ابن بنت اخ هم باشند پس هر گاه وراثت بمرتبه
او برسد واحد من بور از هر دو جهت ارث میگیرد
چنانچه فرض کنیم که برادر زاده را با همشیره زاده اش
عقد نمایند و پسری از ایشان بهم رسد و ورثه منحصر
در هم مرتبه ان پسر باشد پس فرض کنیم که ابن ابن اخ

دیگر نیز هست واخ واخت جدّ وجدّه ابن مذکور هم
دو پدر هستند واند یکی نیز پدر نیست پس جمیع خواهد
نمود هم نصیب اخ را وهم نصیب اخت را پس از پنج
سه باو ودو بابن اخ دیگر میدهیم واگر ابن ابن
اخ وابن بنت اخ هردو باشند از شش چهار گرفته
دو بابن اخ دیگر میدهند واگر از یکجهت متقرب
باب واز جهت دیگر متقرب بام باشند اگر از هر جهت دیگری
هم باشد او نیز شریک با او در سهم آن جهت خواهد بود
والّا سهم الجهت مخصوص او خواهد بود واگر یکجهت
حاجب دیگری باشد از همان یکجهت ارث میبرد ودر ردّ
نیز همان حکم ارث دارد مثلاً فرض کنیم که ابن مزبور
ابن ابن اخت پدری یا پدر مادری است وابن بنت
اخ مادری نیست واز جهت ام مشارکی دارد دو له
جهت اب پس ما لوا از شش بنا گذاشته وبقرابه

ام دادیم یکسهم بابن مزبور ویکسهم بابن امّی دیگر و نصیب سه
اخت واحده پدری را ایضاً باو دادیم ویکسهم باقی را
ردا اخماساً نمودیم چنانچه ظاهر است واگر ابن ابن اخ پدری
وابن بنت اخ پدر مادری باشد از همانجهت ثانی میراث
میگیرد دون اول **مسئله دویم** هرگاه ابن اخ امی وابن اخت
ابی وامی باشند از شش یک که سدس است بابن اخ و سه
که نصف است بابن اخت دادیم ودو باقی را ارباعاً ردّ نمودیم
**امّا** اگر بجای ابن اخت ابی وامی فقط ابی باشد در ردّ بعضی
توقف نموده اند واصح ردّ است **مسئله سیم** در مرتبه
اجداد ثمانیه ممکن است که هر یک از جدّ وجدّه هم پدری
وهم مادری باشد مثلاً هرگاه ابن بنت زید بنت ابن او را
تزویج نماید یا ابن ابن او بنت ابن او را یا بنت بنت او را پس
فرزندی حاصل شود زید نسبت بان فرزند هم جدّ امّی پدری است
وهم جدّ ابی مادر بنابر فرض اول وهم جدّ پدری پدر وهم

جدّ پدری مادر اوست حاصل که از نسبت چهار جدّ که
در آن مرتبه هستند دو از آن در یک کس متحقق می
تواند شد وهم چنین جدّه و در اینوقت بعضی را توهم
شده که جد ذو جهتین که هم جد پدر و هم جدّ مادر
باشد مانع جدّ پدر تنها است و اینتوهم ضعیف و
دلیلش که تشبیه باخ است سخیف است زیرا که انچه
از تشبیه در اخبار وارد است اینست که جدّ را مثل
اخ وجدّه را مثل اخت بدهند و این برای تحدید نصیب
اوست نه اتحاد در جمیع احکام چو تشبیه شیء بشیء مستلزم
ثبوت تساوی در جمیع احکام ومن جمیع الوجوه نیست
خصوصا که وجه شبه منصوص علیه بفحوی خبر باشد
چنانکه گذشت و اگر تساوی لازم میبود لازم میآمد
که اجداد نیز حاجب ام توانند شد چنانچه اخوه اند و جدّه
یا جدّ مادری تنها نیز سدس بگیرد چنانچه اخ با اخت

امی تنها سدس میگیرد و انکه اجداد بعیده نیز مانند بنی
اخوه با بنی اخوه نصیب من یتقرب به را ببرد تا انکه جدّ
پدری پدر و مادری پدر هر دو نصیب جدّ پدری
متوفی را بگیرند نه انکه در مقاسمه با بنی اخوه هر یک
از ایشان مثل یکی از اخوه باشد و غیر ذلک از اختلافات
که فیما بین این دو فرقه هست چون صاحب فریضه
نبودن ورد نداشتن و امثال اینها و دیگر انکه اطلاق
اسم پدر و مادری و پدری تنها بر اجداد بتکلیف است
چو جد پدری تنها بر پدر و پدر پدر صادق نیست و جدی
که مانع او تواند شد باید که هم پدر پدر و هم پدر پدر مادر
یا پدر مادر مادر باشد و بهر حال که میباید که جامع همان
نسبت که در پدری هست بعینه با نسبت دیگر باشد
واین حال در جدّ محال است چنانچه بتامل ظاهر است زیرا
که پدر پدر پدر با هر که فرض شود دو کس نمیتواند بود

پس ظن مزبور ناشی از نقصان فهم خواهد بود **قسم سیم**
در میراث اصحاب مرتبهٔ سیم که ان اعمام واخوالند واین
هر دو فرقه از یکجهت میراث میبرند که ان اخوت است
با آباء متوفی یا اجداد او ودران چند مطلب است
**مطلب اول** درمیراث اعمام هرگاه متوفی را از اصحاب
نسبی مرتبهٔ اول ودویم وارثی نباشد پس وارث او
درانوقت اعمام یا اخوال متوفی واولاد ایشان وهرچند
که پائین رود واعمام اخوال آباء او وهرچند بالا رود
بنحو مذکور خواهند بود پس اگر عم واحدی داشته باشد
تمام مال از او خواهد بود خواه پدری باشد وخواه مادری
وخواه ذوجهتین باشد لیکن مادری را سدس تسمیة وباقی
رد خواهد بود وپدری تمام مالرا باستحقاق میگیرد
واگر هر سه قبیل باشند عم پدری محروم وعم مادری
سدس اگر واحد باشند وثلث اگر متعدد باشند

میگیرند وعم ذوجهتین تتمه را خواهد گرفت واگر
عم ذوجهتین نباشد عم پدری درمقام سهمت با عم مادری
بجای او خواهد بود واگر هر یک از فرق متعدد باشند
پس اگر متقرب باشند بالسویه تقسیم مینمایند خواه
ذکور وخواه اناث وخواه مختلف باشند واگر متقرب
باب یا متقرب بابوین اند ذکور فقط بالسویه واناث
فقط نیز بالسویه تقسیم مینمایند اما ذکور با اناث
للذکر ضعف الانثی قسمت مینمایند وزوج وزوجه
با ایشان نصیب اعلی خود خواهند گرفت **مثال** فرض
کنیم که متوفی را زوجه ودو عم پدرمادری ویکعمه
ایضا وعم وعمه مادری ومثل ان پدری باشند فریضه
ابجر ده منکسر پس از مخرج مشترک ثلث وربع که دوازده
است سه بزوجه وچهار بقرابه ام وپنج بقرابه اب
دادیم برهمه درست امد واگر عم مادری با عمه پدری

باشند عم مادری را سدس و باقی برای عم پدری خواهد
بود و در اینصورت ردی نیست زیرا که عمه پدری
مادری یا پدری را فریضه نیست مثل آنکه در اخت
میبود تا زاید بر فریضه رد بشود بلکه عمه باستحقاق
وارث میگردد **مطلب دویم** میراث اخوال خال واحد
تمام مال از اوست خواه برادر مادری مادر مورث باشد
یا پدر مادری یا پدری و اگر دو خال متساوی النسبة
باشند بالسویة خواهند برد و همچنین خاله و اگر
مختلف النسبه باشند پس اگر پدر مادری یا پدری
باشد پدری محروم خواهد بود و اگر با مادری باشد
سدس از مادری و باقی از او خواهد بود و اگر پدری
با مادری باشد پدری بجای پدر مادری است تا باقی
از سدس بگیرد و اگر مادری با پدری متعدد باشند
مادری را ثلث و باقی از برای پدری است و ذکور و اناث



مادری و پدری هر دو بتساوی میراث میبرند و در باقی
احکام بعینه همان تفصیل است که در اعمام مذکور گردید
اما اگر با خال یا خاله مادری و اخوال پدری زوج یا زوجه
هم باشند هر یک از زوجین نصیب اعلی خود را خواهند
گرفت و خال یا خاله مادری سدس باقی را بنا بر نقل علامه
در تحریر و در قواعد از بعض اصحاب و صاحب دروس
در اینجا چنانچه با عدم زوج و زوجه سدس اصل را
میگرفت و اگر متعدد باشند ثلث باقی را با عدم زوجین
اما این قول خلاف مشهور است و حق اینست که سدس
ثلث با وحدت و ثلث ثلث با تعدد میگیرند و باقی از
برای اخوال یا خالات پدری خواهد بود هر چند که
واحد و انثی باشد و بعید نیست که خال یا خاله اقلی
را سدس اصل بدهیم و باقی از برای خال یا خاله پدری
باشد **مثل** فرض کنیم که متوفی را از وجه و خال مادری

وخاله پدری باشد بنا بر اوّل از بیست وچهار شش
بزوجه وسه بخال امّی ویازده بخاله پدری وبنا
بر مشهور از سی وشش نه بزوجه ودو که سدس
ثلث است بخال امّی وبیست وپنج بخاله پدری میدهیم
وبنا بر ثالث از سی وشش ایضا شش بخال امّی ونه
بزوجه وبیست ویک بخاله پدری میدهیم وفرق
قول اوّل وثالث مخفی نیست چو با عدم زوجه سدس
اصل را میگرفت پس با وجود او نیز مناسب نیست که
سدس اصل یا سدس آنچه برای اخوال میماند بگیرد وسدس
ثلث گرفتن با وجود اعمام وعمات است وهرگاه نباشند در
میان اخوال همگی کل بقدر نصیبه باید منقسم گردد
چنانچه در صورت عدم زوج یا زوجه میشد چو
اگر سدس یا ثلث یا فریضه اخوال امّی میدانیم پس باید
که آن اصل وضع شود واگر نصیب او از نصیب



اخوال مطلقا میدانیم باید که از ما بقی وضع شود ولکن
چون مشهور میان اصحاب ثلث یا سدس ثلث است
لهذا قول بان لازم است **مطلب سیّم** در میراث اعمام و
اخوال با یکدیگر پس اگر عم ویک خال باشد ثلث از خال
وباقی از عم است خواه هریک از ایشان پدری باشند یا
مادری یا پدر ومادری یا مختلف وپدر ومادری عم مانع
پدری خال نیست وهمچنین بر عکس پس پدری آن
اخوال ذکورا کان او اناثا یا پدر ومادری از اعمام ایضا ذکورا او
اناثا ثلث میگیرد وهمچنین امّی از هریک از فرق دیگر
پس خال واحد مادری با عم واحد پدری ثلث را میگیرد
وباقی از برای عم خواهد بود وخال مزبور سدس ثلث را
تسمیة وباقی را ردّا میگیرد وهمچنین اگر منعکس باشد
که عم مادری سدس ثلثان را تسمیة وباقی را ردّا میگیرد
وهمچنین اگر منعکس باشد که عم مادری سدس ثلثان

را تسمیه وباقیرا ددلخواهر کرفت واکر از هر قبیل متعدد
یا مختلف در ذکورة وانوثة باشند پس هر فرقه در
نصیب خود حکم فرقه واحده با اصل مال دارد یعنی عم
مادری سدس ثلثان را میکیرد واکر متعدد باشند
ثلث ان را میکیرند وباقی برای عم یا اعمام پدر ومادریست
وباعمام پدر ومادری برای پدریست خواه واحد باشند
وخواه متعدد ودر متقرب باب للذکر ضعف الانثیین
دون من یتقرب بالام اما اکر اخوال نیز با تعدد وتفرق
باشند ثلث ثلث باخوال مادری وثلثان ثلث باخوال
مادری پدری وثلثان ثلث باخوال پدری ذکور واناث
بالسویه از هرده وفرقه خواهند بود وبا وحده خال یا خاله
مادری سدس ثلثان خواهد بود چنانچه دانسته شد
وباقی برای خاله پدریست وثلثان باقی برای اعمام
وعماتست مثلا فرض کنیم که متوفیرا خال وخاله

نحو مذکوره

مادری

مادری ودو خال ودو خاله پدر ومادری یا پدری با عم
پدر ومادری وعمه مادری وعم وعمه پدری باشد پس
ثلث مالرا که نصیب اخوال وخالاتست بایشان باید
که مصحح کردانیم چنانچه هر یک از ثلث وثلثین ان ثلث
نصف صحیح داشته باشد پس مخرج نصف که دو است
در مخرج ثلث که سه است ضرب نمودیم شش شد پس
در اصل مسئله که سه است ضرب نمودیم هیجده شد
ثلث ان بخؤله دادیم وان شش بود ثلث شش را
که دو است بخال وخاله مادری هریک رایک سهم رسید
وثلثان ان که چهار است بخال وخاله پدری هریک
دو سهم ودوازده که ثلثانست بعمومه دادیم سدس
ان که دو است بعمه وعم مادری وپنج سدس دیکر که ده است
بعم وعمه پدری وچون میان ایشان اثلاثا منقسم
نمیشد سه که مخرج ثلث است در هیجده ضرب نمودیم

درست شد چنانچه ظاهر است **مثال دیگر** فرض کنیم که
متوفی از وجه نیز باشد مخرج مشترک ثلث و ربع
که دوازده است گرفتیم ربع آن که سه است بزوجه
دادیم و ثلثان آن که چهار است بخؤله و بر ایشان منکسر
بود و با مسئله ایشان که شش است توافق بالنصف
داشت شش را سه گرفتیم پس پنج باقی را بعمومه دادیم
و با مسئله ایشان که هیجده است تباین داشت
پس هیجده را بحال خود گذاشتیم پس نظر کردیم میان
عدد رؤس خؤله با عمومه که سه و هیجده است
تداخل بود اکتفا بهیجده نموده در اصل مسئله اش
که دوازده است ضرب کردیم دویست و شانزده شد
ربع آن پنجاه و چهار است بزوجه دادیم و ثلثان
هفتاد و دو است بخؤله هریک از خال و خاله امی را
دوازده و هریک از خال و خاله پدری را بیست و چهار

رسید

رسید و نود که باقی ماند بعمومه دادیم عمه مادری را پانزده و عم
و عمه پدری را هفتاد و پنج عم را پنجاه و عمه را بیست و پنج در
امل **مطلب چهارم** در میراث اولاد خؤله و عمومه بدانکه
بموجب قاعده مقرره مادام که از فرقه از ورثه اولی باشد
احدی از اباعد را میراث نیست و هرچند که اگر اقرب
ذو جهة واحده و ابعد ذو جهتین باشد چنانچه در اولاد
و اولاد ایشان و در اخوه و اولاد ایشان و اجداد گفته
شد و این قاعده در جمیع مراتب مطرد است سوای در مسئله
واحده که از خصوصیات فرقه حقه است و آن اینست
که پسر عم پدر و مادری مورث مانع عم پدری اوست و این
حکم ازین مسئله بتجاوز نمیکند پس اگر بجای عم خال
پدری و بجای پسر عم پسر خال پدر و مادری باشد اینجا
نخواهد داشت بلکه بر همان حکم کلی باقی خواهد بود
و همچنین پسر خاله و خاله و پسر عمه و عمه و پسر عم با اینها

و با عم مادری تنها و غیر ذلك از مسائل که غیر این مسئله مخصوص
باشند امّا اگر عم یا پسر عم متعدد باشند مثلاً یک پسر عم
کلالۀ ابی با دو عم یا سه عم باشند یا دو پسر عم یا سه پسر عم
با یک عم باشند یا هر دو متعدد باشند پس اقوی اینست که
منع بحال خود است زیرا که تعدد سلب اطلاق اسم از
ایشان نمیکند پس بحکم خود باقی خواهند بود چو معنی عم
پسر عم و عم کلیند و بر واحد و متعدد هم صادق‌اند امّا اگر
با پسر عم و عم کلالۀ ابی خال یا خاله هم باشد اقوی اینست که
پسر عم با خال شریك خواهند بود و عم محروم است با احتمال
اختصاص خال بمال زیرا که هرگاه با عدم عم خال مانع ابن
عم باشد بنا بر مختار اکثر و بعض از نصوص که دلالت دارند
باینکه ابن عم با خال یا خاله میراث نمیبرد لیکن وجود عم
موجب منع خال از کل مال است هرچند که عم خود محروم
باشد و احتمال دیگر که عم با خال باشد بنا بر آنکه اصل

این است و در خلاف اصل و وقوف بموضع اجماع و نص
لازم است بسیار ضعیف است چو اینموضع از محل
اجماع و نص بیرون نیست چو صادق است که ابن عم پدری مادری
با عم هستند و وجود و عدم خال در آن معتبر نیست و اصل
عدم تفاوت در وجود و عدم اوست و احتمال دیگر ایض
که پسر عم بمال اختصاص یابد در کمال بعد است هرچند که خبر
نیز بدیهی فقط چون منع پسر عم خال را خلاف اصل و نقل اجماع است
و آنچه در احتمال دوم گفته میشد در اینموضع محقق است
و هم چنین اگر با ایشان زوجه یا زوج باشد اصح حرمان
عم است چنانچه مسطور نیست و امّا اگر با پسر عم مزبور مانع
عمه کلالۀ ابی نیز هست اشکال است چو اولویت یا تساوی
عم ظاهر با عمه مرجح منع و لزوم توقف در خلاف اصل بموضع
یقینی موجب عدم منع است و امّا احفاد عم پدر مادری
مانع عم مذکور نمیتوانند شد و اما مانع پسر عم میتوانند شد

اقوی عدم منع است بلکه آنچه از مفهوم عم و پسر عم بیرون نیست
بر اصل حکم خود باقی خواهند بود پس احفاد عم هر چند
ذو جهتین باشند با پسر عم پدری میراث نخواهند برد بلی
اگر در قرب مساوی باشند بطریق اولی منع خواهند
نمود و اختصاص بایشان نیز ندارد بلکه پسر عمهٔ پدر و مادری
نیز مانع پسر عم پدری نیست اما ذو جهتین از یک صنف
مانع پدری صنف دیگر نمیتواند شد یعنی عم پدر و مادری
مانع خال پدری فقط نمیتواند شد و هم چنین بر عکس
بلکه اگر در آن صنف ذو قرابتین نباشد پدری تنها
قایم مقام اوست و با صنف دیگر مقاسم خواهد شد و
هم چنین در اولاد ایشان مثلاً پسر خال پدری با پسر عم
پدر و مادری میراث میبرد اما با پسر خال دیگر پدر و مادری
میراث نمیبرد و عم با عمه و خال با خاله و اولاد ایشان
با یکدیگر تفاوتی ندارد یعنی چنانچه پسر عم پدر و مادری



مانع پسر عم پدری و پسر خال پدر و مادری مانع پسر خال پدری نیست
بشرح ایضاً پسر عمه پدر و مادری نیز مانع پسر عم پدری خواهد
بود و پسر خاله پدر و مادری نیز مانع پسر خال پدری میتواند
شد و هم چنین بر عکس و زوج و زوجه با ایشان نصیب
اعلی خود را میگیرند و اولاد هر فرقه نصیب آن فرقه را
و هر فرقه که ایشان بتساوی میگرفتند چون خؤله مطلقا
و عمومه مادری اولاد ایشان نیز بتساوی میگیرند و فرقه
که باختلاف میگیرند چون عمومه پدری یا پدر و مادری اولاد
ایشان نیز باختلاف میگیرند مثلا فرض کنیم متوفی را یک پسر عم
است تمام مال از اوست خواه پدری باشد و خواه مادری
و خواه پدر و مادری که با وحدت و عدم مساوی یا اقرب
از و تمام مال را میبرد و هم چنین اگر عم پدری هم باشد با پسر
عم پدر و مادری چنانچه گفته شد و پسر خال و پسر عمه
و پسر خاله نیز همین حکم خواهند داشت و تفاوت باعتبار

تسمیه و قرابتست لا غیر و اگر دو پسر عم از یک عم باشند
ایضاً تمام مال را بالسویه میبرند و هم چنین پسر عمه و
خال و خاله و اگر متعدد باشند و هر یکی از یکیم در
اقتسام حکم آباء خود دارند چنانچه دو پسر اگر از یکعم
باشند و یکدختر از عم دیگر از چهار دو بدختر و دو بدو
پسر عم دیگر میدهیم و اگر دو پسر مثلاً از عمه باشند و
دختر از عمی از هیجده دوازده بدختر و شش بدو پسر
عمه میدهیم هر یکرا سه و این مسئله از شش نیز درست
که چهار بدختر و دو بدو پسر عمه میدهیم و در جمیع
آنچه گفتیم اولاد خؤله با ایشان تفاوتی ندارد سوای
آنکه نصیب خال و خاله چون تفاوت ندارد لهذا اولاد
خاله و اولاد خال بتساوی مال را میگیرند و هر فرقه نصیب
خود را ذکر و انثی ایضاً بتساوی قسمت مینمایند و اولاد
عمومه امی نیز مثل اولاد خؤله مطلقا خواهند بود و اگر



دو پسر و یکدختر از عمی پدر و مادری و مثل آن از پدری
و مثلش از مادری باشند اولاد پدری فقط محروم و
سدس مال از مادریست بر سه سهم منقسم و باقی
از پدر و مادری بر پنج سهم منقسم پس شش را در اصل
مسئله که سه است ضرب میکنیم هیجده میشود
سه بقرابت امی دادیم هر یک را یک و پانزده بقرابت پدر و
مادری پسر برا شش و دختر را سه و اگر فرض کنیم که در
بنمثال عم پدری باشد احتمال حرمان اولاد مطلقا و اختصاص
عم بمال بالتعدد و احتمال حرمان اولاد عم مادری و اختصاص اولاد
عم پدر و مادری باقرب و احتمال اقتسام بنحو مذکور و حرمان
عم پدری هر سه هست و اگر فرض کنیم یکپسر و دو دختر
از یکعمه پدری و دو پسر و چهار دختر از یکعم دیگر پدری
و دو دختر از یکعم مادری و دو پسر از یکعمه مادری
باشند اولاد چون چهار که مسئله اولاد عمه پدریست

باهشت که مسئله اولاد عم پدری بیست تداخل دارند
اکتفا بهشت نموده در سه که مسئله ایشان است
از ثلثان ضرب نمودیم بیست وچهار شد وچون با
مسئله اولاد عم وعمه مادری تداخل داشتند اکتفا
بهمان بیست وچهار نموده در اصل مسئله که ایضا سه
است ضرب نمودیم هفتاد ودو شد بیست وچهار
باولاد عم وعمه مادری دادیم هر یکرا ششی واز چهل
وهشت ثلثان از انکه سی ودو است باولاد عم پدری
دادیم هر یک از چهار دختررا چهار رسید وهر یک از
دو پسررا هشت وشانزده باولاد عمه پدری دادیم
هر یکرا چهار رسید ذکور واناث بالسویه مثال دیگر
فرض کنیم که دو پسر وسه دختر خال پدری ودو پسر و
سه دختر خاله پدری ودو دختر خاله مادری هستند
سدس را باین دو دختر خاله میدهیم بالسویه وپنج

سدس

سدس باقی را بقرابه پدر میدهیم باین نحو که چون مسئله
هر یک از اولاد خال وخاله باهم تماثل دارند اکتفا بواحد
نموده در دو که مخرج نصف است ضرب مینمائیم تا ده
میشود پس چون مسئله قرابه ام باان تداخل دارد همین
ده را در شش مینمائیم از شصت که حاصل ضرب است
درست میشود ده بدختر خاله مادری میدهیم هر یکرا
پنج وبیست وپنج باولاد خاله پدری ایضا هر یکرا پنج
وبیست وپنج باولاد خال پدری بالشرح ایضا هر یکرا پنج
درست امد مثال دیگر فرض کنیم که در مثال مذکور زوج
نیز باشد پس بنابر مشهور مخرج مشترک سدس ثلث
که فریضه جد وبنت خاله مادری ونصف که فریضه
زوجست خواستیم هیجده بود پس از هیجده نه بزوج
ویک بجد وبنت خاله امی دادیم بر ایشان منکسر وشش
باولاد خال وخاله پدری دادیم بر ایشان نیز منکسر بود

ضرب م

وچون یکسهم با رؤس قرابه ام متباین بود وسهام
قرابه اب با رؤسشان متوافق بالنصف پس دو را در
پنج ضرب نمودیم ده شد در هیجده که اصل مسئله بود
ایضا ضرب نمودیم یکصد وهشتاد شد نصفش
که نود است بزوج وسدس ثلث آن که ده است بدو
بنت خاله امی دادیم وهشتاد باقی بر اولاد خال وخاله
پدری درست مد هریک را ذکورا واناثا هشت رسید
وبنا بر منقول از دوازده که مخرج نصف سدس آنست
شش بزوج دادیم ویک بقرابه ام دو پنج بقرابه اب و
چون هریک از سهام در عدد رؤس داخل بود عدد
مخرج جزء اول را النسبت بثانی که دو است در اصل
فریضه که دوازده است ضرب نمودیم بیست وچهار
شد دوازده بزوج ودو بدو بنت خاله امی وده با اولاد
خال وخاله پدری اولاد هر یکرا پنج درست بود

دیگر مثال



اولاد عمومه متفرقه وخؤله متفرقه هم باشند فرض
کنیم که دو عم وعمه مادری از یکی پسری واز دیگری دختری
مانده واز دو عم وعمه پدری از هریک پسری ودو دختر
مانده ومثل ایشان از خؤله باشند وزوجه نیز باشد
پس از دوازده که مخرج مشترک ثلث وربع است سه
بزوجه وچهار بخؤله وپنج بعمومه دادیم ومسئله
اخوال هیجده است ومبان چهار با آن توافقست
بالنصف نصف هیجده را گرفتیم ومسئله اعمام نیز
هیجده است بانصیب که پنجست متباین بود پس نه
چون در هیجده داخل بود هیجده را در اصل فریضه که
دوازده است ضرب کردیم دویست وشانزده
شد ثلث آن که هفتاد ودو است بخؤله دادیم هر یک
از خال وخاله زاد هارا دوازده واز چهل وهشت
باقی که ثلثان ثلث است شانزده با ولاد خاله پدری

دادیم پسر را هشت و هر دختر را چهار و سی و دو
باولاد عم پدری دادیم پسر را شانزده و هر دختر را
هشت رسید و نود باولاد عمومه دادیم سی از آن
را باولاد عم و عمه مادری هر یك از پسر و دختر را پانزده
و از شصت باقی بیست باولاد عمه دادیم پسر را ده و
ربع آن که پنجاه و شش است بزوجه دادیم در
امد **مطلب پنجم** در میراث اعمام و اخوال پدر و مورث
و هر چند که بالا روند و اولاد ایشان **بدانکه** اولاد
که اعمام و اخوال متوفی و اولاد ایشان باشند اعمام
و اخوال پدر او را نصیبی نیست و همچنین تا اعمام
و اخوال پدر و اولاد ایشان و ان نزل باشند اعمام
و اخوال جد را نصیبی نخواهد بود و همچنین پس
هرگاه متوفی را احدی از اخوال و اعمام خود و اولاد
ایشان و ان نزل نباشند اعمام و اخوال پدر او

بیکعم
میراث او را میبرند چنانچه اگر او را یکعم پدر باشد یا
مادر و همچنین عمه واحده و واحد از اخوال خواه پدری
باشد و خواه مادری وارث جمیع مال او خواهد بود و
اگر متعدد باشند بیک نسبت بالسویه تقسیم مینما(یند)
و اگر در ذکورة و انوثت مختلف باشند پس اگر اعمام
پدری باشند للذکر ضعف الانثی تقسیم خواهند نمود
و اگر عمومه مادری پدر با خؤله پدر باشند در آن اشکال
کرده اند که چون جمیع ایشان تقرب بمورث متقرب باشند
پس باید للذکر ضعف الانثی بگیرند و باعتبار آنکه چون
ایشان هرگاه اعمام و اخوال متوفی بودند متساوی
میگرفتند پس انسب اینست که الحال نیز بتساوی
بگیرند و این اولیست چو هر فرقه نصیب من ینقرب
به را میگیرند و چنانچه گویا که متقرب به متوفی است
بعد از مورث و ظاهر است که هرگاه مورث اخوال

واعمام اب را اعتبار کنیم بنحو مفصل خواهند کرفت و
دیکر نیز خلافست که آیا عمومه وخؤله مادر باختلاف
میکیرند یا بتساوی وافضل المحققین نصیر الحق و
الدین را اعتقاد اینست که باختلاف میکیرند چنانچه
عمومه او را ثلثان وخؤله اش ثلث میرسد وعمومه آب
بینهم للذکر مثل الانثیین تقسیم میبایند مستند بعموم اینکه
عمومه را ضعف خؤله است از میراث خواه اعمام واخوال
مورث باشند وخواه از پدر او وبنابر اینکه هر فرقه
را نصیب من یتقرب به است بنحو مذکور سابقا ومشهور
میان اصحاب اینست که ایشان بتساوی میبرند
اعماماً واخوالاً ذکوراً واناثاً مستند بعموم نصوص
که من یتقرب بالام بالسویه میبرند واظهر اینست
چه حدیث انکه عمومه ضعف خؤله میراث بکیرند عمومی
ندارد بانکه منتقض است بعمومهٔ ام که بالسویه میکیرند

ذکوراً

ذکوراً واناثاً وحدیث لکل نصیب من یتقرب به جا نیست
که معارضی نداشته باشد چو دراینوقت عموم اینکه
من یتقرب بالام بالسویه میکیرند معارض اوست و
اصل عدم اختلافست ایضاً اکر کوئی که همین حرف
درباب عمومه وخؤله اب نیز وارداست پس اولی این
بود که مختار ایشان نیز اختلاف در کلا باشد چنانچه
کذشت چو عموم اینکه متقرب بام بالسویه میبرند همه جا
معتبر است پس اینکه متقرب باب ذکور ضعف اناث
میبرند نیز باید معتبر باشد جواب کوئیم که اولا در
امثال اینمقام موافقت با اصل لازمست چون دلیلی
که مخرج اصل باشد نیست واین عموم که در اینجا بان
معارضه با عموم اینکه اخوال را ثلث میرسد نمودیم در
اول بر عکس خواهد بود پس در هر حال بتعارض ساقط
میکردند ودر هر دو واصل عدم اختلافست پس بان عمل

مینمائیم لیکن عمومه پدری پدری بحکم اجماع و عدم صدق
تقرّب بام بر ایشان بهیچ جهتی باختلاف میگیرند و هم
چنین عمومه با خؤله اما خؤله بعض ایشان با بعض
و عمومه مادری چون حکمش متفق علیه نیست تا اتفاق
بران حجّت باشد لاجرم باصل و ظاهر و عموم حکم تساوی
متقربان بام و صدق ان بر ایشان از جهتی که مقتضی
عدم اختلافست باقی خواهد بود و در قرابه ام چون
بر عکس است بعکس عمل میشود و بنا بر اشهر که عمومه
و خؤله ام بتساوی میگیرند اما میان قبیلتین بدو صنف
تقسیم میباید پس ایا هر قبیل میان خود بعدد رؤس
تقسیم مینمایند یا انکه بعدد رؤس قبیلتین منقسم
میگردد چنانچه هرگاه فرض کنیم که دو عم و یک خال باشند
ایا نصف مال را دو عم و نصف دیگر را خال میگیرد یا
انکه میان ایشان اثلاثا تقسیم میباید و اوفق بادلّه

ایشان

ایشان اینست که افراد ایضا بالسّویّه ببرند و اگر از
هر جانب قرابات مختلف باشند چون عمّه پدری پدر و
مادری و خاله و خاله بشرح ایضا و هم چنین از جانب
مادر پس بنا بر یک احتمال ثلث مال بقرابات ام داده میشود
و ثلثین بقرابات اب و ثلث نصیب قرابه ام را بر رؤس
ایشان اثلاثا قسمت مینمائیم یا انکه ثلث ثلث را با خوال
اربعه بالسّویّه یا انکه مادری از ایشان سدس یا وحده
و ثلث با تعدد ذکور و اناث بالسّویه و پدری نیز ما بقی را
بالسّویه و ثلثان ثلث میان عمومه با هر دو احتمال که
در خال هست یا انکه نصف ثلث را بخؤله مادری بالسّویه
و نصف دیگر بخؤله پدری بالسّویه و هم چنین ثلثان
ثلث میان عمومه ام و هریک از این وجوه خالی از خدشه
نیست و این وجوه متفرع بر خلافی بود که سابق
گذشت **واحتمالی دیگر** انکه اولا مال را براقربای اب و ام

عمّ و جد

اثلاثاً تقسیم نمائیم پس از ثلث نصیب قرابات ام ثلث
از آن باخوال و ثلثینش باعمام و از هر سهم سدس با وحده
و سدس با تعدد مادری از فرقه بالسویه و ما بقی را ببدری
بر خؤله بالسویه و بر عمومه للذکر ضعف الانثی تقسیم
نمائیم بنا بر اینکه فرض شود که ام خود بعینها مورث است
وهمچنین ثلثان اصل نسبت باقرباء اب بی تفاوتی چنانچه
از یکصد و شصت و دو سهم درست است ثلث
از آن که پنجاه و چهار است باقرباء ام دادیم هیجده
بخؤله اربعه شش بامی از ایشان هر یکرا سه و دوازده
بابی و امی یا ابی باعمام ابی و امی هر یکرا شش و سی شش
بعمومه اربعه دوازده بعم و عمه ابی هر یکرا شش و
بیست و چهار بعم و عمه ابی و امی یا ابی عمه را هشت
و عم را شانزده و یکصد و هشت باقرباء اب دادیم
تا بهمین نحو تقسیم نمودند چنانچه هر کس را از اقرباء اب

ضعف

ضعف انچه بانکس از اقرباء ام رسیده میرسد **و احتمال**
**دیگر** که مختار است اینست که ثلث مال فیما بین اخوال
و اعمام ام بتساوی قسمت شود لیکن میان پدر مادری
از ایشان یا پدری یا مادری بنحو مذکور تقسیم یابد
یعنی اگر واحد باشند سدس و اگر متعدد باشند ثلث
از نصیب آن فرقه بایشان داده شود چنانچه در مثال
مذکور بیست و هفت بعمومه و هفت بخؤله داده
شود و از هر یک نه که ثلث است بامی فقط داده
شود تا ذکر و انثی بالسویه قسمت نمایند و ثلثان
از آن بپدر مادری از آن فرقه تا ایضاً بالسویه ببرند
ولیکن چون نه بخال و خاله و عم و عمه مادری منقسم
نیست و مخرج نصف منکسر است دو را در اصل
مال که یکصد و شصت و دو است ضرب مینمائیم
درست میشود و ثلثان اقرباء اب بهمان وضع قسمت

اثلاثاً تقسیم نمائیم پس از ثلث نصیب قرابات ام ثلث
از آنرا باخوال و ثلثینش باعمام و از هر سهم سدس با وحده
و سدس با تعدد مادری انفرقه بالسویه و ما بقیرا ابیدی
برخؤله بالسویه و بر عمومه للذکر ضعف الانثی تقسیم
نمائیم بنا بر اینکه فرض شود که ام خود بعینها مورث است
و همچنین ثلثان اصل نسبت باقرباء اب نفاً و نحیا چنانچه
از یکصد و شصت و دو سهم درست است ثلث
از اکه پنجاه و چهار است باقرباء ام دادیم هیجده
بخؤله اربعه شش باقی از ایشان هر یکرا سه و دوا
باب و امی با ابی باعدم ابی و امی هر یکرا شش و سی شش
بعمومه اربعه دوازده بعم و عمه ابی هر یکرا شش و
بیست و چهار بعم و عمه ابی و امی یا ابی عمه را هشت
و عم را شانزده و یکصد و هشت باقرباء اب دادیم
تا بهمین نحو تقسیم نمودند چنانچه هر کس را از اقرباء اب

ضعف

ضعف آنچه بانکس از اقرباء ام رسیده میرسد **واحتمال**
**دیگر** که مختار است اینست که ثلث مال فیما بین اخوال
و اعمام ام بتساوی قسمت شود لیکن میان پدر مادری
از ایشان یا پدری یا مادری بنحو مذکور تقسیم یابد
یعنی اگر واحد باشند سدس و اگر متعدد باشند ثلث
از نصیبات فرقه بایشان داده شود چنانچه در مثال
مذکور بیست و هفت بعمومه و هفت بخؤله داده
شود و از هر یک نه که ثلث است باقی فقط داده
شود اناث ذکور و انثی بالسویه قسمت نمایند و ثلثان
از ابیدی مادری از آن فرقه ها ایضاً بالسویه ببرند
ولیکن چون در بخال و خاله و عم و عمه مادری منقسم
نیست و بنجم نصف منکسر است دو را در اصل
مال که یکصد و شصت و دو است ضرب مینمائیم
درست میشود و ثلثان اقرباء اب بهمان وضع قسمت

پذیر میکرد لیکن نصیب هریک بحسب ضعف
سابق میشود و ممکن است که گوئیم که از نصیب
قرابه ام ثلث بعم وعمه وخال وخاله امی میدهیم تا ما
بین خود بالسویه قسمت نمایند واگر از ین جماعت
یکنفر باشند سدس با او دهیم واگر دو نفر باشند هریک
از صنفی چون عم مادری وخالی مثلا ایضاً ثلث ثلث را
میگرفته باشند وثلثان بپدری از ایشان که شرح
ایضاً بالسویه قسمت نمایند بنابر عدم اعتبار تفاوت
فیما بین اعمام واخوال واعتبار آن در پدری ومادری
از ایشان یا پدری یا مادری از ایشان چنانچه طریقه
مختار بود وتفرقه میان این وسابق بهمین است
که در اینجا تعدد و وحدت در هر صنف برابر معتبر
بود ودر اینجا با مجموع وممکن است که ابتداء ثلث
اصل مال را بکلاله امی بدهیم خواه از پدر وخواه از



مادر خواه خؤله وخواه عمومه تا فیما بین بالسویه قسمت
شود وثلثان باقی را میان باقی قرابه اب وام که پدر
ومادری یا پدری باشند اثلاثاً تا قسمت شود ثلثین آن
برای اعمام للذکر ضعف الانثی وثلث برای اخوال بالسویه
وراجح طریقه مختار است چنانچه مخفی بر متبصر نیست
ومجال را وسعت بیان نه والله یعلم واگر بطن اعلی
از ین جماعت نباشد اولاد ایشان بطنا بعد بطن
قایم مقام ایشان خواهند بود وآیا دانیم تنبه نیز
عم پدر ومادری مانع عم پدری میتواند بود یا نه اقوی منع
است چو سلب اطلاق اسم بر عم وعم از پسر عم وعم پدر
نمیشود پس در تحت حکم آن داخلست وبهرحال
در مرتبه اولاد هریک نصیب من یتقرب به را میبرند
وخاله واحده امی از کلاله ام مانع بطون اسفل از کلاله
اب هرکه باشد وغیر ذلک میشود سوای پسر عم وعم

مزبور بنا بر اشکال و بر فرض منع پسر عم عم ادرین مرتبه
ایا کلا له اب و کلاله ام هر دو این حال خواهند داشت
وحق همین است و فرق میان زوجتین بجریان حکم در
عمومه پدر و دون مادر تحکم است و با اولاد هر طبقه
طبقه اعلی را نصیبی نیست یعنی با اولاد خؤله و عمومه
پدر و مادر عمومه و خؤله جد و جده را میراثی نیست
وهم چنین بالغا ما بلغ و اگر در اینصورت عم پدر زید بعینه
عم مادر باشد یا خال پدر و مادر هر دو یا عمه هر دو
یا خاله هر دو یا هر یک از ایشان مانع عم یا عمه یا خال یا
خاله پدر تنها میشود هر چند که هر یک نظر به پدر
مادری یا هر یک پدری تنها باشند حق عدم منعست
بلکه او را از دو جهت میراث باید داد مثالش فرض
کنیم که زید پسر یک برادر خود را با دختر برادر دیگر
تزویج نمود و فرزندی بهم رسید و آن فرزند مورث

است پس زید هم عم پدر مورث است و هم عم مادر
و فرض کنیم که زید را برادر دیگر هست که با پدر
پدر مورث برادر است و با پدر مادر مورث برادر
نیست که در این صورت زید هم عم پدر و هم عم
مادر است و آن برادر مفروض عم پدر تنها است پس
زید هم نصیب عم پدر و هم عم مادر را میگیرد و آن
برادر همان حصه متساوی النسبه قرابه داشتن با شد
چنانچه هم خال اب و هم عم او و هم خال او و هم عم او باشد
مثلا گر فرض کردیم که همشیره مادری زید را برادر
پدری او تزویج نمود و هم چنین همشیره مادری دیگر
با برادر دیگر و از یکی از آن دو پسری و از دیگری دختری
حاصل شد زید می بود هم عم و هم خال هر یک از ایشانست
پس هر گاه ایشان یکی دیگر را تزویج نموده فرزندی
حاصل شود و مورث باشد و از ورثه او اقرب آن

زیدی نباشد درین وقت زید نصیب چهار عم و خالرا
میکیرد و از جهات اربعه میراث میبرد و اکر شخصی هم
ابن بنت عم پدری و هم ابن ابن عم پدر و مادری باشد
چنانچه فرض کنیم که عم پدر و مادری مورث بنت
خود را به پسر برادر پدری خود که عم پدری مورث
است تزویج نموده باشد و از ایشان پسری بهم رسیده
و در حین وفات مورث وارث اقرب از ابن مذکور
نباشد اما سایر اولاد عمومه و خؤله که هم مرتبه
او باشند پس ابن عم مزبور همان سهم مادر خود را
خواهد کرفت زیرا که این جهت از او حاجب الجهت
دیکر است پس فرض کنیم که ابن ابن عم مادری نیز
هست و اولاد خؤله نیز هستند ثلث مال را با اولاد
خؤله خواهیم داد و سدس ثلثان را با ابن عم مادری
اکر از عم واحد باشد کو ابن عم متعدد باشد و بالسویه



قسمت خواهند نمود با تعدد و باقی از ثلثان از ابن عم
مذکور خواهد بود از جهت ام لاغیر و با تصور آنچه
کفتیم استنباط حکم سایر جزئیات آسان کردد ولله تعالی
یعلم **قسم چهارم** در میراث زوج و زوجه **بدانکه**
هریک از زوجین را دو فریضه است **یکی** اعلی و آن وقتیست
که مورث را اولاد و اولاد اولاد و ان نزلوا نباشند
خواه ابوین او که از مرتبه اول اند باشند و خواه نه پس
در اینوقت زوج را نصف و زوجه را ربع مال خواهد
بود و زیاده بر این برای ایشان نیست **دوم** ادنی و آن
وقتیست که اولاد یا اولاد اولاد و ان نزلوا باشند
پس در اینوقت زوج را ربع و زوجه را ثمن خواهد بود
ولیکن زوج از جمیع اموال مورث عقاراً و منقولاً
ارث میبرد **اما زوجه** در او خلاف شده و مشهور
اینست که اکر ذات ولد از مورث است حکم زوج

دارد اما اگر ذات ولد از مورث نباشد از اراضی و
املاک ارث نمیبرد اصلاً لا عیناً و لا قیمةً و از مساکن
و خانها و اشجار و بساتین از قیمت آلات و اشجار
و خشت و سنگ و چوب و آنچه در آنها موضوع
باشد چون دروب و اوتاد و آینها و امثال آنها
ارث میبرد و از قیمت اصل زمین نمیبرد و شیخ
مفید و ابن ادریس و بعضی دیگر را اعتقاد اینست
که از مساکن مانند رباطها و بازارها و خانها و
حمام و امثال آنها مطلقاً لا عیناً و لا قیمةً ارث نمیبرد
و از باقی دیگر خواه اراضی و خواه غیر میبرد و سید
مرتضی و جمعی دیگر را اعتقاد اینست که از قیمت
همه چیز خواه اراضی و خواه غیر ارث میبرد اما از اعیان
و اراضی و رقبات و مساکن نمیبرد و در نزد او مقید
بذات ولد بودن و نبودن نیز نیست بلکه در نزد

اصحاب

اصحاب مذهب ثانی نیز و اخبار در اینباب مختلف است
چنانچه هیچ نصی که از همه وجه مطابق ازین مذاهب باشد
نیست چو در بعضی از نصوص سلاح و دواب نیز واقعست
و حال آنکه توارث زوجه را از آنها کسی منع ننموده و
شیخ علیه الرحمه تاویل فرموده سلاح را بآنکه محبوس
داده میشود و دواب را بآنکه وقف باشد یا بآنها
برای دیگری وصیت نموده باشد و در اکثر نصوص
تقیید منع بغیر ذات ولد نشده و لیکن حدیث
تقیید معاضد بوجه جمع با اخبار ورانت مطلقاست
و بهر حال توفیق میان احادیث بنا بر مذهب اول آسان
تر است و اگر زوجات متعدد باشند ربع یا ثمن میان
ایشان بالسویه قسمت میشود و دخول و عدم
دخول را در توارث مدخلی نیست هر گاه زوجین هر دو
بالغ و عاقل و مختار باشند و اگر زوجین طفل بوده

باشند و ولی ایشان ایشانرا با یکدیگر تزویج نموده باشد
پس هرگاه که احدهما قبل از بلوغ بمیرد توارث نخواهد
بود و همچنین هرگاه بعد از بلوغ و عدم اجازه مرده باشد
چون نکاح ولی چون اب و جد محتاج باجازه نیست و مهر
نیز خواهد برد بتمامه هرچند که قبل از دخول مرده باشد
و موت حکم طلاق ندارد که تنصیف مهر بشود و اما
اگر غیر ولی زوجین تزویج ایشان نموده باشد پس بنا
بر اصح و اشهر موقوف باجازه زوجین است بعد از
بلوغ پس اگر هردو بالغ شوند و اجازه نمایند عقد
ثابت میشود و در موت بعد از اجازه مهر و توارث
ثابت خواهند بود و اگر هردو قبل از بلوغ بمیرند عقد
باطل و مهر و توارثی نخواهد بود و اگر یکی قبل از بلوغ
بمیرد ایضاً همین حال خواهد داشت لیکن اگر یکی از
ایشان بالغ شود و بعد از اجازه عقد بمیرد پس نصیب



اندیکر را از مال و مفروض مینمایند تا اندیکر نیز هم بالغ شود
پس اگر قبول تزویج مینماید اورا قسم میدهند که این
قبول مفروض بغرض ارث نیست و فی نفسه بتزویج
می بود راغب بوده پس نصیب اورا باو میدهند و
اگر زوجه است که وارث شست مهر را نیز میگیرد و اگر
زوجست بجز از مهر زاید بر نصیب او است بسایر
ورثه متوفی میدهند و اگر یکی از چهار زوجه
خود را مطلقه سازد و زوجه دیگر را عقد کند پس
بمیرد و زوجه مطلقه مشتبه باشد ربع ربع یا ربع
ثمن از زوجه جدیده خواهد بود و باقی از ربع میان
چهار زوجه دیگر ارباعاً تقسیم میباید چنانچه از
شانزده چهار بزوجه جدیده میرسد و سه بهریک
از زوجات سابقه و اگر اشتباه در بیشتر از دو احد
باشد بشرح ایضاً و زوجه جدیده را مثل نصف

ربع یا ثمن میدهیم و نصف دیگر میان چهار زوجه
یا سه زوجه یا کمتر که اشتباه در انها باشد تقسیم
میشود و سه زوجه جدیده را سه ربع ربع یا ثمن
و یک ربع دیگر میان زوجات که بر هر یک اشتباه مطلقه
بودن هست بالسویه قسمت مینمایند مثلا هرگاه
کسی از سه زن دو نفر را طلاق گوید و بعد از انقضاء
عده سه زن دیگر را عقد نماید و دخول کند پس بمیرد
و ان دو زنرا که مطلقه ساخته از ان سه زن مشتبه
باشد پس بنا بر قیاس حکم سابق که مضمون حدیث
ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام بود باید که سه ربع
نصیب زوجه میان سه زوجه جدیده منقسم
شود و یک ربع دیگر میان سه زوجه مشتبهه قسمت
یابد و بعض دیگر را مذهب اینست که در غیر صورت
اول عمل بقرعه بشود و خالی از قوتی نیست چه نص

اول

اول معارض با متواتر لکل امر مشکل القرعه نمیتواند شد
پس بهمان موضع نص اکتفا باید کرد تا طرح حدیث نموده
باشیم و اگر کسی زوجه خود را در مرضی که در ان مرض بمیرد
طلاق گوید زوجه مزبوره از او ارث خواهد برد هر چند
که عده منقضی شود مگر انکه یکسال از تاریخ طلاق بگذرد
یا انکه از ان مرض شفا یابد و بعد از تحقق شفاء کامل
از ان مرض دیگر باره مریض شود و بمیرد و همچنین اگر در
مرض موت عقد کند و دخول نا کرده بمیرد موجب
میراث نمیشود مگر بیرد از ان مرض یا مضی یکسال و
اگر از ان مرض شفا یابد و تنفیذ عقد نماید و در مرض
ثانی مطلقه سازد او را پس بمیرد در اینصورت نیز
زوجه مزبوره ممنوع نخواهد بود از میراث **اما اگر** مرد
مریض زنی را عقد کند و زن در همان اوقات مرض مرد
بمیرد اظهر انست که مرد از او میراث میبرد چه علت

میراث بردن زوجه از مرد اینست که ممکن است که غرض
از تزویج حرمان ورثه باشد و از جانب زوجه طمع در
میراث و در صورت عکس منعکس خواهند شد کما
لا یخفی و هر یک از زوجین در عدّهٔ رجعیّه از هم میراث
میبرند امّا در طلاق باین چون مبارات و خلع و طلقه
سیم عدی و زوجه غیر مدخوله و یائسه و صغیره
بمجرد طلاق توارث بر هم خواهد خورد واگر یکی زوجه
یا بیشتر از چهار زوجه خود را مطلقه سازد و زوجه
دیگر بجای او عقد کند و دخول واقع شود مجموع
در نصیب زوجه بالسّویّه شریک خواهند بود
و همچنین هر چند زوجه را که در مرض در اثناء
یکسال مطلقه سازد همه را میراث خواهد بود و
دیگری را که تزویج نموده اگر دخول واقع شده ایشان
نیز در میراث شریک میشوند والّا فلا و با عدم



وارث نسبی مطلقا و عدم مولاء معتق و ضامن جریره
در زاید از فریضه زوج و زوجه خلافست که آیا
بایشان رد میشود یا بامام میرسد و مشهور در
زوج اینست که باو رد میشود بموجب اخبار صحیحه
که در باب او هست و قول دیگر عدم رد است باعتبار
بعضی از اخبار که عموماً حکم بعدم رد بر زوجین شده
امّا در زوجه خلاف اینست چه مشهور اینست که
باقی از فریضه از برای امام است و احادیث در آن نیز
هست و قول بتفصیل در باب زوجه نیز هست
که اگر امام حاضر است رد نیست و اگر غایب است تمام
مال از زوجه خواهد بود و اقوی قول اولست که مشهور
است قسم پنجم در ولاء عتق است و در آن چند مبحث
است مبحث اوّل بدانکه هر گاه کسی بنده تبرعا
تقرباً آزاد کند و از ضمان جرایر او خود را بری نکرده

پس آن عتیق بمیرد و از مراتب نسب کسی نداشته باشد وارث
او همان معتق و خواهد بود یا بالاختصاص یا باشتراک
احد زوجین و مراد بتبرع اینست که بنذر یا عهد
یا یمین یا کفاره یا کتابت یا عوض سهم رقاب از زکوة
یا ام ولد شدن یا بعوض نبوده باشد اما اگر بسرایت
ازاد کند او را که بازادی جزء ازان تبرعاً لازم شده
باشد که تمام او را از شرکاء بخرد و ازاد کند و ازاد کرده
باشد او را تمام ولاء خواهد بود و دیگر از شروط
اینست که اسقاط ولاءش نکرده باشد و معتق اعم
از اینست که معتق عبد متوفی فی نفسه باشد یا معتق
پدر او یا مادر او و هر چند بالا رود یا معتق معتق او
لیکن معتق عبد مانع معتق پدر اوست و همچنین
بترتیبی که مذکور شد و شرط ولاء بعتق احد ابوین اینست
که طرف دیگر حر الاصل نباشد چو اگر مادرش حره باشد

واگر پدرش

و اگر پدرش بنده باشد پس مولاء پدر پدر را ازاد کند
ولائی بر فرزند او نخواهد بود چون درین وقت عتق اب را
اثری در عتق فرزند نیست پس ولی ولاء که عبارت از
ولی نعمت عتق بود نسبت نخواهد داشت و همچنین
اگر ام او امه و اب ازاد باشد پس بازادی ام ولائی بر
فرزند او نخواهد بود چون درین وقت فرزند بحکم تبعیت
اشرف ابوین ازاد است و در اینصورت خواه ازادی
پیش از حمل باشد و خواه بعد از حمل که تفاوتی در عدم ولاء
نیست و ضابطه ثبوت ولاء اینست که ولی بلاواسطه
یا بواسطه سبب عتق او شده باشد که چون عبد مادام
که در رقیت است از تملک اموال محروم است پس هر کسی که
باعث عتق او شده فی الحقیقه باعث این شده که او مالک
چیزی تواند شد پس ولی نعمت است و هرگاه مناسبتی نداشته
باشد او احق است بارث او از امام و ضامن جریره با وجود

معتق اب معتق ام را ولاء نخواهد بود واگر معتق اب نباشد ولاء او از معتق ام او خواهد بود **مبحث دویم**

در جرّ ولا است **بدانکه** اگر ام حرّ الاصل نباشد بلکه عتیقه باشد و مولاء اب را بعد از تکوّن ولد آزاد کند در اینوقت جرّ ولاء میشود از معتق ام برای معتق اب وهمچنین اگر شخصی معتق جدّ طفل باشد و در حین حصول ولد مولاء اب را ایضاً جرّ ولاء از جدّ بجهت اب خواهد شد حاصل که هرگاه که اولی بولائی بعد از غیر اولی متولی عتق شود جرّ ولاء برای او خواهد شد زیرا که چنانچه در نسب اقرب مانع ابعد است در ولا نیز چنین است **واگر** فرزندی از مملوک و عتیقه حاصل شود و بحکم انکه فرزند تابع اشرف ابوین است ازاد خواهد بود پس اگر پدر خود را بخرد برادر ازاد خواهد شد و جرّ ولاء از مولاء ام برای خود میکند بر جمیع اولاد حتی بر نفس

ازاد کنندگان ایضاً

خود باین معنی که دیگر برابر او ولائی نخواهد بود و بر سایر اخوه او نیز چو او با سایر اخوه باعتبار نسب توارث خواهند داشت پس ولا مضمحل خواهد بود **واز شرایط** جرّ ولاء انکه انفرزندی که جرّ ولاء او منظور است کسی فی نفسه مباشر عتق او نشده باشد مثلاً هرگاه معتقه را با طفل که با و حامله است ازاد نموده باشد بعد از ان مولاء اب را ازاد کنند جرّ ولا نخواهد شد بلکه ولاء از برای همانست که مباشر عتق طفل کرده پس هرگاه اقای کنیز بعد از حمل کنیزی خود را ازاد نماید و حکم کنیم بسرایت عتق بحمل پس مولای عبد عبد را ازاد نماید جرّ ولا نمیشود باعتبار انکه در وقت ازادی امه حکم ازادی حمل دارد پس حکم مباشر عتق حمل خواهد داشت **واگر** جماعتی معتق یک کس عبد باشند ولاء بجهت همه ایشان خواهد بود بنسبت مقدار حصه هر یک که از او ازاد نموده اند **واگر** بعد از جرّ

ولاء از مولای ام بمولای اب مولای اب و عصابه او که از او وارث
تواند شد بنا شد ارث او و بضامن جریره و بعد از او
بامام خواهد رسید و مولاء ام و ورثه او را از ان ولاء
نصیبی نخواهد بود اما اگر غلامی یکنیزی عتیقه زنا
کند یا بشبهه وطی کند یا بعقد وطی نموده اما فرزند را نفی
کرده باشد پس غلام مذبور را ازاد نمایند ولاء از برای
مولای ام خواهد بود و هر چند که ازادی ب سابق بر ازادی
ام بوده باشد یا انکه سابق بر نفی نیز باشد و بعد از حمل
باشد چو قبل از حمل از ما نحن فیه که جر ولاست بیرون نیست
اگر چه که بشرح ایضا ولائی جهة مولاء عبد نخواهد
بود و این در ملاعنه است و اما در زنا اصلا ولاء
نیست بنا بر اشبه و اما اگر در صورت نفی بعد از نفی
اب مذبور اقرار باو کند باز جر ولا نخواهد شد بلکه
ولاء از برای مولای ام است هر چند که وراثت از طفل



از انغلام ثابت میشود چنانچه مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی و اگر ولاء شخصی منتقل بامام شود
باینمعنی که شخصی که ولاء احدی باو ست بمیرد و وارثی
غیر امام نداشته باشد پس ولاء او نیز بامام میرسد
چنانچه سایر حقوق او میرسد پس اگر ان عتیق بمیرد و از
مراتب نسب کسی وارث او نباشد امام بولاء وارث او
خواهد بود و ضامن جریره را منع میکند و همچنین
زوج و زوجه را بنا بر قولی که ایشان با امام تمام مال را
میبرند مبحث سیم در انکه خلافست که ایا ولاء موروث
میگردد که هرگاه کسی را که ولایت کسی باشد بمیرد و ورثه
اموال او ولاء او را نیز بدستور سایر اموال بارث
میبرند یا انکه بحسب قرابت بمولی با عدم مولی ولاء با قرب
او الاقرب فالاقرب منتقل میگردد و فایده این خلاف
بسیار است از انجمله انکه هرگاه معتق بمیرد از یک

پسر و پسر زاده و بعد از فوت معتق آن پسر نیز بمیرد و ازو
پسری بماند پس آن عتیق بمیرد بنا بر اول که ولاء موروث نیست
تمام اموال عتیق از پسر زاده ایست که پدر اش بعد از
معتق مرده است چون در وقت وفات معتق بنا بر
انکه پسر زاده با پسر میراث نمیبرد تمام ارث او ازان
پسر است و از انجمله بنا بر موروثی بودن ولاء ولاء آنست
و بعد از فوت پسر هر پسر او پس پسر زاده دیگر محروم
خواهد بود و بنا بر ثانی هر دو شریکند چون قرابت هر دو
نسبت بمعتق مساویست بلی اگر ان پسر را که گفتیم
در حین فوت عتیق میبود پسر زاده را منع مینمود
باعتبار اقربیت و اگر فرض کنیم که ان پسر زاده که بعد
وارث معتق بود پیش از فوت پدر او هم بمیرد از
یکپسر بنا برین قول تمام ارث عتیق ازان پسر زاده
دیگر خواهد بود چه او در انوقت بمعتق اقرب است از



عتبار
پسران پسر زاده هر چند که از میراث معتق چیزی باو با
وجود پسر نرسیده باشد و اگر فرض کنیم که معتق را از
یکپسر که در حین حیات خود فوت شده پنج پسر باشد
و یکپسر در حین وفات او پس از ان پسر نیز بعد از ان بمیرد
چنانچه گذشت پس عتیق نیز بمیرد بنا بر مذهب اول
تمام مال ازین پسر زاده است چنانکه گذشت و بنا بر مذهب
ثانی احتمال دارد که مال میان این پسر زاده و ان پنج
پسر زاده دیگر بتنصیف قسمت شود چنانچه از ده
باین یکپسر زاده و پنج دیگر بان پنج پسر زاده دیگر داده شود
و ممکن است که مال میان ایشان بشش سهم منقسم
شود و حق هر دو موضع مذهب اخیر است اما اول
بنا بر انکه ولاء حقی است که متعلق به وقت فوت
عتیق است و قبل از فوت او تحقق نمیدارد چنانچه
مثلاً گر فرض کنیم که دو برادر مادری شخصی هر گاه یکی از

ایشان قبل از فوت مادر بمیرد و پسری از او بماند و دیگری
بعد از فوت مادر و ایضا پسری از او بماند پس انشخص
نیز بمیرد و ورثه او برادر زادهای او باشند که در
اینوقت هرچند که انها پسر و برادر بتوسط مادر
ارث میبرند و یکی قبل از وفات مادر متوفی گردید
و از ارث مادر ممنوع است **اما** چون در وقت فوت
ان برادر مفروض هردو برادر زاده در قرب بمورث
مساویند لهذا بتساوی از ان برادر مفروض میراث
میبرند و بموجب الولاء لحمة کلحمة النسب ولاء نیز دارند
خواه مورث مذکور باشند و خواه اناث و خواه معتق
مرد باشد و خواه زن و اینها بسبب مورث بودن
ولاء النسب است و بعضی دیگر را اعتقاد اینست
که اگر معتق مرد باشد چنین است که مذکور شد
**اما اگر** معتق زن باشد بعصبه او منتقل خواهد

همین حکم دارد **و اما ثانی** که تساوی فرزند زادهاست
در استحقاق تا از شش سهم منقسم گردد بنا بر انکه
نسبت هریک با معتق مساوی دیگریست چو بر همه
صادقست که فرزند زاده معتق اویند **اگر** گوئی که بنا
بر انکه مذکور شد از تمثیل به بنی اخوه میباید که در خلاف
ثانی حق اول باشد بنا بر انکه اولاد دیگر اد را اگر متعدد باشند
در همین مثال و اولاد برادر دیگر متحد الکل نصیب من
یقرب بر خواهد بود چنانچه ظاهر است **جواب** گوئیم که
اینمعنی در بنی اخوه بنا بر اینست که نسبت بمورث که برادر
مفروض باشد هریک از بنی اخوه بوساطت پدر خود ارث
میبرند **اما** بنی معتق بوساطت معتق و نسبت هریک از
فرزند زادهای مذکور بمعتق مساویست و اگرچه گریه
سؤال خالی از قوتی که موجب ترجیح احتمال اول از خلاف
ثانی شود نیست فتامل **مبحث چهارم** در توریث

ولاء بدانکه درباب استحقاق ولاء فیمابین ورثه معتق
خلاف کرده اند وبعضی را اعتقاد اینست که بمقتضاء
الولاء لحمة کلحمة النسب هریك از ورثه بقدر نصیب
خود از مال موطی استحقاق ولاء نیز دارند خواه ورثه
ذکور باشند وخواه اناث وخواه معتق مرد باشد و
خواه زن واین مذهب با موروث بودن ولاء انسب است
وبعضی دیگر را اعتقاد اینست که اگر معتق مرد باشد
چنین است که مذکور شد اما اگر معتق زن باشد بعصبه
او منتقل خواهد شد وبعضی دیگر تخصیص باولاد ذکور
داده اند خواه در مرد وخواه در زن وبعضی دیگر در
مرد تخصیص باولاد ذکور داده اند ودر زن بعصبه
دون اولاد وبا عدم اولاد ذکور برای مرد بعصبه میدهند
وباولاد اناث چیزی نمیدهند وبراین تفصیل روایات
صحیحه وارد است ومعارض ان خالی از ضعفی نیست

اما

اما در عصبه ذکورة وانوثة یکحکم دارند بنابر اصح و
چیزی که لازمست همین است که متقرب باب معتق
باشند دون ام مثلاً اگر اخوة واخوات متفرقه معتق
باشند اخوه واخوات امی ممنوعند اما اخوه واخوات
پدری یا پدری ومادری هردو ولایت خواهند داشت
چو در اینجا معتبر همان قرابت پدر است وقرابت امی معتبر
نیست وذکور واناث اخوه همه هم میبرند للذکر ضعف
الانثی مبحث پنجم در موالی ابوین واجداد عتیق است
بدانکه هرگاه با عدم مناسب معتق متوفی نیز
نباشد ومعتق پدر او باشد مولاء پدر او وارث او
خواهد بود وعصبه مولاء او بهر مرتبه که باشند
احق از مولاء اب او خواهند بود وهم چنین عصبه
مولاء اب از مولاء مولاء واگر دختر مولاء او باشد و
مولاء اب او یا مولاء مولاء او پس اگر قایل بوراثت

اناث باشیم خود اشکالی نیست چنانچه دخترها مانع مولاء
اب خواهد بود واگرنه اشکالی کرده اند که
که آیا مولاء پدر خواهد گرفت یا با امام منتقل خواهد
شد زیرا که بنا بر انکه مادام که ورثهٔ معتق هستند
معتق اب محروم است پس شق ثانی ترجیح می
یابد و بنا بر انکه چون این وارث وارث ولاء
نیست پس حکم عدم دارد و مولای اب مانع است اما
وشق اول رجحان این قول ظاهر است واگر
معتق زنی باشد واولاد ذکور داشته
باشد واز عصبهٔ او کسی نباشد پس با حکم
بعدم وراثت اولاد او مال از امام خواهد
بود الا از اولاد ذکور خواهد بود است باذکور
واناث بنا بر قول اول وقول دوم وبتقسیم
ولاء در ورثهٔ معتق اب وخلاف در ان نقل

قول

قول در ورثه معتق است بعینه چنانچه بنا بر اصح که
ولاء موروث نیست هر یک از ورثه معتق اب که
در حین فوت عتیق اقرب بمعتق است وارث او
خواهد بود مثلا هرگاه که پسر عتیق که مالک فیه است
بمیرد و پدر معتق پدر او واولاد او باشند پدر
سدس میراث متوفی را میگیرد وباقی برای اولاد ذکور
خواهد بود بالسویه واولاد اناث محرومند بنا بر اصح
چنانچه گذشت اما اگر ابوین واولاد معتق یا پدر
معتق نباشند اخوه واجداد وارث ولا خواهند بود
بشرط انکه متقرب بپدر باشند پس اخوه واجداد امی
محروم خواهند بود اما اخوه واجداد پدری ذکور واناث
میگیرند بالسویه ارث مال بعینه واولاد اخوه واباء
اجداد پدری باعدم اخوه واجداد قایم مقام ایشان
خواهند بود بنحو مفصل در میراث واگر ازین مرتبه

هیچکس نباشند اعمام پدری معتق یا اب معتق وارث
بولاء خواهند بود و اخوال مطلقا و اعمام مادری را از
ولاء نصیبی نیست و در اعمام نیز همان مراتب قرب و
بعد بنحوی که در میراث مال بنسب مذکور شد بی
تفاوت معتبر خواهد بود و محتاج تفصیل نیست
و ابن عم پدر و مادری درین باب نیز مانع عم پدری خواهد
بود بنا بر انکه او اقرب بمعتق و اولی بمیراث اوست
و قول بعدم منع بنا بر عدم اعتبار قرابت مادری در
اقربیت اب با قطع نظر از الجهت در کمال قوت است
بلی بنا بر قول بموروث بودن ولاء منع اقربست و الله
تعالی و رسوله اعلم **قسم خامس** در ولاء تضمن جریره است
و معنیش اینست که شخصی ضامن احداث و عقل
دیگری بشود که انچه از خطایا و جنایات کند ضمان
ان با عاقله است او ضامن گردد پس هرگاه مضمون

عنه بمیرد و وارثی از هیچ مرتبه از مراتب مذکوره
حتی مولاء عتق نداشته باشد میراث او بعد از ان نصیب
اعلی زوج یا زوجه اگر باشند از ضامن مزبور خواهد
بود **اما** ولاء ضامن جریره از ضامن بورثه او تعدی
نمیکند پس اگر ضامن خود در حین وفات مضمون عنه
نباشد هیچکس از ورثه او وارث او نمیگردد و میراث
او از امام خواهد بود و مضمون از ضامن ارث نمیگیرد
مگر انکه ضمان از جانبین باشد که در انوقت هر یک
وارث دیگری خواهند بود **قسم سادس** در ولاء امامت
است هرگاه مورث را در هیچ یک از مراتب مذکوره
وارثی نباشد امام زمان وارث او خواهد بود که در
مصارف بیت المال و انفال صرف شود و اگر امام غایب
باشد اگر ترکه از چیزهایی باشد که مدت مدیدی تواند
ماند باید که انرا محفوظ داشت تا امام ظاهر شود و

اگر چیزی باشد که در ماندن تلف شود در قبهٔ ازان
باید خرید و محافظت و تعمیران باید نمود تا ظهور امام
علیه السلام رزقنا الله تعالی نعمت لقائه و ادراک شرف
خدمته والخلاص من الاعتساف والاجحاف بظهور عدله
والاسعاف بالحوائج بوفور فضله **قسم سابع** در میراث
ولد ملاعنه و ولد زناست و دران سه مبحث است

**مبحث اول** بر انکه هرگاه مردی انکار بنوت فرزندی
که از زوجه دایمه خود داشته باشد نماید و حال
انکه انفرزند بحسب ظاهر شرع ملحق باو باشد چو اگر مثلا
قبل از مضی شش ماه از حین دخول یا بعد از انقضاء
اقصی حمل که نه ماه یا ده ماه یا یکسال است بنا بر خلاف
و اختلاف متولد شده باشد البته فرزند او نخواهد
بود و توارث نیست **اما اگر** ملحق باو باشد بحسب ظاهر
وانمرد نفی او نماید خواه هنوز حمل باشد یا متولد شده

باشد

باشد و در حضور حاکم شرع ملاعنه نموده باشند
توارث میان اینمرد و انفرزند زایل خواهد شد
اگر دیگر فرزندان ازان زوجه داشته باشند که
نفی ایشان ننموده باشد توارث با ان فرزندان بحال
خود باقیست پس هرگاه که انفرزندی را که نفی او نموده
بمیرد میراث او تمام از مادر او خواهد بود اگر اولادی
نداشته باشد ثلث تسمیة و باقی ردا و وجود ولد
در حکم عدمست و اگر اولاد داشته باشد اگر
اولاد ذکور باشند یا ذکور و اناث مادر را سدس
میرسد و باقی از فرزند خواهد بود للذکر ضعف
الانثی **و اگر** مادر و فرزند نباشد از اخوه و اجداد امی
او خواهد بود پس اگر یک برادر امی باشد تمام مال ازوست
**و اگر** برادر امی و برادر ابی و امی هر دو باشند میان
ایشان بالسویه قسمت میشود هر چند که در ذکورت

وانوثت مختلف باشند چو قرابت پدر را در این وقت
مدخلی نیست پس اخوه مطلقا سوای اخوه پدری و
هم چنین اجداد مادری مال را ذکورا و اناثا فیما بین
خود قسمت مینمایند و اولاد اخوه حکم اخوه دارند
و با اجداد قریب نصیب هر یک تقرب به را میگیرند
مثلا هر گاه جد و جده مادری و برادرزاده پدر
مادری و پسر اخت مادری باشد مال را میان خود بالتسویه
قسمت مینمایند و با عدم اخوه و اجداد ام اخوال
و خالات وارث خواهند بود و اعمام قاطبه ممنوعند
و با عدم خؤله و اولاد ایشان و ان نزل خؤله و
عمومه مادر وارث خواهند بود و ضابطش حرمان
عصبه اب و اختصاص عصبه ام بمال است مثل
صورتی که عصبه اب موجود نیستند بعینه
**مبحث دویم** در رجوع از انکار و نفی ولد اگر پدر

بعد از ملاعنه اقرار بفرزند نماید وراثت ابن برای او ثابت
میگردد اما بر عکس نیست تا آبا تو ارث و با عصبات
پدر بمجرد اقرار پدر ثابت میگردد یا عکس یا بدون
عکس یا نه بعضی را اعتقاد اینست که وراثت او از
اقرباء اب ثابت میگردد اما عکس نیست چه واسطه
وراثت و از اقرباء اب است پس هر گاه وراثت او
از اب ثابت شود از انچه اب واسطه است هم ثابت
خواهد شد و عدم عکس نیز بدین قیاس چو علت
توریث اقرباء اب از او وراثت اب بود و هر گاه واسطه
منتفی باشد ان نیز منتفی است و این قول بحسب عقل
خالی از قوتی نیست و بعضی را اعتقاد اینست که باقرار
پدر وراثت و از اقرباء او ثابت نمیشود زیرا که لعان
قطع علاقه رحم و وراثت ~~او از اقرباء او ثابت نمیشود~~
نموده و لیکن بنا بر انکه اقرار العقلاء علی انفسهم جایز

باقرار پدر بنبوت او وارث زید میگردد اما اقرار اب
باقرار او مؤاخذ نخواهند کردید واین قول با اصل اشبه
است وبعضی را اعتقاد اینست که اگر اقرار باعتراف بصحت
ولادت آن طفل داشته ومنکر انکار ونفی پدر او را
مینموده اند پس توارث بجانبین خواهد بود هرچند
پدر اقرار باو نکند وممکن است که گوئیم که این قول
بظاهر اقربست اما با لعان بشرایط آن دفع توارث میگردد
هرچند که در حضور امام تبری از عقل وضمان جرایر
او بکند **مبحث سیم** در باب ولد الزنا **بدانکه** ولد الزنا
که ثابت باشد ولادت او از زنا هیچیک از والدین
را با او توارثی نخواهد بود ونه عصبات ایشانرا قاطبة
ونه او را از ایشان پس وارث او اولاد او وزوج و
زوجه او خواهند بود وبا عدم ایشان اگر حکم کنیم
بآنکه ولایت عتق بر ولد زنا میباشد پس مولاء او

اگر باشد وارث او خواهد بود وبا عدم حکم بولاء عتق
بر او یا عدم مولاء معتق میراث او از بیت المال است
وضامن جریره او را نصیبی نخواهد بود با وجود اعصاب
او هرچند که اعصاب خود از ارث ممنوع باشند اما
اگر از یکطرف از زنا باشد واز جانب دیگر شبهه باشد
پس با آن جانب که نسبت باو زنا نیست توارث
خواهند داشت دون جانب دیگر واگر از یکجانب
مجبور شود بزنا ظاهر اینست که او نیز حکم شبهه خواهد
داشت **قسم ثانی** در میراث خنثی وکسی که اصلا آلت
رجولیت وانوثیت هیچیک نداشته باشد یا دو سر
در یک روش یا دو بدن در یک حقوه داشته باشد و
در آن چند مقصد است **مقصد اول** در میراث
خنثی **بدانکه** خنثی کسی را گویند که هم آلت رجولیت
وهم انوثیت داشته باشد وگاهی بمعنی اعم که شامل

فاقد هردو باشد نیز استعمال میشود پس اگر کسی جامع
هردو آلت بوده باشد بموجب حدیث نبوی علیه
وآله الصلوة ملاحظه باید نمود که از کدام آلت بول
میکند یا بول از آن زودتر میاید یا دیرتر میایستد
حکم صاحب همان آلت خواهد داشت و اما بکثرت
خروج بول از یک آلت حکم بآن میشود مثلا فرض
کنیم که از هردو آلت بول همراه شروع آمدن میکند
وهمراه نیز قطع میشود اما آنکه از یکی قدر قلیلی
میاید واز دیگری بسیار یا آنکه از یکی که زودتر
میاید و دیرتر میایستد قدر قلیلی میاید واز آن
دیگر بسیار اظهر اینست که اگر قلت تقلیل بمرتبه ایست
که در جنب آن دیگر قدری معتد به نداشته باشد
بحیثیتی که بدون آن دیگر بسبب حقن آن دیگر مثلا
اورا استراحت از بول حاصل نشود یا آنکه بر عکس



باشد حکم بآن اغلب میتوان کرد خصوصا در فرض
اول که مقارنت باهم باشد ولیکن در ثانی اولی
اعتبار دو معتبر است و اگر گاهی مبادرت از یکی و
گاه از دیگری باشد حکم بر غالبست و با تساوی
مشکلست و اگر از یکی زودتر آید و از آن دیگر
دیرتر ایستد اعتبار مبادرت اولیست و بعضی در
قطع نیز مبادرت را اعتبار مینمایند و آن وهم است
و اما ملتحی بودن و حیض دیدن نیز علامت هستند یا نه
و همچنین شهوت و انتشار احدیها و احتلام از
آن دو و دیگری و حق اینست که اینها نیز علامات
میتوانند بود چو بنا برین عقل حکم بآن جهتی
اشتباه میکند پس مشکل خواهد بود اما اگر هیچ
چیزی که مرجح احدی الجهتین باشد نباشد پس
در آن چند قولست اول آنکه عمل بقرعه کنند یا بجه

مختار شیخ در خلاف وجهی دیگر است وطریقهٔ
قرعه مذکور خواهد شد **دویم** انکه اضلاع عشرا
شماره نمایند اگر اضلاع هر دو جانب مساوی
باشد زن واگر مختلف باشد یعنی اضلاع جانب
چپ کمتر باشد مرد خواهد بود واین اختیار سید
مرتضی وابن ادریس وشیخ مفید ره که بروایت
میسره از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مستند
شده اند ومخفی نیست که امر اضلاع مشتبه
واستعلام کمیت انها مشکلتر از خنثی خواهد بود
خصوصا که با تشریح وحس اصلا انطباق ندارد
والحکم بها لا یزید الا حیرة ودیگر روایت مذکوره ماثور
گشته که انحضرت حکم بعد اضلاع فرموده بعد
از فرض قبول روایت محمول بر اینست که در ان
ماده اضلاع امتیازی بوده یا انکه بتعلیم ان

حضرت

حضرت تشخیص اضلاع میشده وانیکه انحضرت حکم بان
نواند نمود لازم نیست که همه را حکم بان لازم باشد
با انکه مبنا هر یک ازین دو قول نیست که طبیعتی
در ایشان ورای طبیعتین نباشد وان ثابت ولازم
نیست **ثالث** انکه او را متوسط میان مرد و زن
گیریم تا نصیب او نیز از میراث متوسط باشد واین
مختار شیخ در اکثر کتب خود واکثر متاخرین است و
لزوم مصالحه در محتمل الوجهین نیز موید این
قولست ومخفی نیست که با تسلیم عدم طبیعت ثالث
در انسان قول اول در کمال قوتست زیرای عموم لکل
امر مشکل القرعه وبنا بر این اشکال این ظاهر است
وسند اخبار مذکوره هر یک خالی از طعنی نیستند
با انکه هر یک خصوصا ثانی خالی از ابهام واجمالی
نیستند وبنا بر ثالث چندین احتمالست **اول** انکه

یکبار در تقسیم او را مرد فرض کنیم و یکبار دیگر او را زن
گیریم پس مسئلتین را جمع نموده از مجموع هر یک را
نصیبین بدهیم **مثال** فرض کنیم که متوفی را پسری
و انثی و خنثی باشند یکبار از پنج دو به پسر میدهیم
و دو بخنثی و یک بانثی بار دیگر از چهار دو به پسر میدهیم
و یکی بخنثی و یکی بانثی از مجموع پنج و چهار که نه است چهار
به پسر میدهیم و سه بخنثی و دو بانثی و اگر پسر با خنثی
باشند بدون انثی یکبار از دو یکی بخنثی دادیم و بار دیگر
از سه یک پس از پنج دو با و میدهیم و سه بپسر و
اگر خنثی و انثی باشند کلا غیر با از پنج درست است
سه بخنثی و دو بانثی مخفی نماناد که بنا برین قاعده
اگر دو رهر باد که فرض کنیم عددی کیف ما اتفق اخذ
نمائیم اختلاف در حساب بهم نرسد مثلا اگر در
فرض مذکوره او را ابن از ده بگیریم و دو را نوشت از سه

تا از

تا از سیزده هفت با بن و شش بخنثی بدهیم خطا خواهد
بود چنانچه ظاهر است پس ضابطه در تصحیح این مسئله
اینست که هر یک از پسر و دختر را دو پسر و دو دختر
فرض کنیم و خنثی را یک پسر و یک دختر چنانچه در صورت
اجتماع سه پسر و سه دختر فرض میکنیم تا از نه درست
شود و در صورت پسر و خنثی سه پسر و یک دختر فرض
کنیم تا از هفت چهار به پسر و سه بخنثی بدهیم و در
صورت خنثی و انثی یک پسر و سه دختر تا از پنج سه بخنثی
و دو بانثی داده شود **احتمال دوم** آنکه بنجوم نبود
یکبار خنثی را مرد فرض نموده مسئله را درست نمائیم
و بار دیگر زن بشرح ایضا پس اگر مسئلتین با هم تباین
داشته باشند احدهما را در دیگری ضرب نمائیم چنانچه
در مثال مذکور در اجتماع هر سه با هم که چهار و پنج را
در هم ضرب نمودیم بیست شد و اگر با هم توافق داشته

باشند جزء وفق از احدهما را در دیگری ضرب مینمائیم
مثل انکه مردی و دو خنثی و دو زن باشند که یکبار
فریضه ایشان هشت است و یکبار شش و بینهما
توافق بالنصف است نصف احدهما را در دیگری ضرب
کردیم بیست و چهار شد و سایر احتمالات چون
تداخل و تماثل محالست و بر تقدیرین حاصل را در
دو ضرب کردیم تا در احتمال اول چهل و در ثانی چهل
و هشت شد و در اول از چهل از یک نصف ان هشت
بمرد و هشت بخنثی و چهار بانثی دادیم و از نصف دیگر
ده بمرد و پنج بخنثی و پنج بانثی دادیم تا نصیب مرد از
مجموع هیجده و از خنثی سیزده و از انثی نه شود و در
ثانی از یک نصف چهل و هشت بمرد شش و بهر خنثی
شش و بهر انثی سه دادیم و از نصف دیگر مرد را
هشت و هر یک از دو خنثی و دو زن را چهار

از مجموع

از مجموع مرد را چهارده و هر خنثی را ده و هر انثی را هفت
رسید و تفاوت میان این و طریق اول اینست که
بنا بر اول مرد را از چهل هفده و هفت تسع میرسد
و لمثل اینست که در ثانی در هر دو بار که تقسیم میشود
ثلث عدد واحد تقسیم میشود که ان بیست است و بنا
بر اول باید که یکبار از بیست و یکبار از بیست و پنج
تقسیم شود و وقت این نیز یعنی احتمال اول مخفی
نیست فتبصر طریق سیم در تقسیم میان ایشان که
موافق با طریق دویم است اینست که نصف مال را
بر فرض ذکوریت خنثی و نصف دیگر را بر فرض انوثیت
او تقسیم نمائیم پس عددی تحصیل مینمائیم که هر یک
از نصفین او بهر فرض تصحیح یابد چنانچه در مثال اول
همان چهل خواهد بود و فرق میان این و ثانی اینست
که در ثانی اول فریضتین را در یکدیگر ضرب مینمودیم

در صورت تباین و وفق احدهما را بر دیگری بر فرض
توافق پس مجموع را در مخرج نصف و در اینوقت اول
احدی الفریضتین را در دو ضرب میکنیم پس مجموع
حاصل را بر فرض تباین یا وفق انرا با توافق در
دیگری واین فرق محض اعتبار است چنانچه در
فن هندسه مبرهن است وتفاوت بالحقیقه
با هم ندارند چنانچه بعضی گمان کرده اند **طریق چهارم**
انکه هر یکرا حصه ادنی بدهیم ونصف تفاوت
ما بین حصه اعلی و ادنی چنانچه گوئیم مثلا که از چهل
شانزده حصه ادنی است وبیست حصه اعلی او ست
وتفاوت ما بین چهار است نصف انرا که دو است
بر شانزده افزودیم هیجده شد بمرد دادیم وهشت
حصه ادنی انثی است وده اعلی او وتفاوت ما بین
دو نصف انرا بر هشت افزودیم نه شد باو دادیم

وحصه ادنی خنثی ده است واعلی شانزده نصف تفاوت
که سه است بر ده افزودیم سیزده شد باو دادیم
واین طریق نیز هم راجع بطریق دویم است در
حقیقه **طریق پنجم** انکه بعول عمل نمائیم باین معنی
که از مخرج مشترک نصیب اعلی هر یکرا بدهیم مثلا
از بیست ده بمرد بدهیم وهشت بخنثی وپنج بانثی تا انکه
بیست وسه درست شود واین عول مثل عول در
فرایض نیست تا بحثی لازم اید بلکه بجهت تصحیح حساب
بصورت عول در اورده میشود واگرنه هیچیک
از ایشان فریضه ندارند تا نقصی بر فرایض ایشان
وارد شود واین مسئله خلافی نیست جواز بنص
مسئله
مثلا بنا بر این دویست نصیب انثی خواهد بود
وبنا بر سابق دویست وهفت وبرین قیاس
خنثی ومرد مخفی نیست که ازین اقسام قسم اول

بقول امام علیه السلام مطابق تر است که ورث میراث
الرجال والنساء کما لا یخفی و باید دانست که هر کاه
از توسط توسط حقیقی مراد باشد هیچیک از این
وجوه صحیح نخواهند بود چه توسط حقیقی مثلا
انست که نسبت ان بطرفین مساوی باشد خواه
در کم متصل باشد و خواه کیف و غیر ذلک از [illegible]
و در کمیات منفصله انست که نسبت طرف اول
بان مثل ان بطرف دیگر باشد مثل چهار و شش و
نه پس بنابر مراعاة حقیقی بودن توسط هر کاه نصیب
مرد چهار و نصیب زن دو باشد نصیب خنثی باید
که دو و چهار خمس باشد چو نسبت دو بان مثل
نسبت انست بچهار بخلاف اقسام سابقه که
مثلا در اول نسبت بسه ثلثان بود و نسبت چهار
سه ربع و دو ثلث از مخرج مشترک که بکیریم هشت است

وسه ربع

وسه ربع از ان تر است پس مساوی نیستند بخلاف
دو و چهار خمس که دو پنج سبع او و او پنج سبع
چهار است تقریبا کما لا یخفی و از جمله قواعد استحصال
وسط با یمعنی انکه جذر مضروب طرفین در یکدیگر
را کرفته که مطلوب حاصلست پس تصحیح مسئله بنابر این
انست که ذکر و انثی را نصیب خود داده پس جذر
مسطح ایشانرا کرفته اکر کسری داشته باشد رفع
نمائیم یعنی مخرج ان کسر را در مجموع عدد صحیح انصبا
ضرب و مقدار کسر را بر حاصل بیفزائیم پس نصیب
هر یک را در مخرج کسر مذکور ضرب نموده باو داده باقی را
بخنثی میدهیم که عبارتست از حاصل ضرب مخرج کسر
در عدد نصیب او و اضافه عدد کسر بر انست چنانچه
در مثال مذکور از چهل و چهار بیست با بن و چهارده
بخنثی و ده با نثی میدهیم و برهانش از دقت در برهان

بنت گرفته نصف که فریضه بنت است باو بدهیم
وباقیرا رد کنیم براو وابوین اخماسا وباد دیکراو را
گرفته بعد از فریضه ابوین تتمه را باو بدهیم پس
فریضه را جمع نموده هریکرا مجموع نصیبین بدهیم
یا عددی بدست اریم که هر نصف او بهریك از دو نصیب
درست اید پس از هریك نصف نصیب بنت وان
دیکر نصیب ابن باو بدهیم یا انکه نصیب ادنی و نصف
فضل اعلی بران را بهریك بدهیم یا بعول درست
کنیم یا بتوسیط که متوسط میان نصیب ذکر و انثی
را بنحو مذکور تحصیل نموده باو بدهیم و هم چنین
ابوین را قدر متوسط مابین نصیب ایشان با ذکر
و نصیب ایشان با انثی و اقوی احتمال اولست چو
حضرت عزت نصف را فریضه بنت قرارداده
وظاهر است که خنثی بنت نیست هرچند که در

اربعه متناسبه مبتنی میگردد **فروع و امثله**
هرگاه وارث ابوین و خنثی و انثی و مردی باشند
هریك از ابوین را یکسدس میدهیم باقیرا به قسیم
از اقسام مذکوره که بنا گذاریم در میان اولاد
تقسیم مینمائیم باینطریق که ان عدد را که مسئله
مبنی علیه است در اصل فریضه صاحبان فرایض
ضرب مینمائیم تا درست میگردد **مثلاً** بنابر احتمال
اوّل نزد که عدد مسئله است در شش که
اصل فریضه ابوین است ضرب میکنیم پنجاه و
چهار میشود هریك از والدین را نه و پسر را
شانزده و خنثی را دوازده و انثی را هشت دادیم
واکر با ابوین یک خنثی باشند ممکن است که ابوین
را هریك سدس و ما بقیرا بخنثی بدهیم و ممکن
است که دوبار تصحیح مسئله نمائیم یکبار اورا

بزن

وقت بودن اولاد ذکور یا اناث یا او ما از برای
تصحیح حساب فی تحصیل وسط یکبار او را بنت
تقدیراً فرض کنیم اما لازم نماید که باین فرض او
صاحب فریضه شود و بنا بر احتمالات اخیره به
احتمالی سه مثال ایراد کنیم احتمال اول آنکه از
مجموع مسئلتین هر یکی را مجموع نصیبین بدهیم
مثال اول در آن اینکه ابوین هر دو باشند با خنثی
و حاجب ام نباشد یکبار از شش هر یک از ابوین
را یکسهم و خنثی را چهار سهم دادیم و بار دیگر
از پنج هر یک از ابوین را یکسهم و خنثی را سه سهم
~~دادیم و بار دیگر از پنج هر یک از ابوین را یکسهم و خنثی~~
را سه سهم پس از مجموع یازده هر یک از ابوین
را دو سهم و خنثی را هفت سهم بدهیم و اگر خواهیم
که بقاعده تصحیح مسئله و رد عمل نمائیم شش را



در یازده ضرب مینمائیم تا شصت و شش میشود
از سی و شش شش به هر یک از ابوین و بیست و چهار
بخنثی میدهیم و از سی دیگر اولا هر یک از ابوین را
پنج و خنثی را پانزده میدهیم پس از پنج باقی هر یک از
ابوین را یکسهم و خنثی را سه سهم میدهیم پس از
مجموع فریضین هر یک از ابوین را دوازده و خنثی
را چهل و دو میدهیم مثال دویم همین مثال لیکن
حاجب ام هست پس یکبار از شش چهار بام میدهیم
و بار دیگر از شش سه و سه ربع و پدر را یک و یک ربع
و مادر را یکسهم پس از مجموع دوازده او را هفت
و سه ربع و پدر را دو و یک ربع و مادر را دو سهم
میرسد پس چهار را در دوازده ضرب نمودیم چهل
و هشت شد تا خنثی را سی و یک و پدر را نه و مادر
را هشت رسید مثال سیم که پدر تنها با خنثی

باشد یکبار از شش پنج بخنثی میدهیم و بار دیگر
از چهار سه و ممکن است که بگوئیم که از شش چهار
و دو ربع پس از دوازده پدر را دو و دو ربع و خنثی
را نه و دو ربع میرسد پس دو را در دوازده ضرب
میکنیم تا از بیست و چهار نوزده بخنثی و پنج بپدر
میرسیده باشد و مخفی نیست که این دو مثال
بنحو احتمال ثانی اند بعینه بلکه آنچه بموجب احتمال
اولست مثال اولست و مثال ثالث را نیز اگر بنحو
درست کنیم از مجموع شش و چهار که ده است
دو بپدر و هشت بخنثی میدهیم پس هرگاه خواهیم
که بدستور حساب عمل نمائیم سه را در ده ضرب میکنیم
تا سی شود پس از هیجده سه بپدر و پانزده
بخنثی میدهیم و از دوازده سه بپدر و نه بخنثی
تا از مجموع بیست و پنج بخنثی و پنج بپدر رسیده

شصت
باشد فتأمل تفهم و بنا بر احتمال دویم مثال اول از
که حاصل ضرب پنج در شش و مجتمع در دو است
از یک نصف آن پنج بهر یک از ابوین و بیست بخنثی
میدهیم و از نصف دیگر شش بهر یک از ابوین و
هیجده بخنثی میدهیم تا از مجموع خنثی را سی و هشت
و هر یک از ابوین را یازده داده باشیم و مثال ثانی
و ثالث خود در ضمن بیان احتمال اول مبین شد و
احتمال ثالث نیز از احتمال دویم ظاهر است و احتمال
چهارم مثال اول از شصت میگوئیم که پدر و
مادر هر یک نصیب ادنی ایشان که مفروض خنثی ا
ده است و فضل نصیب اعلی ایشان که در فرض
انوثیت خنثی برای ایشان هست و آن دوازده
دو خواهد بود پس هر یکرا یازده و خنثی را سی و هشت
دادیم و چون چنانچه اشاره بدان شد با احتمال ثانی

وثلث تفاوتی ندارد از مثال ثانی وثالث بمثال اول اکیفا
نمودیم وبنابر احتمال الخامس که عول میشد در مثال
اول از سی هریک از ابوین را شش وخنثی را بیست
میدهیم پس از سی و دو وبنا میکذاریم ودر مثال ثانی
از بیست وچهار پدر را پنج ومادر را چهار وخنثی را
شانزده میدهیم تا از بیست وپنج درست اید ودر
مثال ثالث از دوازده پدر را سه وخنثی را ده میدهیم
تا از سیزده قسمت شود وبنا بر تعدیل وسط در مثال
اول کوئیم که اکر با ابوین ابن میبود از سی مثلا بیست
داشت واکر بنت میبود هیجده میکرفت پس خنثی
را عددی باید داد که نسبت هیجده با او چون نسبت
او باشد به بیست پس بموجب قاعده که کفته شد ان
حاصل ضرب هیجده در بیست که سیصد وشصت است
جذر کرفتیم هیجده وسی وشش جزو از سی وهفت



جزو واحدی بود پس سی وهفت را در سی ضرب نمودیم
یکهزار ویکصد وده شد پس نصیب ابوین را از سی که
یازده سهم ویکجزء از سی وهفت جزء واحدی است در سی
وهفت ضرب نمودیم چهارصد وهشت شد با بوین
دادیم هر یک را دویست وچهار رسید وباقی که هفتصد
ودو است بخنثی رسید وبا فهم انچه مذکور شد استنباط
سایر امثله اسان خواهد بود وبالجمله هرکاه که صاحب
فریضه باشد اکر با خنثی شرکاء هستند مسئله خنثی را
با شرکاء در مخرج فریضه ضرب مینمائیم واکر خنثی از
جمله اهل فریضه باشد بشرح ایضا عددی که ان جزء
فریضه از ان بر اهل فریضه درست اید تحصیل باید نمود
وفریضه را از ان باید کرفت وباقی را اکر بسایر ورثه
درست تقسیم شود بشرح ایضا واکر نه بنحو مقرر اکر
با مسئله سایر ورثه تباین دارد مسئله ایشانرا در

اصل فریضه ضرب باید نمود واگر تداخل دارد بقاعده
عمل باید نمود وحاصل را بر ایشان تقسیم نمود که
درست خواهد بود ومثال دیگر جهت تسهیل فهم
ایراد مینمائیم اول آنکه متوفی را پسری ودو خنثی و
دختری وابوین وزوجه باشند پس مسئله صاحبان
فریضه که بیست وچهار است بنابر احتمال اول در
دوازده ضرب میکنیم چون میان سیزده که نصیب
اولاد ودوازده که مسئله ایشانست تباین است
تا دویست وهشتاد وهشت شود سی وشش
بزوجه وچهل وهشت بهریک از ابوین وبیست و
شش بدختر وسی ونه بهریک از دو خنثی وپنجاه ودو
بپسر درست آمد وبنابر احتمال ثانی وثالث ورابع
هفتاد را که مسئله اولاد است در بیست وچهار
ضرب مینمائیم یکهزار وششصد وهشتاد میشود



زوجه را دویست وده وهریک از ابوین را دویست
وهشتاد ونهصد وده باقی را سیصد ودوازده
از آن به پسر وهریک از دو خنثی را دویست وبیست
ویک ودختر را یکصد وپنجاه وشش رسید درست
آمد وبنابر احتمال خامس چهل ویک که مسئله
اولاد است در بیست وچهار ضرب نمودیم نهصد و
هشتاد وچهار شد یکصد وبیست وسه بزوجه
رسید ویکصد وشصت وچهار بهریک از ابوین
پانصد وسی وسه باقی ماند یکصد وهشتاد ودو
پسر گرفت ویکصد وسی بهریک از دو خنثی ونود
ویک دختر را رسید درست بود وبنابر تعدیل وسط و
بیست ونه که مسئله اولاد است باین نحو که پسر را
اولاد ودو دختر را یک وهر خنثی را یکسهم ودو خمس
گرفتیم پس پنج را در پنج وچهار خمس ضرب نمودیم بیست

ونه شد پسر را ده و هر یك از دو خنثی را هفت و
انثی را پنج رسید تقریبا و جهت تقریب مجهول بودن
جذر اصم است که ان مضروب نصیب ابن و بنت
در یکدیگر بجهت خنثی اخذ میشود پس بیست و نه
مذکور را در بیست و چهار ضرب نمودیم ششصد
و نود و شش شد هشتاد و هفت بزوجه رسید
و یکصد و شانزده بهر یك از ابوین سیصد و هفتاد
هفت باقی ماند یکصد سی از ان را پسر گرفت و نود و یك
هر یك از دو خنثی و شصت و پنج دختر را رسید درست
شد **مثال دویم** فرض کنیم که متوفی را یك اخ و یك
اخت و یک خنثی پدر و مادری و یک برادر و یک خنثی مادری
و جد و جده پدری و جد و جده مادری و زوجه
هستند اولا مخرج ثلث و ربع خواستیم دوازده
بود چهار از ان بکلالهٔ ام دادیم بر ایشان درست امد

زیرا که

زیرا که چون در کلالهٔ ام ذکور و اناث مساویند و عدد
رؤس ایشان چهار است دو نفر جدین و دو نفر برادر
و خنثی پس چهار نصیب بر ایشان درست است
و پنج بکلالهٔ اب میرسد و مسئلهٔ ایشان پانزده
بنا بر احتمال اول پسر را چهار و جد را نیز چهار و خنثی
را سه و جد و اخت را هر یك دو و نصیب در مسئلهٔ
ایشان داخل بود و ثلث ان بود سه را در اصل مسئله
ضرب نمودیم سی و شش شد نه که ربع انست بزوجه
دادیم و دوازده که ثلث انست بکلالهٔ ام هر یکی را سه
و پانزده بکلالهٔ اب چنانچه گفته شد و بنا بر سایر
احتمالات نیز با فهم ضوابط تصحیح اینها اسان و محتاج
به تطویل در بیان نیستند و همچنین در سایر مراتب
وراثت **مقصد دویم** در میراث کسی که اصلا الت
رجولیت یا انوثیت نداشته باشد یا انکه بقبه

مثل

غیر معتادی که مخرج فضلات باشد و اشتباه شد با آنکه
فضلات بقی دفع شوند بدانکه مشهور میان جمهور
اصحاب درین باب عمل بقرعه است از جهة عموم لکلّ
امرٍ مُشکلٍ القرعةُ وخصوص نصوص صحاح که در
این باب وارد است واگرچه این احادیث مؤید حکم
بقرعه در خنثی نیز میتواند شد بجهة اشتراک در اشتباه
که منشأ حکم بقرعه است زیرا که حکیم مطلق در کتاب
نحو ناطق که وَلا رَطبٍ وَلا یابِسٍ اِلّا فی کِتابٍ
مُبینٍ بنای میراث را بر احد طبیعتین وضع نموده
وقسم ثالثی بیان نفرموده هرچند که طبیعت ثالثی
باشد امّا نصیب او راجع باحد نصیبین است و
چون تعیین او معلوم نیست حواله بعلم علیم که
قرعه کاشف از انست لازمست با آنکه حدیث
عد اضلاع با وجود اینکه بر او وارد بود مجهول السند



وسند لمیراث الرّجال والنّسآء موثق با آنکه مدلول
این خبر جمع میان نصیبین است بجهة او وان خلاف
عقل ونقلست وبنابر مختار ما وپیش بکردن این
واو بمعنی او یا حکم بسهو نسّاخ ورواة در تبدیل او بواو
آسان تر است از تاویل جمع نصیبین بجمع نصف
نصیبین با سایر انحاء که مذکور شد کما لا یخفی با آنکه
مخالفت قول بقرعه با مذهب عامه نیز مؤیّد انست
وبهر حال در این صورت اشبه واصح عمل بقرعه است
بموجب احادیث صحاح وآنچه ابن جنید اختیار نموده
از عمل بامتحان که در حدیث عبد الله بن بکیر وارد شده
باین نحو که اگر از ان مخرج که بول میاید بول میجهد بنحوی
که حوالی مخرج را آلوده نمیکند ومنتشر نمیگردد مرد است
واگرنه زن در برابر احادیث مزبوره وشهرت بین
اصحاب ومخالفت با مخالف در کمال ضعف است

با اینکه در همه ماده نیز تمیز نمیتوان نمود کما لا یخفی
**و طریقه** قرعه بموجبی که در حدیث فضیل ابن یسار
واقع است اینست که بر یکی قرعه عبد الله و بر دیگر
امة الله نوشته شود و انرا با سایر قرعها خالی از
اسم مشوش نموده بعد از ان این دعا بخوانند اللّهمّ
انتَ اللهُ لا اله الّا انتَ عالمُ الغیبِ والشّهادةِ
انتَ تحکمُ بینَ عبادِکَ فیما کانوا فیهِ یختلفونَ
فبیّنْ لنا حالَ هذا المولودِ کیفَ یورثُ ما فرضتَ
لهُ فی کتابِکَ و قرعه بیرون ارند اگر اول قرعه
که عبد الله بر او نوشته بیرون اید میراث مرد باو
باید داد و اگر قرعه که امة الله بر ان نوشته شده
اول بیرون اید میراث زن و بعضی خواندن این دعا را
واجب میدانند در همه مواضع قرعه بنا بر همین
حدیث و بعضی چون سایر اخبار را از ذکر این دعا



خالی دیده اند باستحباب قایل میشده اند و در این
موضع نیز این اظهر است **و باید دانست** که بنا بر
عمل بقرعه هرگاه در یکمیراث قرعه شد بهر چه بر اید در
سایر مواریث که بعد از ان اتفاق افتد بهمان قرعه
عمل میتوان نمود و احتیاج بتکرار قرعه نیست مگر
انکه در حکم قرعه اول اختلاف شود و انخود در کمال
بعد است زیرا که حکم خدا مختلف نمیباشد پس بنا
بر قرعه اول لازمست **مقصد سیم** در میراث
کسی که دو سر یا دو بدن داشته باشد چنانچه راقم
اینحروف خود از ثقه شنیده که در هند کسی را دیده
که از سینه ببالا دو نفر بوده اند و از شکم بپایین یکی
رو بروی هم و هر دو سر چیزی میخورده اند و باهم
مضطجع میشده اند اما مفارقت در نوم معلوم نشد
بهر حال بموجب انچه امیر المؤمنین علیه السلم فرموده

حکمتش اینست که در وقت نوم ملاحظه نمایند و یکی
از ایشان را نحوی کرده یکدیگر را خبر نباشد بیدار نمایند اگر
اندیگر نیز بالفور بیدار شود بحیثیتی که معلوم شود
که در مدرک متحدند حکم بوحدة ایشان شود در
میراث وشهادت وغیرها واگرنه حکم باثنینیت
ایشان در هر باب وذکورت وانوثت ایشان بآلت
موجود معلوم میگردد واگر هر دو آلت باشد پس با
اثنینیت میراث پسری ودختری خواهند گرفت واگر
حکم بوحدة ایشان باشد حکم خنثی خواهد داشت
وممکن است که در بعضی صور هم آلت رجولیت جدا و
آلت انوثیت با رجولیت ایضاً جدا داشته باشد و تقصیر
حکمش ظاهر است امّا در عبادات احکام ایشان خالی
از اشکالی نیست چنانچه در محل خود مذکور است
قسم تاسع در میراث جماعتی که دفعة غرق شوند یا خانه



بر ایشان فرود آید چنانچه تقدیم وتاخیر فوت ایشان
معلوم نباشد واگرنه متأخر وارث متقدم است
دیگر آنکه اگر جماعتی بحتف انف ومرگ خود دفعة بمیرند
توارثی میان ایشان نخواهد بود بلکه میراث هر یك
بورثه او که غیر آن متوفی دیگر است میرسد امّا اگر یکی
از ایشان را وارثی اقرب از وارث اندیگر نباشد ابوابن
وارث هر دو خواهد بود واگر تقدیم وتاخیر ثابت و
معلوم مؤخر وارث مقدم است بلا شبهه واگر بسوای
غرق وحرق بقضیه دیگر بمیرند بحیثیتی که تقدیم وتاخیر
معلوم نباشد دران خلافیست که خواهد آمد امّا اگر
جماعتی دفعة غرق شوند یا خانه بر ایشان فرود آید و تقدیم
وتاخیر فوت جانبین معلوم نباشد توارث میان ایشان
از جانبین خواهد بود یعنی یکبار احدهما را متوفی فرض
نموده ودیگری را باقی دیگر را اگر جماعتی باشند حی و تقسیم

مال و میتهما ثم پس اگر ورثه منحصر در همان دیگری باشد
جماعت که با او غرق شده اند باشد تمام مال او ان دیگری
یا الجماعت که با او غرق شده اند خواهند گرفت و با
دیگر اند یکرها را متوفی و متوفی اول را زنده فرض کنیم
و اگر جماعتی باشند بهمین دستور بنوبت تا آخر شوند
ولیکن بشرط انکه توارث از جانبین باشد یا همه جوانب
باشد چو اگر میان دو نفر ایشان توارث از هر دو جانب
نباشد بلکه در جانب واحد باشد یا هیچ توارث نباشد
اینحال نخواهد داشت مثلا اگر فرض کنیم که دو برادر
هستند که یکی فرزندی دارد و دیگری وارثش برادران
اوست پس از مالی فیه بیرون خواهد بود بلکه وارث
این برادر دیگر او و هرچند که سایر ورثه نیز اخوه باشند
صورتی ندارد بلی اگر پسر او که برادر زاده است با سایر
ورثه مساوی باشد شریك و اگر اقرب باشد منحصر

مال

بمالیت لا غیر اما اگر توارث از جانبین باشد خواه هر یك
بانفراد وارث دیگری باشد یا باشتراك که توارث
در خواهد بود اما انفراد هر یك در میراث چون دو برادر
لا غیر که هر دو غرق شوند که هر یك بانفراد وارث ان
دیگرند یعنی تمام مال زید را ورثه عمرو و تمام مال عمرو را
ورثه زید میگیرند و مراد بورثه در اینجا بعد از برادر
متوفی معمر است مثل انکه هر یك خالی داشته باشند
یا خاله هر گاه برادر پدری باشند یا هر یك عمی یا عمه
هر گاه برادر مادری باشند و اگر ورثه بعید هر دو یکی
باشد تقسیم محض اعتبار خواهد بود چنانچه اگر وارث
هر دو امام باشد ایضا چنین است و اگر یکی مالی داشته
باشد مال او برای وارث انکسی است که هیچ ندارد
و اگر وارث دیگر غیر غریق مساوی غریق باشد
مال میان غریق و غیر غریق کما فرض لیسته تقسیم خواهد

شد مثل آنکه دو برادر باشند که یکی را یا هر دو را زوجه
باشد که مال هر یک از این دو برادر میان زوجه اش
با آن برادر دیگر قسمت شود و آنچه هر یک از دیگری
بارث گرفته دیگر باره قسمت نخواهد شد بنابر اصح و اشهر
چون آن مستلزم دور و تسلسل و فرض نقیضین باعتبار
واحد است بخلاف آنکه هر یک را از آنچه از او گرفته
شده باو داده نشود که هر چند که باعتبار آنکه هر یک
را وارث دیگری فرض نموده ایم پس هر یک را هم حی
و هم میت انگاشته ایم اما در فرض واحد اعتبار متضادین
که موت و حیات باشد نکرده ایم چون در فرض وفات
زید مثلا عمرو را حی و همچنین در عکس عکس اعتبار
نموده ایم اما اگر از همانچه از غیر باو میراث رسیده
ایضا بآن غیر داده شود لازم میاید که آن غیر را در
فرض حیوة که حالت وارث بودن او است میت

گرفته باشیم چه اگر میت نمیبود در اینوقت ارث او
بمورث او نمیرسید و ایضا نصوص صحیحه نیز بر این مطلب
دلالت دارند چون صحیح عبد الرحمن ابن حجاج که حاصلش
اینست که هرگاه که یکی از ایشان را مالی باشد و آن
دیگری تمام مال از و وارث اند یکدیگر خواهد بود و این صریح
در مدعی نیست زیرا که اگر انعکاس در ما ورث من الاولی
بود البته که تمام مال از من لیس له مال نخواهد بود کما لا
یخفی و مرسله حمران بن اعین که صریح در مقصود
است و آنچه شیخ مفید و تبعه اش بدان مستند
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم امر بتقدیم تقسیم
مال اکثر نصیبا فرموده اند مانند زوج هرگاه که با
زوجه اش فوت شوند که اول مال زوجه را تقسیم
نمایند پس مال زوجه را آنچه بداده خبر نیز همان
زوجه اند و اگر انعکاس ارث از ما اخذه نمیبود

تقدیم تقسیم بی فایده میبود در کمال ضعف است
زیرا که لازم نیست که عقل امثال ما و او بعلل شرایع
تا طبیعه برسد چو ظاهر است که اکثر عبادات جهت
مصالح انها بر همکنان مخفی بلکه بحسب ظاهر گاهی جهت
فساد چون صبح کاذب جلوه نمای افق شبهه میکرد
با انکه مصلحت در اینموضع میتواند که این باشد که
چون مال انرا که نصیبش کمتر است هرگاه زود
تر تقسیم مینمائیم چون اکثر انرا ورثه او طرف خواهند
کرفت قدر قلیلی خواهند ماند و ممکن است که ان
قدر وفا به بعض اخراجات ضروریه لازمه که ورثه
را لازم است که بجا اورند نباشد و تا تقسیم مال
اندیکر واخذ نصیب ازان تاخیری واقع شود که
موجب اضرار ورثه او و مانع فعل ضروری شود
اما در عکس چون از مال او قدر سهلی اخراج می شود





پس ما بقی قدری معتد به خواهد بود با انکه در انعکاس
نصیب نیز فرقی مابین مقدم و موخر نخواهد بود چنانچه
مثلاً هرگاه فرض کنیم که زید راده دینار و عمرو را بیست
دینار باشد و هر یک به نصف وارث ازان دیگرا ند
پس زید را اولا متوفی فرض کردیم تا عمرو پنج دینار ازو
کرفت پس عمرو را متوفی دانستیم تا زید دوازده
دینار و نیم ازو کرفته پس زید دیگر باره پنج دینار
بعمرو داده هفده دینار و نیم و زید را دوازده دینار
نیم رسیده خواهد بود و بر فرض تقدیم عمرو بر زید
نیز قسمت بهمین است مگر انکه قایل باشد بانعکاس
ازجانبی که اول ارث کرفته چنانچه سلطان العلمائی
مرحوم ازو نقل مینماید و این قول در کمال بعد از مضمون
احادیث ابواب و مستلزم ترجیح بلا مرجح است
خصوصاً که اکثر نصیبا را برا و منعکس میسازد

واقل دانند وحال انکه عکس این ارجح است کما لا یخفی
ودیگر انکه بنا بر این لازم میاید که با عدم وارث مساوی
دیگر ابداً تمامی مال اقل نصیباً از برای اکثر نصیباً باشد
وانعکاس اصلا نباشد واین بسیار بعید است وبا
اینهمه استبعادات ومفهوم ومنطوق نصوص
قول بخلاف اینها بمراعات کمانی غیر معلوم نهایت تعسف
است مثال فرض کنیم که زید وعمرو برادر اند وغرق
کردیده اند وهر یکرا از وجه هست ویکبرادر مشترک
دیگر غیر غریق نیز دارند وهر یکرا جد وجده امی نیز
باشد بفرض انکه این سه برادر از امهات متفرقند
وفرض کنیم که زید را ششصد دینار است وعمرو را
سیصد دینار اول تقسیم نمودیم مال زید را میان
دو برادر که یکی غریق است وزوجه وجدین امی و
مسئله ایشان از بیست وچهار زوجه را ششم

وجدی

ششصد
وجدین را هشت ودو برادر زاده پس مال اکه
دینار است باین نسبت قسمت نمودیم یکصد وپنجاه
دینار بزوجه اش دادیم ودویست دینار بجد وجده
اش دادیم بالسویه ودویست وپنجاه دینار ببرادر
غریق وبرادر حی او دادیم هر یکرا یکصد وبیست وپنج
پس ورثه غریق سوای مفروض اولا نصیب اورا
فیما بین خود قسمت نمودند از دوازده درست
چنانچه با نصیب او از بیست وچهار با ان تباین
داشت پس دوازده را در بیست وچهار ضرب نمودیم
دویست وهشتاد وهشت شد اما الجنا دنا
ربع یکصد وبیست وپنج دینار را که سی ویک ویک ربع
باشد بزوجه دادیم وثلث ان که چهل ویک ودو ثلث
است بجدین دادیم بالسویه وباقی را که پنجاه ودو
نصف سدس است ببرادر دیگر که حی است دادیم

پس فرض وفات عمرو میکنیم و مسئله او بموجب حساب
مثل مسئله سابق است و بحسب تقسیم دنانیر هر
نصیبی نصف سابق خواهد بود چنانچه ربع آن که
هفتاد و پنج دینار است بزوجه اش دادیم که با حصه
سابق او از مال زید یکصد و شش دینار و یک ربع
میشود و یکصد دینار بجدین او دادیم هر یکرا
پنجاه دینار تا نصیب هر یک از مجموع سابق و حال
هفتاد دینار و پنج سدس دیناری باشد و یکصد
بیست و پنج بدو برادر که یکی زید غرق است هر یکرا
شصت و دو دینار و نیم رسید پس نصیب زید را
میان زوجه و جدین و برادر حی او تقسیم نمودیم
زوجه را پانزده و پنجمن رسید تا با نصیب
سابق او یکصد و شصت و پنج دینار و پنجمن
دینار رسید و ثلث آن که بیست و دو دینار و پنج سدس



است بجدین او دادیم تا هر یکرا با انضمام سابق یکصد و ده
و دو سدس و نصف سدس رسید و باقی را که بیست و شش
و ربع سدس است ببرادر حی دادیم تا مجموع نصیب او
از مالین دویست و شصت و شش و نصف و سه
ربع دینار رسید و اگر غرقی زیاده برده باشند ایضا بنحو
ی بور تقسیم میشود ولیکن میان هر دو نفر که توارث در
از جانبین میان ایشان نباشد توارث میان ایشان
اصلا نخواهد بود و میان باقی دیگر با هم خواهد بود
مثال فرض کنیم که چهار برادر که یکی از ایشان متزوج
است و زوجه و فرزندی دارد و سه دیگر متزوج
نیستند اما هر یکرا اخالی هست پس اخوه مذکوره با زوجه
آن برادر غرق گشتند پس آن برادر متزوج را با این سه
برادر دیگر توارث نیست اما او را با زوجه خود توارث
هست و سه برادر دیگر میان ایشان بعض با بعض

توارث خواهد بود خواه برادر دیگر مساوی ایشان غیر
غریق باشد وخواه نه مثلا در فرض بودن برادر دیگری
غیر غریق تقسیم میان ایشان باین نحو است که اول
برادر متزوج را با زوجه اش میانه ایشان قسمت نمائیم
باین نحو که ثمن مال زوجه اول بزوجه اش دادیم باقی
برای فرزند او ماند پس اگر زوجه را نیز فرزندی باشد
ربع مال او را بزوج او میدهیم و باقی برای فرزند او خواهد
بود خواه از همین زوج باشد وخواه نه واگر ابوین یا
احدهما نیز باشند در باقی و در آنچه از زوج باو رسیده
با فرزند شریک خواهند بود والا فلا و بعد از این یکبار دیگر
را متوفی فرض نموده مال او را میان آن دو برادر دیگر تقسیم
مینمائیم و از ایشان و بجائی ایشان میرسد و هم چنین
اموال آن دو برادر دیگر را و اگر برادر غیر غریق مشترک
داشته باشد تمام مال باو راجع خواهد شد و اگر هر یک



برادر خاص با جد وجده خاص داشته باشند مثل مثال
سابق هر یک از ایشان با دو برادر غریق شریک خواهند
بود در اصل مال با آنکه متوفی فرض شده اما آنچه از آن
دو برادر دیگر باو میرسد مخصوص ایشان خواهد بود
چنانچه با دنی تاملی از ملاحظه مثال سابق استنباط آن
آسان میگردد و این احکام در غرقی و مهدوم علیهم
اجماعی اند ولیکن در سایر اسباب چنانچه اشاره بآن
در اول باب شد خلافست که آیا همین حکم دارند یا نه
شیخ بزرگوار شیخ مفید ره را مختار اقتصار بر این سبب
منصوص علیهما است و مختار علامه ره در مختلف این
همین است و اکثر اصحاب را اعتقاد تعمیم حکم است
در هر سبب که موجب اشتباه تقدیم و تاخیر موت
باشد و مختار علامه ره در قواعد نیز همین است مستند
بعموم واشتراک در علت و در نظر راقم راجح قول

حکم م

مفید است چو مخالف قول دویم با قواعد و نفس
الامر ظاهر است زیرا که وراثت مشروط بحیات
وارث است و بودن حیوة هر یك بعد از موت هر یك
ظاهر الامتناع است و این ظاهر است که فی نفس الامر
یا ایشان همراه فوت شده اند باندرت این اتفاق
پس بالاتفاق توارث نخواهد بود یا متعاقب هم فوت
شده اند پس میراث از انست که متاخر فوت شده
ولیکن چون شارع غرق و هدم را بمنزلهٔ حیوة هر یك
بعد از دیگری دانسته توارث ثابت خواهد بود و باقی
بر اصل خود باقی میماند چو اثبات این قسم حکم مخالف
عقلی برای و قیاس صورت بست و دیگر انکه در زمان
حضرت رسالت پناه صلعم و حضرت امیر المؤمنین
علیهم السلام این قسم اسباب بسیار متحقق شده و در زمان
سایر ائمه نیز هر چند که خود مسلط بر امر نباشند

مثل

مثل قتلی که در غزوات میشد که تقدیم و تاخیر معلوم نیست
و احتمال اقتران نیز هست اگر چنانچه همین حکم داشته
البته که انحضرات بدان حکم و عمل میفرموده اند و اگر بان حکم
شده بود البته که منتشر و متواتر میگردید چو این امر است
که مستلزم تفاوت و تحقیق بسیار است چو هرگاه
جمعی کثیر از اهالی قبایل متفرقه را خواهند که اموال ایشان را
میان متوارثین از ایشان باین نحو تقسیم نمایند باسانی
و خفا میسر نمیگردید چنانچه مخفی نیست و معلوم است
که مواد قتال و غرق و وقوع در بئر و سقوط از جبل
و غیرها اقل و ارفع از هدم و غرق نیستند پس شیوع
و انتشار در اینها دون سایر بیوجه است بلکه در اینها
توارثی نخواهد بود و حکم موتی دفعة بحتف انف دارند
فافهم قسم عاشر در میراث مجوس و علما در این خلاف
کرده اند بسه قول اول انکه بحسب و سبب صحیح

میراث میبرند دون فاسد واین مذهب شیخ مرحوم
عبد الرّحمن بن حجّاج است که از اجلّه اصحاب امامیه
است ومختار ابی الصّلاح وابن ادریس نیز همین است
ومستند این قول عموم آیات بیّنات است که وَاِنْ
حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَاَنِ احْکُمْ بِمَا اَنْزَلَ
اللّٰهُ وَمَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ
الْکَافِرُوْنَ ومفروض در حکم وقتی است که مرافعه و
تقسیم ایشان باحکام اسلام برگردد والّا که هرگاه
که خود در میان خود تقسیم وتحکیم نمایند به نحوی که
دانند تقسیم خواهند نمود پس بر حکام مسلمین
لازم است که بما انزل الله میان ایشان حکم کنند
**مذهب دویم** آنکه از صحیح وفاسد نسب وسبب
هر دو میراث برند واین اختیار شیخ در نهایه وابن
براج وسلّار وابن حمزه است مستند ایشان

اخباری

اخباری چند است که منع از قذف ایشان شده و
همچنین حکم بلزوم حکم آنچه ایشان متلبّس بآن شده
اند ورد روایت سکونی که نص است در این باب واین
که هرگاه بعقد فاسدی فرزندی از ایشان حاصل شود
وآن فرزند مسلمان نشود البته که او را صحیح الولاده دانسته
ودر اسلام حکم بولد الزنا بودن او نخواهد شد واگر
بمیرد پدر ومادر را واگر مسلمان باشند از او میراث می
برند ودلایلی که بر منع وافساد آن از عموم آیات کریمه
استدلال بآنها مصادره بمطلوبست چه قسط بودن
وعدل نبودن وخلاف ما انزل الله بودن حکم بارث
در آنها عین مدعا واوّل مسئله است وموجب این
ضبط خلط میانه محکوم به وسبب آنهاست مثلا
آنچه که خلاف ما انزل الله است نکاح فاسد است
یعنی تزویج محارم وشکی نیست در آنکه هر کس حکم بابقاء

یا صحت آن نکاح کند اثم است اما حکم بارث بردن بان نکاح
غیر حکم بایقاع آنست و هرگاه که مسلم باشند انکه ارث
بردن بان خلاف قسط و عدل است دیگر احتیاج
باین که نیست چه ظاهر است که ظلم که ضد قسط
است جایز نیست مذهب سیم مذهب فضل ابن شاذان
است از منقول میت و جمعی دیگر از متاخرین که از نسب
مطلقا میراث میگیرند خواه صحیح باشد و خواه فاسد
و از سبب آنچه صحیح باشد یعنی اگر متزاوجین مثلا
مسلمان شوند نکاح برقرار باشد میبرند و از فاسد
نمیبرند اما اول بسبب آنکه فرزند شبهه از پدر خود
باعتبار بنوت میراث میبرد هرچند که از محارم حاصل شده
باشد اما ثانی که بسبب فاسد میراث نیست بنابر استناد
بآیات بینات و حجت بر آن مذکور شد پس توقف
در این باب و عمل بمصالحه اگر اتفاق افتد احوط خواهد

بود

براث

بود و بالجمله اگر مجوسی بدختر خود نکاح کند و از او فرزندی
حاصل شود پس آن مجوسی در کفر بمیرد و اگر مسلمان
شود بلاشبهه از هم بالفور باین میکردند پس هرچند
که قبل از انقضاء عدت بمیرد که دختر را باعتبار زوجیت
میراث نخواهد بود پس بنا بر مذهب اول تمام مال از آن
دختر خواهد بود باعتبار نسب لا غیر و بنا بر مذهب ثانی
اصل مال از بیست و چهار سهم مصحح است سه سهم
بدختر میرسد باعتبار زوجیت و هفت سهم باعتبار
فرزندی و چهارده سهم بر آن پسر میرسد و بنا بر سیم
از سه دو سهم بر پسر و یکسهم بدختر و دختر را باعتبار
زوجیت نصیبی نیست و بنا بر مذهب ثانی هرگاه در
شخصی دو جهت نسبی بهم رسد پس اگر یکی از آنها
مانع دیگری باشد از همان یکجهت مانع ارث میگیرد
و اگر هیچیک از آن دو جهت مانع دیگری نباشد از

هر دو جهت ارث خواهد برد مثلاً فرض کنیم که جده
متوفی اخت او نیز باشد مثل آنکه پدر مورث بمادر
خود جماع کند و دختری بهم رسد پس با آن دختر نیز
نکاح کند دختری دیگر و با او نیز تا مورث حاصل شود
پس بعد از فوت مورث دختر اول وارث باشد پسر
آن دختر هم جده اوست مادری و هم اخت اوست
پدری پس اگر وارث دیگر دمی نبرد او باشد مثلاً
جد پدری و اخوه پدری دیگر نیز داشته باشد پس
الجده هم ثلث نصیب قرابه مادری را میگیرد و هم
با اخوه و جد پدری مساهم خواهد بود چنانچه اگر
اخوه پدری مثلاً دو برادر باشند از بیست و یک
درست است جده می بود را هفت سهم و جد
پدری و هر یک از دو برادر را چهار سهم و اخت معروضه
که همان جده است دو سهم میرسد و مخفی نیست

که

که اخوین مزبورین خال پدری نیز هستند اما در این مرتبه
محجوبند و جد پدری جد بعید مادر مورث نیز هست
اما بجده که او زن است ممنوع است اما اگر در مسلمین سبب
فاسدی متحقق شود مثل آنکه کسی دختر خود را بشبهه
تزویج نماید و از او فرزندی بهم رسد پس بعد از فوت آن مرد
و کشف فساد دختر را از جهت زوجیت میراثی نخواهد
بود و از جهت بنوت میراث میگیرد و اما آن فرزند تا میراث
خواهد بود **خاتمه** در لواحق مواریث و در آن دو فصل
است **فصل اول** در احکام اقرار کردن بنسب **بدانکه**
اقرار بنسب وقتی صحیح است که مقر له را نسبی معلوم نباشد
چو اگر انتساب او بنسبی که منافی انتساب به نسب مقر له
باشد بشیاع یا بشهادة عدلین ثابت باشد اثری بر اقرار
مترتب نخواهد شد **دیگر آنکه** نسب مقر به ممکن عادی و
عقلی باشد چو اگر مرد بیست ساله اقرار کند به پسری

ده ساله یا بیشتر ان اقرار مسموع نیست وهمچنین
مردی که هرگز متزوج نشده باشد واز بلد خود غایب
نشده باشد اقرار کند بر بنوت کسی از اهل بلد دیگر
مسموع نیست یا اقرار کند باخوت کسی که انتساب بنوت
او بپدر یا مادر او صحیح نباشد معتبر نیست واگر اقرار
کند باخوت کسی یا انکه با او پدر یا مادر نیست وامتناع
انتساب مقر له بیکی از والدین ظاهر باشد اما بدیگری
ممتنع نباشد ایضاً اقرار باطل خواهد بود وبا حصول
شرایط صحت اقرار هرگاه کسی اقرار کند بمناسبت دیگری
با او وموانع اقرار از جانب مقر نیز منتفی باشد مانند
صغر وسفه وجنون ومرض موت که اقرار مالی در
این حالات صحیح نیست یا مطلقا یا بمقدار زاید بر ثلث
چنانچه در مواضع خود مذکور است پس بموجب حدیث
اقرار العقلاء علی انفسهم جایز مقر له بمقر منسوب

واحکام

واحکام انتساب بران مترتب خواهد گردید اما سرایت
باولاد واعصاب واعقاب مقر نمیکند مگر انکه ایشان
نیز تصدیق نمایند که بتصدیق خود هر کس که تصدیق
نموده باشد مؤاخذ خواهد بود اما اولاد هر یک از مقر
ومقر له میراث میبرند هر چند که تصدیق ننموده باشند
واگر زید اقرار کند باخوت عمرو وعمرو تصدیق او ننماید
وانکار نیز ننماید یا انکه طفل باشد عمرو از زید میراث
میبرد واولاد وعصبه ثابته او نیز چو اقرار باخوت زید
اقرار بقرابت ممکن القرابة او نیز خواهد بود اما بر عکس
نیست واگر ممکن القرابه نباشد اقرار او بالراس مقبول
نخواهد بود وتوارث اولاد از اولاد غیر توارث اولاد
از مقر است چنانچه معلوم شد واگر زید اقرار باخوت
عمرو نماید وعمرو بالغ وعاقل باشد وانکار نماید اقرار باطل
است واگر زید اقرار کند بمناسبت طفلی با او اقرار صحیح است

عصبة
عصابه

هرچند که طفل بعد از بلوغ انکار نماید و هرگاه بعضی از
ورثه یا کل ایشان اقرار بمشارکت در ارث نماید اقرار
معتبر و مقر له شریک خواهد بود واگر اقرار نمایند بوارثی
که اقرب و اولی بمیراث از ایشان باشد مختص بمیراث
خواهد بود واگر مقر بعض از ورثه باشد در نصیب ان
بعض حکم اقرار جاریست اشتراکا یا اختصاصا اما
اشتراکا باین نحو تقسیم میباید که فریضه را یکبار با فرض
وجود آن وارث که مقر له است تصحیح نمایند و بار دیگر
بر فرض عدم او و نصیب آنکه اقرار نموده نصیب اوست
از مال با فرض وجود وارث مقر له و سایر ورثه نصیب ایشان
نصیب ایشانست از مال با فرض عدم و تتمه نصیب او را
که مقدار تفاوت ما بین وجود و عدم وارث دیگر است
از مقر له خواهد بود مثال فرض کنیم که شخصی فوت شده
از دو برادر و یکی اقرار نمود ببرادر دیگر مساوی ایشان

پس

پس فریضه وجود ثالث که سه است در فریضه عدم او
که دو است ضرب نمودیم شش شد سه ببرادر غیر مقر
میدهیم و دو بمقر و یک بمقر له واگر وارث ثابت متوفی
یک برادر او باشد پس او اقرار کند ببرادر دیگر و هر دو اقرار
کنند بثالثی ولیکن ثالث بر ثانی انکار نماید پس مشهور
میان متقدمین اینست که برادر ثالث را نصف مال خواهند
داد و برادر ثابت را ثلث و برادر ثانی را سدس و مختار
بعضی اینست که انکار برادر ثالث را بر ثانی اعتباری
نیست چو ثبوت اخوت او باقرار ثانی و اول شده و هرگاه
ثانی وارث نباشد اقرار او لغو خواهد بود جواب
باینست که بمجرد اقرار اول بثالث اخوت او ثابت میگردد
پس چنانچه اگر ثانی منکر ثالث میگردید ثالث را سدس
میرسید همچنین ثالث نیز که بر ثانی انکار نماید تفاوتی
ظاهر نیست و حق اینست که اگر بشهادت آن دو نسب ثالث

در بعض نسخ [illegible]

ثابت میکردد باینمعنی که هردو عادل باشند چون نسب
بشهادت عدلین ثابت میکردد پس با انکار او ثانی را
نصف میبرد چه او در اینوقت بمجرد اقرار وارث نیست
بلکه بثبوت نسب وارثست و در اینوقت سرایت
باولاد و سایر لوازم ثبوت نسب نیز خواهد کردید و چون
وراثت ثانی بمحض اقرار است پس از نصیب آنکه مقر است
نصیب خود را خواهد گرفت و بر منکر چیزی نیست و اگر
باقراران دو نسب ثالث ثابت نمیکردد پس انکار او را
اعتباری نخواهد بود زیرا که چون برادر اول بجهت
ثانی اقرار نمود استحقاق نصیب نصف مال از برای ثانی
حاصل شد پس بعد از آن که اقرار بثالث نمود استحقاق
ثلث نصیب خود را برای ثالث اثبات نمود پس اگر مقر
له اول او را تصدیق نمینمود ثالث را زیاده از نصف
ثلث نمیرسید و نصف بر ثانی مسلم میماند و بعد از آنکه

تصدیق

تصدیق باو نموده استحقاق ثلث نصیب خود را
بجهت او ظاهر ساخته و از مجموع اقرار اول و تصدیق
ثانی یک ثلث مال بجهت ثالث اثبات شد پس تجاوز از
ما اقر له بعلت خواهد بود و بفهم اینکه مذکور شد فرق
میان تقدیم و تاخیر ظاهر میگردد کما لا یخفی علی الفطن و
اما آنکه بعض ورثه اقرار کنند با حق از ایشان چون
یکی از اخوه که اقرار کند بولدی از برای مورث پس حصه
هر که اقرار یا تصدیق نموده منتقل میشود بمقر له
خواه واحد باشند و خواه متعدد پس با تعدد فیمابین
ایشان کما فرض الله قسمت خواهد شد اگر در عبارت
واحده میان اولاد مقر لهم جمع نموده باشد چنانچه
گوید که زید و عمرو و بکر پسران متوفی اند یا آنکه بعبارات
متباینه ولیکن قبل از تقسیم و تصرف مقر له اول
در نصیب اقرار بثانی و ثالث نماید اما اگر اولا اقرار

باحدهما نموده پس تقسیم مال میان ورثه شده و نصیب
مقرّ له اول باو رسیده و ثانیاً اقرار بولد دیگر نماید
که مشارک مقرّ له اول باشد پس اگر مقرّ له اول تصدیق
او نماید او را با خود شریک خواهد کرد این و اگر انکار
او نماید حق اینست که تأثیرا چیزی نیست و ضمانی بر
مقرّ نیست و قول دیگر آنکه مقرّ ضامن است باعتبار
آنکه سبب تلف مال بر و تمام نصیب بر مقرّ له اول کرده
و این حکم ضمان شاهد دارد چو ممکن است که تصرف
مقرّ له اول در نصیب باعطاء او نباشد و عدم اقرار
او بثانی مقارن اقرار باول ممکن است که از راه سهو
یا حصول شبهه یا نسیانی بوده بعد از تیقن و تحقیق
اقرار نموده باشد پس ضمان بی وجه است و اگر بعد از
اقرار باین این اقرار باین بکند نیز قول همین قول خواهد
بود بعینه امّا اگر یکی دیگر خواه از جمله ورثه یا مقرّ لهم



اوّلا یا اجانب باشد تصدیق اوّل نماید و نسب ثابت
شود انتزاع مال از او لیکن اگرا بعد نمی خواهد نمود مثل
فرض کردیم که متوفی را دو اخ و دو اخت پدر و مادری
و دو اخت مادری ورثه ثابته هستند و یکی از دو پدر
مادری و اخت مقرّند بیک ابن از برای مورث و همان
اخ مقرّ با اخت مادری دیگر مقرّند بفرزندی دیگر و سایر
ورثه منکر محض اند و نسب نیز بشهادت ایشان ثابت
نمیگردد پس تمام نصیب اخت اوّل و نصف نصیب اخ
او از مقرّ له اولست و تمام نصیب اخت مادری و نصف
دیگر نصیب اخ می بود برای مقرّ له ثانی خواهد بود پس
اما اصل مسئله ایشان که سه است یک بدو اخت
مادری منکسر بود دو را در سه ضرب نمودیم شش
شد بر اختی امی نصیب ایشان درست بود امّا احیا
که نصیب کلاله ابست بر مخرج ثلث منکسر بود سه را

نصف
در شش ضرب کردیم هیجده شد شش از کلاله ام
است
از اخت غیر مقر و سه سهم دیگر از فرزندی که مقر له او
و دوازده نصیب کلاله اب هر اخ را چهار و هر اخت
دو
را دو پس از چهار نصیب برادر مقر دو بفرزند اول و
بفرزند ثانی دادیم و دو حصه یك اخت را ایضاً بدو
مقر له او دادیم و باقی انصباء برای غیر مقرین مسلم
ماند **مثال دیگر** فرض کردیم که متوفی را چهار پسر و
سه دختر است و زوجه پس یکی از بنات اقرار نمود
به بنتی دیگر و یکی از پسران او را تصدیق نمود پس
اقرار نمود همان دختر به پسری دیگر و آن پسر او را
حصه
تصدیق نمود در پسر ننمود و زوجه اقرار نمود به زو
دیگر و به دختری پس گوئیم که این دختر یا که پسر و دختر
او را
هر دو را اقرار نموده این تفاوت وجود و عدم
از نصیب همان بنت میگیرد و زوجه که اقرار به زوجه

هر دو را پدر داد و آن پسر را
که ثابت بنت ... اقرار نموده از
نصیب ۹۰

دیگر

دیگر نموده نصف نصیب خود را باو باید بدهد و اقرار
زوجه به دختر دیگر بی ثمره است پس تصحیح و تقسیم مابین
ایشان باین نحو باید کرد که یکبار فریضه را با عدم اقرار
درست کنیم و بنا بر هر اقراری ایضاً با عدم غیران یکبار و
مسئله
بالمجموع یکبار بعد از آن ملاحظه میکنیم اگر میان هر
میکنیم
با باقی مسائل تباین است مجموع هر یکرا در باقی ضرب
است
و اگر توافق است جزء وفق بعض را در بعض و اگر مختلف
نحو
بتفصیل عمل شود و از حاصل قسمت مینمائیم باین
که از برای هر یك از منکرین نصیب ایشان را از مسئله
جنین
انکار در مسئله اقرار یا در جزء وفق آن ضرب کنیم و هم
پس حاصل نصیب او خواهد بود و از برای مقر اخذ میکنیم
نصیب او را از مسئله اقرار و در مسئله انکار ضرب نمی
فی
نمائیم یا در جزء وفق آن و حاصل را نیز همچنین در باقی
مسایل و مجمع را جمع میدهیم و تفاوت مابین عمل

اوّل و ثانی را از نصیب هر مقر بمقر له و میدهیم **و اگر**
مقر لهم متعدد باشند و بر ایشان منکسر باشد جزء
وفق یا تمام مسئله ایشان را در اصل مسئله ضرب باید
نمود که صحیح خواهد شد **مثلاً** در مثال مذکور اوّل
مسئله انکار مطلق را درست نمودیم باین نحو که ان هشت
که مخرج ثمن است هفت بچهار پسر و سه دختر منکسر
مسئله ایشان از یازده و با هشت تباین داشت
در هشت ضرب کردیم هشتاد و هشت شد پس
مسئله اقرار اول که اقرار بر بنت است تصحیح نمودیم
نود و شش شد پس مسئله اقرار ابن را درست نمودیم
یکصد و دوازده شد و مسئله اقرار زوجه ازها
هشتاد و هشت شد پس ملاحظه نمودیم تا این اعداد
با یکدیگر متوافق در ثمن اند ثمن واحد از ان مثلا
ثمن اول را که یازده است در ثانی که نود و شش است

ضرب

ضرب کردیم یکهزار و پنجاه و شش شد پس انرا در چهارده
ضرب کردیم چهارده هزار و هفتصد و هشتاد و چهار
شد ثمن از انکه یکهزار و هشتصد و چهل و هشت بود
بزوجه دادیم تا با زوجه دیگر هر یک را نهصد و بیست
و چهار رسید و باقی را که دوازده هزار نهصد و سی
و شش است بسایر ورثه تا بنته تقسیم نمودیم هر
دختری را یکهزار و یکصد و هفتاد و شش و هر پسری
را دو هزار و سیصد و پنجاه و دو رسید پس از
نصیب دختر مقره هشتاد و چهار که نصف سبع
انست به بنت مقر لها میدهیم و یکصد و شصت
و هشت که سبع انست بابن مقر له میدهیم و باقی که
نهصد و بیست و چهار است به بنت میماند و این حاصل
ضرب نصیب او در مسئله اقرار است در مسئله
انکار پس انچه بمقر لها دادیم تفاوت ما بین حاصلین

خواهد بود و از نصیب ابن نیز یکصد و نود و شش
به بنت مقر لها میدهیم و آن تفاوت ما بین حاصل
ضرب چهارده در دوازده و چهارده است یعنی
دو هزار و سیصد و پنجاه و دو که نصیب اوست
با انکار با حاصل ضرب چهارده در یازده در چهارده
یعنی دو هزار و یکصد و پنجاه و شش که نصیب
اوست با اقرار به بنت مذکور پس اگر آن بنت مقر لها
اقرار با بن مقر له بنت دارد بیست و هشت سهم
ازا را یعنی از یکصد و نود و شش را آن بنت میدهد
و الا مجموع از او خواهد بود و همچنین اگر از بنت
گرفته هرگاه تصدیق بمقر له ثانی نموده باشد چهارده
سهم ازا را با بن میدهد و الا فلا واحتمال انکه
در صورت تصدیق بنت با بن مقر له ثانی بیست
و هشت سهم زاید که با او باید داد نیز هم از ابن



مقر نکرد یا انکه بکیرد و با بن ندهد بغایت ضعیف است
زیرا که بمجرد اقرار ابن به بنت استحقاق او از زیاده از
سدس عشر باقی از نصیب ذو وجه ساقط میگردد
و نصف سدس از نصیب او بر فرض انکار بجهت مقر لها
ثابت میگردد و چون او نیز مقر با بن دیگر گردید
سبع نصیب خود را بجهت او اثبات نموده همچنانکه
مقر او که ابن ثابت است با بن مقر له او اقرار نداشته
باشد و منشأ توهم آن دو احتمال ملاحظه عدم استحقاق
ابن مقر له است از نصیب ابن ثابت باعتبار عدم
تصدیق اول و اما انظر خطا ست چو ابن در این
وقت از نصیب ابن نگرفته بلکه از این حیثیت که نصیب
بنت است میگیرد اما با عدم تصدیق بنت مقر لها
با بن مقر له از نصیب خود چیزی با و نخواهد داد بل ابن
مقر له را همان یکصد و شصت و هشت از نصیب

بنت خواهیم داد با تصدیق او و بنت را با عدم اعتبار انکار
او چنانچه گذشت اما بر فرض عدم تصدیق و بر بنت و
اعتبار انکار او پس محتاج میشویم در تصحیح مسئله
باینکه یکبار فرض عدم بنت با وجود اینکه مسئله ایشان
در اینوقت بعد از تصحیح سیزده است بشود پس سیزده
را در هشت که مسئله فرضیه است ضرب کردیم تا
یکصد و چهار شد و چون او نیز با اصل مسئله ثانی
که چهارده هزار و هفتصد و هشتاد و چهار است
توافق بالثمن دارند ثمن آن را که سیزده است در اصل
مسئله ضرب کردیم یکصد و نود و دو هزار و یکصد و
نود و دو شد ثمن آن را که بیست و چهار هزار و بیست
و چهار است بزوجه دادیم تا با زوجه مقر لها تنصیف
نمودند و باقی را یکصد و شصت و هشت هزار و یکصد
و شصت و هشت بود بر ورثه تقسیم نمودیم هر

دختری

دختری را یازده هزار و دویست و هشتاد و هشت رسید
و هر پسری را سی هزار و چهارصد و هفتاد و شش رسید
از نصیب بنت مقره بر بنت مقر لها با اقرار او باین یکهزار
و نود و دو و باین مقر له دو هزار و یکصد و شصت و چهار
و تتمه را که یازده هزار و هشتصد و پنجاه و چهار است
بر بنت ثانی و با انکار بنت ابن را بنت را از مال بنت یکهزار
و دویست و هفتاد و چهار میدهیم و نصیب ابن از بنت
ناقص نخواهد کرد بلی پس یازده هزار و ششصد و دو
میماند و نصیب بنت از ابن در اینفرض دو هزار و پانصد و
چهل و هشت بود لیکن بر فرض تصدیق او با بن سیصد و
شصت و چهار را از آن با بن میدهد و الا فلا و با انکار
ابن بر بنت و اعتبار انکار او و اقرار بنت با او بنت را یکهزار
و هشت میرسد و ابن را دو هزار و سیصد و پنجاه و دو
میرسد و با انکار بنت با او ایضا بنت را یکهزار و یکصد و

هفتاد وشش میرسد وباقی واضحست **مثال دیگر**

هرگاه مورث را سه اخ ودو واخت پدری ویک اخ

مادری باشد ویکی از اخوه پدری اقرار کند باخی پدر وماد[ری]

از برای مورث ویک برادر دیکر پدری اقرار کند بانکه او ماد[ری ست]

واخت پدری تصدیق کند که او پدری ست وبرادر مادری [تصدیق]

کند که پدر ومادریست پس انکه از برادران پدری اقرار نموده که

این برادر پدر ومادریست از ترکه محروم ونصیب او از مقر له

خواهد بود وانکه مقر است بانکه او مادریست خمس نصیب [خود را]

باو میدهد زیرا که بر فرض صحت کلام او سدس میبرد و

با تعدد ثلث پس از چهل ودو وبنابر اول ده میکیرد وبنابر ثان[ی]

هشت وتفاوت که دو است خمس نصیب است وانکه

از دو واخت مقر است که پدر ومادریست ایضاً خمس نصیب خود

باو میدهد وبرادر مادری که تصدیق نموده که پدر و

مادریست چیزی باو نخواهد داد پس اولاً مسئله از چهل

وهشت

وهشت صحیح است هشت از ان بکلاله ام دادیم وده که [نصیب]

این برادر است که اقرار بپدر ومادری او نموده بهمان مقر له

او خواهیم دادیم دوازده که نصیب برادریست که مقر ا[ست]

بانکه او مادریست دو ایضاً باو دادیم واز پنجسهم که [نصیب]

انست که میکوید پدریست یکسهم باو دادیم پس مقر له را

از مجموع سیزده رسید ونصیب باقی معلومست **واکر زوج**

اقرار کند بزوج دیکر اقرار او لغو خواهد بود چو ادعاء امر [ممتنع]

نموده وممکن نیست که کوئیم که سهم زوج را بمقر له باید بدهد [چو]

ممکن است که زوج داند که ان زوجه را مقر له عقد نموده بو[ده]

وباعتبار عدم ثبوت وانکار زوجه از تصرف عاجز پس [مقر]

او با بعقد لاحق فاسدی متصرف بوده پس بران اقرار

نموده باشد **اما اکر** بعبارتی کوید که نص باشد بانکه دو

زوج هرد وبالفعل زوج اویند تا افاده تشریک سهم

زوج نماید باطل خواهد بود **واکر خبر** که ایضاً ممکن است

که حکم بان شود چنانچه هرگاه زوج مفقود باشد و زوجه
او بعد از رفع امر بحاکم و مهلت چهار سال و تفتیش لازم
به یکری تزویج او بشود پس زوج مفقود پیدا شود و مقارن
ان قبل از تعیین زوجه بمیرد چون در اینصورت بنا بر ظاهر
هر دو در سهم زوج شریک خواهند بود و اگر پسر با وجود
ذکور از اولاد اقرار کند بمادر موروث اقرار او لغو خواهد بود
و اگر یک دختر باشد نصیب خود را از جهت رد باو میدهد و
اگر اولاد اصلا نباشد ثلث یا سدس مال را باو میدهد
و اگر مادر اقرار کند باخوه پدری موروث از زیاده بر سدس
ورد محجوب میماند و ضابطه اش اینست که کسی که اقرار
کند به یکری اگر وجود ان یکی موجب تنقیص نصیب او می
شود پس باقرار خود ماخوذ خواهد بود و اگر موجب نقص
وضرر بر یکری باشد اقرار لغو خواهد بود فصل
دوم در مناسخات و ان اینست که کسی متوفی شود

دو

اخوت نداشته باشند چون در اینوقت وارث متوفی ثانی
اند و برادر خواهند بود که غیر وارث واقل اند دیگر و اگر
مختلف باشد یعنی بعضی از ورثه همان ورثه اول باشند و
بعضی غیر انها خواه تمام ورثه اول وارث او باشند یا
چنانچه در مثال مذکور پسر که متوفی ثانیست زوجه داشته
باشد پس زوجه او زاید بر ورثه اولست پس در اینوقت
مسئله متوفی ثانی از شصت درست میشود زوجه را
پانزده و کلاله ام را بیست و کلاله اب را بیست و پنج
پس چون میان نصیب او و با شصت ایضا توافق بالنصف
یعنی اعم بود نصف احد از مسئلتین را در اخری ضرب
کردیم سیصد شد از ترکه اول هر پسر را شصت و هر
دختر را سی رسید و از ترکه ثانی هر یک از اخ و اخت
امی او را ده و هر یک از اخ و اخت ابی او را ایضا ده
و اخت ایشان را پنج و زوجه را پانزده رسید پس سدس

از مجموع هر برادر پدر مادری را هفتاد و اخت ایشان را
سی و پنج و برادر مادری را ایضاً هفتاد و اخت او را
چهل رسید یا آنکه بعض ورثه اول وارث باشند و
بعض غیر ورثه اول چون فرض زوجی برای متوفی اول
که والد متوفی ثانی نباشد در مثال مذکور و اگر هم ورثه
مطلقا و هم استحقاق مختلف باشند چنانچه در مثال
مزبور پسر را که متوفی ثانیست دو پسر و یک دختر و
زوجه باشند پس مسئله ایشان از آنکه چهل است چون
با نصیب او که دو است همان توافق دارند نصف
احد مسئلتین را در دیگری ضرب نمودیم دویست
شد اولا بر ورثه اول تقسیم نمودیم هر پسر را چهل و
هر دختر را بیست رسید پس از چهل که نصیب متوفی
ثانیست زوجه او را پنج و هر پسر را چهارده و دختر
او را هفت رسید حاصل آنکه در هر موضع که باشد

باید

باید که اول تصحیح مسئله متوفی اول نمود پس تصحیح مسئله
متوفی ثانی پس نسبت میان نصیب متوفی ثانی را از اول و
مسئله او را ملاحظه باید نمود اگر تماثل باشد از همان اول درست
است و اگر هم چنین اگر ثانی در اول داخل باشد و اگر تباین باشد
ثانی را در اول ضرب باید کرد و اگر توافق باشد باین معنی که هر دو
را یک عدد عد نماید خواه نصیب در مسئله ثانی داخل
باشد و عدد عاد همان عدد نصیب باشد یا آنکه هیچیک
در دیگری داخل نباشد پس جزء وفق آن مسئله ثانی را در
مسئله اول یا بر عکس ضرب باید نمود و مراد بجزء وفق در
اینجا کسریست که آن عدد که عاد است مخرج انست و از
حاصل قسمت باید نمود که درست خواهد بود مثال
تماثل نصیب ثانی با مسئله او آنکه متوفی اول را زوجه با
پدر و مادر و سه پسر و یک دختر باشند پس زوجه وفات
یابد از هفت پسر و هفت دختر چو مسئله اول از یکصد و

شصت وهشت درست میکردد و نصیب زوجه ازان
بیست ویك ومسئله ورثه او همان بیست ویك است
پس از همان مسئله اوّل درست ست ومثال تباین
نصیب ثانی بامسئله او فرض کنیم که درمثال سابق یکی
از بنات بمیرند که درهریك از شقوق که دران فرض شرح
بود میان نصیب او ومسئله ورثه او که درا اول سه
و در دویم شصت و در سیم چهل است تباین است
پس اصل مسئله اول را که ده بود در ثانی که یا سی یا شصت
یا چهل است ضرب مینمائیم که از حاصل درست خواهد
شد بضعف هریك از انصباء از متوفی اول وعین ان
از ثانی چنانچه تذکره ان ظاهر میکردد مثال انکه ثانی در
اول داخل باشد درمثال ثانی فرض کنیم که زوجه را که
متوفی ثانیست وارث همان بنات سبعه اند ومثال
انکه توافق باشد پس اگر نصیب در ثانی داخلست همان

مثال

مثال سابق درهر فرض مثالست وبا عدم دخول نصیب
در ثانی بر فرض پنج ابن وچهار بنت برای زوجه بجای
بنات سبعه وبنون درست است که دراینوقت
چون میان چهار ده که مسئله متوفی ثانیست با نصیب
او که بیست ویکست توافق بالسبع است سبع چهار ده
را که دو است در مسئله اول که یکصد وشصت
وهشت است ضرب میکنیم تا سیصد وسی وشش
میکردد پس نصیب زوجه ازان چهل ود و خواهد بود
هر پسر او را شش و هر دختر او را سه میرسد واگر دو
مرتبه تناسخ شود یعنی از ورثه متوفی ثانی نیز یکی وفات
یابد قبل از تقسیم مال پس انچه در تصحیح ثانی نسبت با اول
بعمل میاوردیم دراینوقت ثالث را با مسئله اول در
ثانی عمل خواهیم کرد مثلا فرض کنیم که درمثال ثانی یکی
از بنات سبعه متوفی کردد و وارث او یکپسر باشد

در مثال ثانی

پس همان یکسهم نصیب او از ثانی بر وارث او درست است

واگر فرض کنیم که متوفی ثالث یکی از بنون است و ورثه

او زوجه و دو پسر و سه دختر پس مسئله ایشان هشت

است و دو که نصیب او است توافق بجزء اعم دارد پس

چهار را که نصف هشت است و عدد دخول نصیب در

مسئله نیز هشت در اصل فریضه ضرب مینمائیم ششصد

و هفتاد و دو میشود از انجا نصیب زوجه هشتاد

و چهار و نصیب ابن متوفی ثالث همان هشت است

واگر فرض کنیم که ورثه ابن که متوفی ثالث است دو پسر

و یک دختر است پس مسئله ایشان پنج و نصیبش

دو و ما بینهما تباین است پس پنج را در یکصد و شصت

و هشت ضرب مینمائیم تا هشتصد و چهل میشود

و نصیب زوجه از آن یکصد و پنج است و ابن متوفی

زاده و هر ابن او را چهار و بنت زاده و رسید مثالی

دیگر

دیگر مبسوط که شامل اکثر شقوق باشد اینکه فرض کنیم

که کسی متوفی گردید از زوجه و پدر و چهار پسر و سه

دختر از مخرج مشترک سدس و ثمن که بیست و چهار است

سه بزوجه دادیم و چهار بپدر و هفتده باقی بر چهار

پسر و سه دختر منکسر و تا مسئله ایشان که یازده است

متباین یازده را در اصل مسئله که بیست و چهار است

ضرب نمودیم دویست و شصت و چهار رشد زوجه را

سی و سه دادیم و پدر را چهل و چهار و هر دختری را

هفتده پس یکی از آن چهار پسر نیز فوت شد از جد و اخوه

مذکورین پس مسئله ورثه او نیز یازده است چنانچه

جد را دو و هر یک از سه برادر را دو و هر یک از اخوات

او را یک پس یازده با نصیب او از اول که سی و چهار است

متباین پس یازده را در دویست و شصت و چهار

ضرب نمودیم دو هزار و نهصد و چهار رشد زوجه را

سیصد و شصت و سه و پدر را از متوفی اول چهار
صد و هشتاد و چهار دادیم و هر پسر را سیصد و
هفتاد و چهار و هر دختر را یکصد و هشتاد و هفت

پس از متوفی ثانی هر یک از جد و اخوه را شصت و هشت
و هر دختر را سی و چهار دادیم تا از مجموع پدر را نصد
و پنجاه و دو رسید و هر پسر را چهارصد و چهل و دو
و هر دختر را دویست و بیست و یک رسید پس پدر
نیز فوت شد از زوجه و یک پسر و مادری مسئله ایشان
بیست و چهار است زوجه را سه و مادر را چهار
و پسر را هفده و نصیب او از اول و ثانی پانصد و
پنجاه و دو و در نصیب داخل بود بهمان اکتفا کردیم

پس زوجه متوفی اول نیز فوت شد از سه پسر و
سه دختر که دو پسر از همان متوفی اولست و یکپسر
و سه دختر دیگر از زوج دیگر و مسئله ایشان نه

ونیز

ونصیب او از مجموع مال سیصد و شصت و سه و
باهم متوافق بالثلث بودند ثلث نه را که سه است
در اصل مسئله که دو هزار و نهصد و چهار است ضرب
نمودیم هشت هزار و هفتصد و دوازده شد نصیب
هر پسری یکهزار و سیصد و بیست و شش و هر دختری
ششصد و شصت و نه و پدر را یکهزار و ششصد و
پنجاه و شش و باقی را که یکهزار و یکصد و هفتاد و شش
است بر پسر او رسید و نصیب زوجه متوفی اول که
متوفی رابعست یکهزار و هشتاد و نه بود هر پسری
از سه پسر او را دویست و چهل و دو و هر دختری را یکصد و
بیست و یک رسید درست شد **تتمه** در میراث
مفقود و مستهل یعنی طفلی که [illegible] بود در حمل
**اول** در میراث مفقود است هر گاه کسی از اهل
و بلد خود غایب شود بحیثیتی که هر چند تفحص نمایند

خبری از او ظاهر نکردد پس بموجبی که از اخبار ظاهر است
باید که بعد از انکه حال او را بحاکم شرع دفع نمایند چهار
سال او را طلب نمایند اکر اثری از او ظاهر نکردد مال
او را بر ورثه اش تقسیم نمایند واکر یکی از ورثه کسی
غایب باشد بعد از تفتیش مذکور مال را بر ورثه حاضره
تقسیم مینمایند و از بعضی اخبار ده سال تفتیش
نمودن ظاهر میکردد و موافق فتوی جمهور اصحاب
باید که مادام که عقل تجویز حیوة او بحسب عادت کند
مال او را ضبط نمایند و بعد از ان بر ورثه تقسیم نمایند
واکر در هیچ مرتبه وارثی نداشته باشد از جمله انفال
خواهد بود واکر [illegible] شریک ورثه متوفی حاضر
ب[illegible] باشند تمام مال را بر ایشان
ت[illegible]سیم نمایند و ایشان هر یک جزء نصیب وارث
غایب را محفوظ میدارند تا وقتی که یا غایب پیدا شود

و نصیب خود را اخذ نماید یا انکه یاس از حیوة او حاصل
کردد پس ورثه حاضرین هر یک تمام انچه را که در نزد
ایشان است متصرف کردند دویم در میراث مستهل
هرکاه طفلی ساقط کردد پس اکر حرکتی که علامت حیوة
باشد از او ظاهر کردد پس او را میراث میدهند و از او
میراث میبرند خواه موت قبل از ولوج روح در او
مرده باشد یا بعد از ان و الا فلا و جستن اعضا بحرکت
طبیعی بنا بر چیزی در وقت اعتصار لحوم بعضی شدید
بسبب احتباس هوا و تکاسف ان در بعضی خلل بعد ان
انزواج و انفتاح انبساطی میابد فلا جرم هر خلهٔ ضیقی
که از تحت ستیزه خاص او متخلل میکردد جستنی از ان
مشاهده میشود و صدا کردن [illegible] حیوة
شرط نیست چو صوت اخص از حیوة است چنانچه در
احادیث وارد شده که کاه باشد که اخرس باشد

باوجود حیوة صدانکه چون این دانسته شد باید
دانست که هرگاه کسی بمیرد و یکی از حلائل او از او
حامله باشد پس نصیب دو ابن احتیاطا بجهت او ضبط
مینمایند تا وقت وضع حمل پس اگر حمل بنحو مذکور
حیا ساقط گردد نصیب او را از آن محفوظ وضع
میکنند و باقی را اگر باشد باز بر جمیع ورثه از حمل و غیره
قسمت مینمایند و اگر حمل در وقت وضع حمل میتت
باشد مال محفوظ را باز بر ورثه قسمت مینمایند و بشهادت
قابله واحده بحیوة طفل یک ربع میراث او برای وارث
ثابت میگردد و بشهادت دو زن نصف میراث او
و بشهادت چهار زن تمام آن بلاخلاف باعتبار تصریح
احادیث بر هر یک از شقوق ثلثه اما آیا بشهادت
سه زن ثلث میراث ثابت میگردد یا نه در آن تردد است
زیرا که چون نصی بخصوص این شق نیست و در مخالف